

## نیایش در عرفات

### مشخصات کتاب

سرشناسه : صافی، لطف‌الله، - ۱۲۹۷  
 عنوان و نام پدیدآور : نیایش در عرفات / لطف‌الله صافی گلپایگانی  
 مشخصات نشر : قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱.  
 مشخصات ظاهری : ص ۲۶۶  
 فروست : (دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ۶۴۷)  
 شابک : ۹۰۰ریال  
 وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی  
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس  
 موضوع : دعای روز عرفه  
 شناسه افزوده : جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی  
 رده بندی کنگره : BP ۲۷۰/ع ۴ ص ۲ ۱۳۷۱  
 رده بندی دیویی : ۷۷۴/۲۹۷  
 شماره کتابشناسی ملی : م ۷۱-۳۶۵۴

### مقدمه ناشر

الحمد لله مجیب الدعاء و کاشف الضر و البلاء والصلاة والسلام علی سیدالاصفیاء و خاتم الانبیاء و علی آله الطاهیرین النقباء النجباء سیما مولانا ابی عبدالله الحسین سیدالشهدا و علی بقیه الله و وارث اولیائه المکرمین بشرف الاصطفاء «قال الله تبارک و تعالی و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یتکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین»

(سوره مؤمن، آیه ۶۰).

«پروردگار شما فرموده است: بخوانید مرا تا دعای شما را مستجاب کنم. البته آنان که از عبادت من به استکبار، خودداری می‌نمایند به خواری داخل آتش شوند».

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»  
(وسائل، ج ۲، ص ۱۰۹۴).

«دعا، سلاح مؤمن، و ستون دین، و نور آسمانها و زمین است».

«وَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُوِّوْا اِيْمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ

نیایش در عرفات، ص: ۸

وَحَصِّنُوا اِمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ وَادْفَعُوا اِمْوَالَ الْبَلَاءِ بِالدُّعَاءِ».

(نهج البلاغه فیض، حکمت ۱۳۸، ص ۱۱۵۴)

«ایمان خود را با صدقه حفظ نمایید، و اموال خود را با دادن زکات در پناه در آورید، و امواج بلا را، با دعا دفع کنید».

نیایش در عرفات، ص: ۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### پیشگفتار:

اکنون که نوشتن این نوشتار را آغاز می‌کنم، ساعات پایانی سال ۱۴۱۰ هجری قمری است و حدود دو ساعت دیگر به وقت لندن، سال ۱۴۱۱ (شب اول محرم) آغاز می‌شود. مدارس و کلاسهای مکتب حسینی در تمام بلاد، شهرها و دهستانهای شیعه‌نشین و هر کجا که چند نفر شیعه باشد، باز می‌گردد. بلکه اگر در نقطه‌ای از جهان فقط یک نفر شیعه باشد همان یک نفر با خواندن تاریخ واقعه جانسوز کربلا، یا با

خواندن اشعار، مرثی، نوحه و گریه، در این کلاس ثبت نام می نماید.  
 همگان با حضور در این مدارس و مجالس تعزیه و سوگواری از مولای آزاد مردان  
 جهان، درس ایمان و ایثار گرفته و در حمایت از حق و امتناع از همکاری با ظالم و  
 تلاش برای اعانت مظلوم و محکوم کردن استکبار و استعباد، تجلیل به عمل می آورند.  
 و یاد

نیایش در عرفات، ص: ۱۰

قیام، نهضت و فداکاری آن حضرت و اصحاب با وفایش را گرامی می دارند.  
 در شهر لندن- پایتخت انگلستان- نیز شیعیان در محلات و مراکز مختلف مذهبی، از  
 امشب- که شب اول ماه محرم است- مجالسی برقرار نموده و با شور و شوق فراوان و  
 دلهای مشحون به اخلاص و تالم، از محرم استقبال نموده و شعائر و مراسم آن را  
 برگزار می نمایند.

مجمع اسلامی جهانی لندن که در امر اقامه عزای عاشورا و سایر روزهای جشن و عزا  
 و ایام و اعیاد اسلامی، مؤسس و پیشقدم بوده نیز از امشب طبق برنامه اعلام شده، مجلس  
 سخنرانی، عزاداری، پذیرایی و ضیافت از مؤمنین و مؤمنات خواهد داشت. به این  
 جهت، در و دیوار مجمع را با پارچه های سیاهی که مزین به اشعار دوازده بند معروف  
 شاعر مرثیه سرا، محتشم کاشانی- علیه الرحمه- است سیاه پوش نموده اند.

امید است حقیر تا در لندن هستم موفق شوم که در این جلسات شرکت نموده و خود را  
 با عزیزان مخلصی که در سوگواری اهل بیت- علیهم السلام- توفیق انجام وظیفه  
 عزاداری می یابند، همنا سازم. باشد که از برکت خلوص آنها این روسیاه ضعیف نیز  
 مشمول عنایات حضرت ابا عبدالله الحسین سیدالشهدا- علیه السلام- شوم.

نیایش در عرفات، ص: ۱۱

ضمناً به این مناسبت که قیام سیدالشهدا- علیه السلام- برای بقای دین توحید و دفع  
 شرک بود و در حقیقت در کربلا جبهه موحدین و اهل توحید و عدل در برابر مشرکین

و اهل شرک قرار گرفت که:

«العدل والتوحيد علویان والجبر والتشبيه امویان» بر این شدم که توسلاً به آن شهیدالموحدين و موحدالشهدا پیرامون ده بخش از بخشهای دعای مشحون به معارف توحیدی آن حضرت، که در روز عرفه با آن حال سراسر خلوص، توجه و چشم‌گریان انشا و قراءت فرمود، کلمه‌ای تقدیم نمایم.

و پیش از ورود در این دریای ژرف بیکران، پیرامون اهمیت دعا و نقش آن در حیات عرفانی و اجتماعی انسان و پرسشی که در بعض اذهان است، دو مطلب را زیر عنوان: فضیلت دعا و توضیح مهم به عرض می‌رسانم.

چون این کتاب در حال بیماری و گاه در بیمارستان بدون مراجعه به کتاب و مآخذ لازم، نگارش یافته، امید است خوانندگان عزیز از نواقص یا اشتباهاتی که در این نوشته واقع شده است چشم پوشیده و با قلم شریف خود آن را اصلاح فرمایند.

ومن الله نسل التوفیق و نستعینه و علیه التکلان.

## فضیلت دعا

سخن گفتن از فضیلت دعا با تصریحات مؤکد قرآن مجید و احادیث شریفه بر فضیلت آن، توضیح و ابضحات است. بخش

نیایش در عرفات، ص: ۱۲

مهمی از برنامه‌های دینی اسلامی که متضمن بخشهای مهم دیگر مثل تعلیم، تربیت، تزکیه و تکامل در عقل، عقیده، ایمان و اخلاق است، دعا می‌باشد.

در هنگام دعا، اتصال و ارتباط بنده با خدا محکم می‌شود و عالم غیب و وجود صاحب این جهان را که همه به او محتاج و نیازمندند و خواه و ناخواه به حکم:

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۝۱»

«هر که در آسمانها و زمین است با همه آثار وجودیش به رغبت و اشتیاق و به جبر و

الزام، شب و روز به طاعت خدا مشغولست».

خاضع حکم و فرمان او هستند، احساس و ادراک می‌نمایند و شعور، باور و ایمان او به علم و قدرت و سایر صفات کمال او، بیشتر می‌شود.

بشر به فطرت خود، نیاز به دعا و میل به نیایش، تضرع و ابتهال در برابر قدرت مافوق همه نیروهای عالم مادی و کل جهان خلقت را درک می‌نماید. و بدون دعا و توجه به حقیقتی که مافوق تمام حقایق و قاهر، غالب و حاکم بر همه است، روحش آرام نمی‌شود.

نیایش در عرفات، ص: ۱۳

او کسی را می‌خواهد که در هر حال صدای او را بشنود و در خانه‌اش همیشه به روی او باز باشد و از حاجات او آگاه باشد و در هنگام بلا و سختی به او پناه ببرد و به او امیدوار باشد و از همه حالات و از راز دلش مطلع باشد و چیزی بر او مکتوم و مخفی نباشد و از عجز و ناتوانی منزّه و مبرا باشد. چنانکه قرآن مجید می‌فرماید:

«يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» [۲].

«خدا می‌داند آنچه به درون زمین می‌رود و آنچه از آن خارج می‌شود و آنچه از آسمان نازل می‌گردد و آنچه در آسمان عروج می‌کند. و او با شماست هر جا که باشید و او به آنچه می‌کنید بینا و آگاه است».

دعا، وجدانهای تاریک را روشن و اشخاص خسته را از خستگی بیرون می‌آورد و نشاط آنها را تازه می‌کند و از تسلط یأس و افکار تشویش آمیز و خطرناک بر انسان جلوگیری می‌نماید. و در هنگام مصائب، تسلی بخش او می‌شود. و در مواقع عظیم و هراس‌انگیز که شخص به ایستادگی، مقاومت، تحمل، بردباری و استواری نیاز دارد، دعا همه اینها را به او می‌دهد. هیچ ماده و سرمایه‌ای نمی‌تواند به قدر دعا به انسان کمک و یاری کند.

نیایش در عرفات، ص: ۱۴

امام سجاد - علیه السلام - در یکی از حالات بسیار شورانگیز دعائی اش - که شرحش در کتابهای سیره اهل بیت - علیهم السلام - مذکور است - به درگاه خدا عرض می کند: «یا مَنْ قَصَدَهُ الضَّالُّونَ فَاصْبِرْ لَهُمْ مَرشِداً وَامَهَ الخائفونَ فوجدَه معقلاً متی راحَهُ من نصب لغیرک بدنه و متی فرح من قصد سواک بنیته؟».

«ای کسی که گمراهان او را قصد کردند و او را راهنما و مرشد خود دیدند. و ترسناکان به سوی او رفتند و او را پناهگاه خود یافتند. کجا و چه زمانی راحت است برای آنکه بدنش را برای غیر تو بپا دارد و در برابر غیر تو بایستد و خضوع و بندگی کند. و چه زمان فرح و نشاط است برای کسی که غیر تو را نیت نماید؟».

افرادی که به دعا راه نیافته اند از بهترین لذایذ معنوی، محروم و در زندگی، بی پناهگاه هستند و در برابر هر حادثه و جریانی روحشان شکست پذیر است و ناچار به هر دری روی می آورد و به هر چیزی متشبث و به هر کس چا پلوسی و تملق می گویند. آنها مخاطب این شعر شاعرند که می گوید:

حاجت ز خلق می طلبی این چه گمراهی است خاکت بسر مگر به خدا آشنا نه ای  
البته احساس نیاز به دعا و احتیاج به آن در هنگام شداید،

نیایش در عرفات، ص: ۱۵

بیشتر می شود و بسیاری حتی ناخود آگاه به خدا متوجه می شوند و اگر به زبان هم نگویند به دل «یا ارحم الراحمین» و «یا من یجیب دعوة المضطربین» و ... می گویند. فطرت آنها که بر توحید است در این مواقع بیدار می شود. چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

قُلْ ارَأَیْتُمْ انْ اتَاكُمْ عَذَابُ اللّهِ اَوْ اتَتْكُمْ السَّاعَةُ غَیْرَ اللّهِ تَدْعُونَ انْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ بَلْ اَیَّاهُ تَدْعُونَ» [۳].

«بگو آیا می بینید شما اگر آمد شما را عذاب خدا، یا ساعت (که مراد از آن یا هنگام

مرگ یا روز قیامت است) آیا غیر خدا را (برای رفع احوال و سختیهای آن) می خوانید اگر راست می گوید، بلکه او را می خوانید».

در دعا موضوعی که مهم است توجه بنده به فقر و نیاز خود به خدای بی نیاز و غنی است. و به عبارت دیگر: خودشناسی و خداشناسی است؛ خودشناسی به اینکه چیزی محسوب نیست و مالک چیزی نیست:

«لَا اَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا» [۴].

و خداشناسی به این است که انسان بفهمد که: مالک همه خیرات و ولی همه نعمتها و برآورنده همه حاجتها و آفریننده و روزی دهنده همه چیز، خداوند متعال است. هرچه این احساس فقر بیشتر باشد و معرفت به غنا و بی نیازی خدا کاملتر گردد، درجه نیایش در عرفات، ص: ۱۶

دعا و ربط بنده با خدا بالاتر و قویتر می گردد و بیشتر می فهمد که خودش و همه بر او محتاجند. و همه باید به او عرض حاجت کنند.

او قاضی الحاجات و کافی المهمات است. همه باید دست حاجت به سوی او دراز کنند که بیشتر حاجات آنها را بدون سؤال و در خواست آنها و بی آنکه آنها ملتفت به آن شده باشند بر آورده نموده و بر آورده می سازد که:

«هُوَ الَّذِي يُعْطِي مَنْ يَسْئَلُهُ وَمَنْ لَا يَسْئَلُهُ وَمَا سئَلُ وَمَا لَمْ يَسْئَلْ وَهُوَ الْمُبْتَدِيءُ بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا».

دست حاجت چوبری پیش خداوندی بر که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود

نعمش نامتناهی کرمش بی پایان هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

توجه به غیر او و توسل به غیر وسایلی که او قرار داده و برگزیده است، مثل توجه و توسل فقیر به فقیر و حاجت خواستن گدا از گداست. همانگونه که در این اشعار لطیف است که می گوید:

گدائی را گدائی میهمان شد گدا بهر گدا جویای نان شد  
 زمسکینان کویک نان طلب کرد کفی نان از پی مهمان طلب کرد  
 نشد کارش از آن بی مایگان راست که نتوان حاجت الا از غنی خواست  
 گدایان گر کم و گر بیش باشند همه بی مایه و درویش باشند  
 نیایش در عرفات، ص: ۱۷

چه در وحدت چه اندر لاتناهی دهد امکان به نفی خود گواهی  
 زهی در وحدت وجود و غنایش جهان از تو غنی و بی تو درویش  
 قال الله تعالی: «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» [۵].  
 «ای مردم! شما همه فقیر و نیازمند به خدا هستید و اوست که تنها بی نیاز و حمید است  
 (حمید، هم محتمل است به معنی محمود و حمد شده مراد باشد و هم به معنی حامد و  
 سپاس گزارنده)».

در فضیلت دعا، اخبار و احادیث - چنانکه اشاره شد - بسیار است از جمله این حدیث -  
 با توجه به فضیلت و ثواب بسیاری که قراءت قرآن کریم دارد - حائز اهمیت است:  
 «محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن معاوية بن عمار  
 قال: قلت لابي عبد الله عليه السلام:-

رجلين افتتحا الصلاة في ساعة واحدة فتلا هذا القرآن فكانت تلاوته اكثر من دعائه ودعا  
 هذا اكثر فکان دعاؤه اكثر من تلاوته ثم انصرفا في ساعة واحدة، أيهما افضل؟ قال: كل  
 فيه فضل كل حسن، فقلت: انی قد علمت ان كلا حسن و ان كلا فيه فضل فقال:  
 الدعاء افضل، اما سمعت قول الله عزوجل: «وقال ربكم ادعوني استجب لكم ان الذين  
 يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم

نیایش در عرفات، ص: ۱۸

داخرین [۶] هی واللّه العباده، هی واللّه افضل، هی واللّه افضل الیست هی العباده، هی



والله العباد، هي والله العباد، ایست هی اشدهن؟ هی والله اشدهن هی والله اشدهن  
هی والله اشدهن [۷].

«معاویه بن عمار گفت به امام جعفر صادق علیه السلام - گفتم که: دو نفر با هم همزمان شروع به نماز کردند و همزمان با هم نماز را به پایان رساندند، یکی از آنها تلاوت قرآن را در نماز بیشتر از دیگری داشت و دیگری دعا بیشتر خواند کدامیک افضل است؟ در جواب فرمود: هر دو دارای فضیلتند و هر دو نیک هستند. پرسش کننده گفت: می دانم که هر دو فضیلت دارند و هر دو خوب هستند. فرمود: دعا فاضلتر است مگر نشیده‌ای فرموده خدا را که می فرماید: پروردگارتان این دعوت را کرد که مرا بخوانید تا استجابت کنم بدرستی کسانی که از عبادت من استکبار می ورزند بزودی با کمال ذلت، داخل جهنم خواهند شد. آن نماز (که دعایش بیشتر است) والله عبادت است، آن نماز به خدا سوگند افضل است، آن به خدا سوگند افضل است آیا آن عبادت نیست؟ آن به خدا سوگند عبادت است، آن به خدا قسم عبادت است...».

و این حدیث را نیز از امیرالمؤمنین - علیه السلام - بخوانید که می فرماید:

«مَنْ اعطِيَ اَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمِ اَرْبَعًا: مَنْ اعطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْاِجَابَةَ،

نیایش در عرفات، ص: ۱۹

وَمَنْ اعطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ، وَمَنْ اعطِيَ الْاِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ، وَمَنْ اعطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ» [۸].

«یعنی: به هر کس چهار چیز عطا شود، از چهار چیز محروم نمی شود:

کسی که دعا به او عطا شود (موفق به دعا گردد) از اجابت محروم نمی شود. و کسی که توبه به او عطا شود (موفق به توبه شود) از قبول توبه محروم نمی شود. و کسی که استغفار به او عطا شود (موفق به طلب مغفرت و آمرزش گناه از خدا شود) از مغفرت و آمرزش محروم نمی شود. و کسی که شکر به او عطا شود، (و موفق به شکر نعمتهای خدا شود) از زیاد شدن نعمت محروم نمی شود.»

سپس امام - علیه السلام - می فرماید: و تصدیق این (گفتار)، کتاب خداست که:

در مورد اجابت دعا می فرماید:

«ادْعُونِي، اسْتَجِبْ لَكُمْ» [۹].

و در مورد استغفار می فرماید:

«وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» [۱۰].

نیایش در عرفات، ص: ۲۰

و در مورد سپاسگزاری می فرماید:

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» [۱۱]

و در مورد قبول شدن توبه می فرماید:

«أَنَّهَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» [۱۲].

در اینجا و در خاتمه این مقدمه چند نکته را تذکر می دهیم:

اول اینکه: دعاهایی که از پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - و ائمه طاهرین --

علیهم السلام -- رسیده است یکی از منابع بزرگ علم و معرفت است که می توان از

طریق تأمل در معانی و مضامین آنها به مقامات بلند علم و عرفان، عروج نمود. واقعاً

بسیاری از این دعاها را که در نهایت فصاحت، بلاغت، حسن مضمون، قداست و

لطافت معنی است باید از معجزات شمرده؛ زیرا غیر از کسی که علمش لدنی باشد

نمی تواند این معانی و حقایق را بیان نماید.

نمونه آنها دعاهای صحیفه سجادیه معروف به صحیفه کامله و زبور آل محمد و انجیل

اهل بیت -- علیهم السلام -- است که باید همه

نیایش در عرفات، ص: ۲۱

مسلمانان به آن افتخار نمایند. چنانکه شرح آن به نام ریاض السالکین تألیف سید اجل

سید علیخان نیز از آثار ممتاز، و پرفایده و در نوع خود بی نظیر است.

همچنین دعاهای صحیفه ثانیه، صحیفه ثالثه، صحیفه رابعه، صحیفه علویه و سایر دعاهایی که در کتابهایی مثل: البلد الامین، مصباح کفعمی و مصباح المتعجد شیخ طوسی و کتابهای سیدبن طاووس و کتاب دعای بحار الانوار و کتابهای دیگر که همه اینها نه فقط کتاب دعا هستند که کتاب معرفت و خداشناسی، نبوت و پیغمبرشناسی، امامت و امامشناسی، و کتاب اخلاق و آداب هستند.

دوم اینکه: هر چند دعا به هر زبان و هر بیان که باشد دعاست و برای آن الفاظ خاصی معین نشده است و هر کس می‌تواند به قدر معرفت خود و بدون واسطه کسی با خدای خود، رابطه دعایی برقرار نماید و حوایج خود را به زبان خودش از خدا بخواهد و هیچ آداب و ترتیبی نجوید، و هر چه دل تنگش می‌خواهد بگوید.

ولی دعا خواندن با دعاهایی که از اهل بیت -- علیهم السلام -- رسیده است افضل و کاملتر است و از نقص و خطابهایی کوتاه و نارسا منزّه است.

آنها که در اوج مقام معرفت قرار دارند می‌فهمند که باید خدا را چگونه خواند و چگونه مخاطب قرار داد و چه حوایجی را از او طلبید. کسی که جهل‌های مختلف او را احاطه کرده است چگونه

نیایش در عرفات، ص: ۲۲

می‌تواند چنانکه شایسته است در محضر خدا زبان به سخن باز نماید.

سوم اینکه: دعا، مجرد خواندن خدا و با خدا سخن گفتن است و شرط آن دانستن حاجت یا بیان حاجت نیست. فوائد و برکات مهمی که بر آن مرتب می‌شود، بر همان سخن گفتن با خدا و خدا را به اسماء الحسنی خواندن و نعمتهایش را بر شمردن و ستایش او و نیایش، تضرع و تذلل نمودن نیز مرتب می‌شود. چنانکه در دعا نیز شرط نیست که برای مقاصد اخروی باشد بلکه برای مقاصد مشروع دنیوی نیز باشد باز دعاست. و مستحب است که همه چیز را و حتی - بر حسب بعض روایات - نمک طعام را از خدا بخواهد.

چهارم اینکه: برای کمال دعا، شرایط و آدابی است که در کتابهای دعا ذکر کرده‌اند. چنانکه برای استجاب دعا نیز موانعی است که باید برطرف شود که از آن جمله: حرام بودن لقمه و غذا، ترک صلّه رحم و امور دیگر است. چنانکه در دعاست:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ»

خدایا! ببخش بر ما گناهی را که حبس می‌کند دعا را».

که از آن معلوم می‌شود اقتضای دعا برای اجابت از بین نمی‌رود ولی تأثیر آن حبس می‌شود تا وقتی که گناهی را که مانع استجاب بوده است با توبه و ادای حقوق ذوی‌الحقوق و قضای آنچه باید انجام شود، تدارک نماید.

نیایش در عرفات، ص: ۲۳

شرایط استجاب دعا نیز اقسامی دارد، بعضی اوقات شریفه، اماکن مقدسه، مواقع و مواقف و امور دیگر تأثیر دعا را سریع می‌سازد که تفصیل آنها به طور مبسوط و مشروح در کتابهای دعا مذکور است و با مراجعه به تألیفات بزرگان از حقایق عالی و مقاصد مهمه‌ای که از دعا منظور است آگاه شوید. و در مواقع توجه و دعا، این حقیر مسکین و بسیار، بسیار محتاج به مغفرت و رحمت خدا و پدر و مادرم را فراموش نفرمایید.

پنجم اینکه: اگرچه باید همه چیز را از خدا خواست ولی اگر مطلب و حاجت، امری باشد که با اسباب عادی فراهم می‌شود و فراهم کردن آن برای شخص میسر است، اکتفا به دعا صحیح نیست باید اسبابی را که خدای مسبب‌الاسباب برای آن مقرر و مقدر کرده است فراهم کرد و در عین حال از او هم تأثیر اسباب را التماس نمود. چنانکه در داستان آنکه در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله ناقه خود را رها کرد و گفت: توکل بر خدا کردم، رسیده است که آن حضرت به او فرمود:

«اعْقِلْهَا وَتَوَكَّلْ»

یعنی زانوی شتر را ببند و توکل کن».

البته در مواردی هم که دست شخص از اسباب امری کوتاه است نباید ناامید شود و دست از دعا و طلب حاجت از خدا برندارد و در دعا اصرار و الحاح نماید و لهجه صادق و راست

نیایش در عرفات، ص: ۲۴

داشته باشد. مثلاً کسی که برای حوایج مسلمانان دعا می‌کند یا حاجت شخصی کسی را از او می‌خواهد باید درخواستش جدی و واقعی باشد. اگر خداوند امکان انجام این حوایج و خدمات نوعی یا شخصی را به او عطا کرده باشد و او از بذل امکانات خود امساک نموده و بخل بورزد و با این که می‌تواند از گرفتاران دستگیری نماید، برای آنها دعا کند، معلوم است که در دعا صادق نیست و مثل تشنه‌ای است که آب در دستش باشد و آن را نیاشامد و دعا کند که خدا او را سیراب نماید!

### توضیح مهم

اگر کسی سؤال کند با توجه به مقام عصمت حضرات معصومین - علیهم‌السلام - که عقلاً و شرعاً ثابت است و سیره و تاریخ زندگی و تعهد کامل و الزام آن بزرگواران به اطاعت از خداوند متعال؛ بر عصمت ایشان دلالت قطعی و یقینی دارد، مراد از این دعاها و مناجات‌ها اگر مفاهیم ظاهری و معانی حقیقی آنها باشد لازم می‌شود یکی از دو امر که هر دو باطل و خلاف مقام عصمت انشا کنندگان این دعاهاست پیش بیاید، این دو امر یا صدور معصیت از ایشان است یا صدور کذب و اقرار به وقوع امری که واقع نشده است که آن هم معصیت و خلاف مقام عصمت است. علی‌هذا امر دایر است بین اینکه معانی حقیقی مراد باشد و معصومین العیاذ باللّٰه

نیایش در عرفات، ص: ۲۵

دارای مقام عصمت نباشند یا معانی مجازی مراد باشد که در این صورت باید هم قرینه صارفه از معنی حقیقی موجود باشد و هم معنی مناسب مجازی مشخص گردد.

پاسخ داده می‌شود که: اصل این سؤال با بیان دیگر، سابقه‌ای قدیمی و دیرین دارد که در ارتباط با استغفار پیغمبر صلی الله علیه و آله و احادیثی مثل حدیث:

«انه لیغان علی قلبی حتی استغفرالله فی الیوم سبعین مره» [۱۳].

و بعض آیات قرآن کریم مثل:

«أَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» [۱۴].

«(ای رسول) ما تو را به فتح آشکاری در عالم پیروز می‌گردانیم تا از گناهان گذشته و آینده تو درگذریم (مراد گناه امت و شیعیان اوست)».

مطرح شده است و علمای اعلام در پاسخ به آن، وجوهی فرموده‌اند که از جمله - بر اساس فرض دلالت استغفار و طلب مغفرت بر معنی حقیقی که صدور گناه از استغفار کننده است و به عبارت دقیقتر: براساس فرض دلالت عذرخواهی از تقصیر و اعتراف به عدم انجام وظیفه - پاسخ معروف که منقول از شیخ جلیل

نیایش در عرفات، ص: ۲۶

علی بن عیسی اربلی، مؤلف کتاب کشف الغمه است می‌باشد. این توجیه وجیه بر اساس «حسنات الابرار سیئات المقربین» بیان می‌شود. و حاصل آن این است که: آنچه را ما و افرادی که در ردیف وصف ما هستند معصیت می‌شماریم و از آن استغفار می‌نماییم، ترک واجبات و فعل محرّمات است اما اشخاصی که در رتبه برتر و افق بالاتر هستند، فعل مکروه و ترک اولی و مستحب را نیز سیئه می‌شمارند. و افرادی که پیشتر و مقربتر و در رتبه عالیترند، اشتغال خود را به مباحات نیز انصراف از حق و سیئه و گناه محسوب می‌دارند و از آن اعتذار جسته و پوزش می‌طلبند.

ولی مثل این جواب هرچند برای رفع اشکال از استغفار و برای تفسیر ذنب، سیئه، گناه و توسعه در معنی آنها بر حسب عرف و عادت و حال افراد کافی باشد، برای رفع اشکال از عبارات بعض دعاها که شامل اعتراف به ارتکاب سیئه از قسم اول (فعل حرام و ترک واجب) می‌شود کافی و جامع نیست لذا ما به عرض جوابی که به توفیق الله

تعالی و منّه، خود به آن ملهم شده و کسی را سابق بر خود در آن نمی‌شناسیم اکتفا می‌کنیم:

این جواب مبنی بر عدم اراده معنی حقیقی از الفاظ این دعاها و ظهور آنها در معنی مجازی مناسب است که البته محتاج به قرینه صارفه از معنی حقیقی و قرینه معینه معنی مجازی مناسب از بین معانی مجازیّه است.

نیایش در عرفات، ص: ۲۷

قرینه صارفه از معنی حقیقی اولاً: براهین قاطعه عقلیه و نقلیه بر لزوم عصمت انبیا و ائمه - علیهم‌السلام - از گناه است که قرینه عقلیه و هم قرینه مقامیه عامه بر عدم اراده معنی حقیقی است.

و ثانیاً: قرینه حالیه سیره ثابت و تاریخ حیات آنهاست که به طور قطع بر تنزه آنها از گناه دلالت دارد.

و ثالثاً: بعض این دعاها متضمن اقرار و اعتراف به گناه و خطابه چنان کیفیتی و کثرتی است که خواص اصحاب ائمه معصومین - علیهم‌السلام - و بسیاری از مؤمنین که بر خواندن این دعاها مداومت دارند هم از آن منزّه هستند و خودبخود به قرینه حالشان معلوم است که معنی حقیقی این دعاها را قصد ننموده‌اند.

و اما قرینه‌ای که از آن علاوه بر عدم اراده معنی حقیقی، معنی مجازی مناسب معلوم می‌شود، حال دعا کننده است که حال نیایش و سپاس و حمد و ستایش و اعتراف به ناچیزی و کمال فقر و احتیاج به درگاه خداوند بی‌نیاز است. و همچنین حال اعتذار، اظهار تذلل، تضرّع و عرض عذر تقصیر است.

بلاغت در این مقام اقتضا دارد که شخص بر بساط عذر تقصیر و تشبه به کسانی بنشیند که گناهان بزرگ از آنها صادر شده و در نهایت خشوع، خضوع، خوف، تذلل، شرمندگی، خجالت و پشیمانی، خدا را می‌خوانند.

این شکستگی خاطر و این خضوع و تضرّع هرچه بیشتر شود

نیایش در عرفات، ص: ۲۸

محبوب سالک است و قرب به حق را از آن بیشتر احساس می‌نماید و درون جانش را روشنتر می‌یابد. می‌خواهد در صف کسانی باشد که خود را مستحق عذاب آتش و مشرف بر سقوط در جهنم می‌بینند و خوف آنها را داشته باشد و اشک شرم، حسرت و ندامت آنها را بریزد. چنانکه در بعض حالات انسان، غیر ذوی العقول را به خطاب ذوی العقول مخاطب می‌سازد و با کوه، سنگ، درخت و دریا سخن می‌گوید یا در بعض اطوار و حالات، تشبّه به بعض حیوانات می‌جوید و با الفاظی که موضوع له حقیقی دارند حقایق بالاتر دیگری را بیان می‌کند و حال او، مقصد او را از آنچه می‌گوید تفسیر می‌نماید.

سالک و شخص سعادت‌مندی که بر صفة اصطفا نشسته و با خدا گرم کلام و مقال است هرچه خود را کم ببیند و بیشتر مقصّر بشمارد و نعمتهای خدا را بزرگتر و شکوه‌مندتر و شکر خود را کمتر و بلکه کفر نعمت ببیند و حق خدا را اعظم و اکبر بیابد و خشم و غضب او را به خود نزدیکتر ببیند و خود را در معرض عذاب و عقاب بیشتر بشناسد، حال حضورش و تقرّبش، سیرو سلوکش، عروج و صعودش کاملتر می‌شود و لذتی که برای او از خواندن دعای کمیل، ابی حمزه، عرفه و دعاهاى صحیفه، و مناجات خائفین و گریه‌وزاری از خوف حضرت باری برای او حاصل می‌شود قابل توصیف نیست و جز کسی که به آن حالت رسیده باشد دیگران درک آن را نمی‌نمایند.

نیایش در عرفات، ص: ۲۹

در چنین حالاتی دعاهاىی که فاصله فقر، حاجت و تقصیر او را از غنا و بی‌نیازی نعمتهای مولایش کمتر قرار دهد و استحقاق او را برای عذاب کم جلوه دهد یا رحمت واسعة او را به وسعتی که دارد متجلی نکند، او را سیر نمی‌کند و از آن لذت کافی نمی‌برد؛ زیرا مطابق حال او نیست با اینکه از قرار گرفتن در صف مجرمین و گناهکاران هرچه بیشتر و بیشتر فاصله دارد و فاصله می‌گیرد، و از گناه بیشتر از هر خطر بیمناک



است و پرهیز دارد و در حال مناجات و موقف حضور در درگاه خدا و عرض تذلل، تضرع و تقصیر از ادای شکر و تأسف بر گذشته می‌خواهد از بنده‌ای که تمام عمرش را صرف در گناه و معاصی کرده و در مقام عذرخواهی آمده انکسارش، خضوعش، اعتذارش، ابراز خجلتش بیشتر باشد.

اولیای خدا این چنین هستند و هرچه بیشتر عظمت و بزرگی خدا را درک کرده باشند، این حالات در آنها با معنی‌تر و رساتر است و این اسرار این ادعیه و تذلات و تضرعات حضرات معصومین - علیهم السلام - در درگاه الهی که با آنکه دارای مقام عصمت بوده‌اند اختصاص به خود آنها دارد و ما با اینهمه آلودگیها، خطاها و گناهان نمی‌توانیم به عسری از اعشار آن حال حضور، قرب، تشرّف، توبه، انابه و اعتذار که معلول کمال عرفان است برسیم.

رزقنا الله سلوک طریق معرفته و قربه و الجلوس علی بساط الانابه الیه مع خواص عباد الصالحین و حشرنا مع موالینا و ساداتنا و شفعاؤنا محمد و آله الطیبین المعصومین صلواته علیهم اجمعین.

نیایش در عرفات، ص: ۳۱

## بخش اول: جهان بینی اسلامی

### اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۳۳

«الحمد لله الذی لیس لقضائه دافع» (الی قوله علیه السلام) وهو علی کُلّ شیءٍ قَدیرٌ. در آغاز سخن از این بخش که متضمن بیش از بیست فراز توحیدی و آموزنده درباره شناخت خدای متعال است، اشاره مختصری به جهان بینی اسلامی مناسب است. و چون بر حسب تقاضای یکی از برادران عزیز و بسیار فعّال در مجمع اسلامی - که تاکنون

دهها نفر را به دین مقدس اسلام هدایت نموده است - جهت توزیع و نشر، بین مراجعه کنندگان به مجمع، مقاله کوتاه و نسبتاً ساده‌ای در جهان‌بینی اسلامی نگاشتیم و عین آن را - اگر چه کامل نیست - ضمیمه این نوشته قرار می‌دهیم. امید است که مفید باشد.

### جهان‌بینی اسلامی

جهان از تمام عناصر و اتمها و آنچه در زمین است از انسان و جنبندها و دیگر و گیاهان، معادن، سنگها، دریاها، اقیانوسها،

نیایش در عرفات، ص: ۳۴

ستارگان و کرات دیگر از ماه، آفتاب، منظومه‌ها، کهکشانها و ... و همه یک واحد و پدیده، به هم مربوط و وابسته‌اند. همانطور که وجود هر فردی از انسان با اشمال بر میلیونها سلول، گلبول، استخوان، گوشت، مغز، چشم، گوش، دست و پا، زبان، قلب، ریه و ... همه یک واحد و هر یک از این اجزاء نیز به نظر استقلالی واحدی، مشخص هستند. اما در واحد بزرگتر که وجود انسان است همه به هم مربوط، منضم و پیوسته‌اند. جهان نیز که مشتمل بر میلیاردها و میلیاردها واحد کوچک و بزرگ و ریز و درشت است نیز، یک واحد و همه به هم ضمیمه و مربوط و با هم پیوسته و از هم جدا نیستند. و همانطور که هر یک از این واحدها، واحد وجود این، واحد وجود آن، واحد وجود زمین، واحد وجود کوه و ... همه پدیده هستند و گذشته آنها بی‌ابتدا و آغاز نبوده است. کل عالم نیز پدیده واحد است و مثل میلیاردها پدیده‌های اجزای خود، آغاز و انجامی دارد. بدیهی است که این پدیده واحد نه خود بخود پدید آمده است؛ چون بر حسب قانون علیت هر پدیده‌ای وجودش مستند به علتی است. و نه خودش بکلیتش و نه به افراد اجزایش، خود را پدیدار کرده و به وجود آورده است؛ چون لازم می‌شود که پدیده پیش از پدیدار شدن، پدیده شده باشد و در عین حال پدیده نباشد تا خود را پدید سازد.

نیایش در عرفات، ص: ۳۵

خلاصه لازمه این حرف، جمع بین وجود و عدم، هستی و نیستی در حال و زمان واحد خواهد بود که عقلاً محال است. و همچنین ممکن نیست که هیچیک از اجزای این پدیده، پدیدآورنده کل آن باشد؛ چون لازم می شود که این جزء پدیدآورنده خود باشد. پس باید پدیده باشد تا خود را پدید آورد و باید پدیده نباشد تا پدید آورده شود. بازهم در آن واحد هم باشد و هم نباشد.

علی هذا حکم تمام اجزا که پدیده هستند و چنانکه گفتیم در تمام جهات پدیده‌های کوچک شبیه پدیده‌های بزرگند، بر کل عالم که واحد بزرگ و پدیده است جاری است. و پدیده خاصیتش چنانکه در میلیارد و میلیاردها پدیده‌ها می بینم، پدید آمدن است و بی آغاز و ابتدا نیست و لذا کل عالم و واحد بزرگ پدیده‌ها باید از خارج خود، پدید آورنده‌ای داشته باشد و آن همان ذات مقدسی است که به آن «الله» و خدا می گویند. بنابراین جهان بینی تمام عالم هستی به دو واحد تقسیم می شود که یکی اصل و دیگری فرع است. یکی «الله» که خالق است و دیگری مخلوق و یکی پدیده و دیگری پدید آورنده، یکی غیب و دیگری ظاهر، یکی مرکب از واحدهای کوچک و بزرگ بی شمار و یکی بسیط و بی جزء و منزّه از مشابَهت به واحد فرع. این حقیقتی است که قرآن کریم در یک آیه کوتاه آن را بیان کرده می فرماید:

نیایش در عرفات، ص: ۳۶

«أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ [۱۵]»

«آیا این خلق (بدون خالق) از نیستی صرف به وجود آمدند یا خویشتن را خود خلق کردند؟»

این خداست که فطرت انسان نیز به او گرایش دارد و می خواهد به او اتصال پیدا کند؛ چون می بیند این واحدهای کوچک و بزرگ که واحد جهان از آن تشکیل شده مثل خود جهان از خود، صاحب چیزی نیستند و قدرت و اختیاری که بتوان به آنها اعتماد

نمود از خود ندارند. و خصوصاً در هنگام ناچاری و ناامیدی از وسایل ظاهری انسان دلش به صاحب این واحد جهان متوجه می‌شود و به او ملتجی می‌گردد. هیچکس در هر حد از علم و اطلاع باشد نمی‌تواند به طور جزم، وجود او را انکار کند و در موارد سخت به او پناهنده نشود. این خدا برآورنده حاجات، آمرزنده گناهان، صاحب عفو و بخشش و مهربانتر از همه و آگاه از حال همه است، دعای هر کس که او را بخواند می‌شنود و هر کس با او انس بگیرد و در ضمیر وجدانش به او نزدیک شود و با او مناجات کند با او انس می‌گیرد و به او از او نزدیکتر می‌شود و همه اوصاف جلال، جمال و کمال برای او ثابت است. نیایش در عرفات، ص: ۳۷

### وحی و پیامهای آسمانی و الهی

این خدای یگانه به وسیله افرادی از بندگان پاک و خالص و مخلص خود همه بندگان را به سوی خود و راه راست هدایت کرده است. پیغمبران او پیغامشان متضمن خیر و سعادت همگان است، آنها مردم را به پرستش خدا و ایمان به یگانگی او و انجام کارهای نیک مثل راستی، درستی، امانت، عدالت و احسان به همه و خیرخواهی برای همه افراد بشر و یاری دادن به دیگران و همکاری در کارهای خیر و یاری مظلومان و مهربانی به کودکان و زیردستان و احترام از سالمندان و پیوند با خویشاوندان و اطاعت از قانون و تواضع، فروتنی و ترحم حتی به حیوانات و تعلیم و تعلم و تربیت اولاد و خلاصه به تمام مکارم اخلاق دعوت کردند که کاملترین نسخه این دعوت، کتابی است که پیامبر خاتم محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - به اسم قرآن مجید از جانب خدا برای مردم آورد. کتابی که در آن همه هدایتهای لازم اجتماعی، فردی، سیاسی و اخلاقی در اختیار بشر گذاشته شده است، کتاب وحی و کتاب خداست. دعوت اسلام؛ دینی که حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - آن را آورد و به

نام اسلام نامیده شد، معنایش تسلیم خدا بودن و فقط احکام و فرمان خدا را پذیرفتن و از آن اطاعت کردن است.

این دعوت از ناحیه عقیده، دعوت به اعتقاد به خدای یگانه و یکتا، نیایش در عرفات، ص: ۳۸

پیامبران و فرشتگان و کتابهای آسمانی و دعوت به معاد یعنی عالم دیگر و بازگشت به زندگی برای گرفتن پاداش کارهای خیر و کیفر اعمال زشت است.

در عقیده به معاد برای بشر حیات و زندگی در این دنیا و تحمل زحمات، دشواریها، رنجها، دردها و بیماریها مفهوم صحیح پیدا می کند و او را امیدوار می سازد که خدا، جهان را به لغو و عبث نیافریده است. و این همه اوضاع محیرالعقول و وجود این انسان با این استعداد و نبوغی که می تواند همه چیز را مسخر خود نماید، پوچ و بی محتوی نیست. بشر در این دنیا برای انجام وظایف بزرگی آمده و به سوی مقصدی بسیار عالی در سیر و تکامل است.

هرگز با مرگ، سیر او تمام نمی شود چنانکه از انتقال از عالم رحم به دنیا چیزی از او کاسته نشد بلکه زمینه ظهور استعدادها و قوای نهفته و غیر مرئی وجود او را فراهم شد.

### امامت و رهبری بعد از پیغمبر اکرم (ص)

از جمله امور اعتقادی که اسلام به آن دعوت کرده است این است که بعد از پیغمبر اسلام، رهبری و هدایت او به وسیله امامان و پیشوایانی که دوازده نفرند و در فضایل و صلاحیتهای اخلاقی و علمی ممتاز و کاملتر از همه بوده و هستند، استمرار می یابد.

اگرچه آنها پیغمبر و صاحب وحی نیستند ولی مبین دعوت قرآن و نگهبان

نیایش در عرفات، ص: ۳۹

دین از تحریف هستند. و هم آنان از سوی خدا واجب الاطاعه و صاحب الامر می باشند.

اول این دوازده نفر شخص دوم عالم اسلام؛ حضرت علی بن ابی طالب - علیه السلام -

است. و دوازدهمین آنها حضرت مهدی موعود حجه بن الحسن العسکری -  
 علیهما السلام - است که زنده و از انظار، غایب است و برای اصلاح جهان و برقرار  
 کردن عدل جهانی و تشکیل نظام جهانی اسلام به امر خدا در موقع مقتضی ظهور  
 خواهد کرد.

و از ناحیه عمل و اخلاق مشتمل است بر عالیترین تعالیم و احکام در همه جوانب حیات  
 انسانی که هم اکنون بعد از چهارده قرن، زنده، جامع و کافی است. تعالیم بهداشتی و  
 حفظ الصحه و نهی از فحشا، قمار، میگساری و سایر محرّمات، همه جالب و مصونیت  
 بخش جامعه از بسیاری از بیماریها، مفسد، تجاوزات، دشمنیها، خونریزیها و امنیت  
 آفرین است.

همه اشخاص بی غرض و نظر از غیر مسلمین که پیرامون اسلام تحقیق و کاوش  
 نموده‌اند و راجع به تمدن اسلامی و حقوقی که در اسلام برای انسان و برای زن و مرد  
 مقرر شده و در آن برابری همه در مقابل قوانین و لغو امتیازات نژادی، زبانی،  
 جغرافیایی، فقر و توانگری و غیرها رعایت شده است صریحاً به کارسازی احکام و  
 اسلام برای اداره جهان امروز و بعد از امروز، اتفاق دارند.

نیایش در عرفات، ص: ۴۰

در این دین، استعباد، استکبار و استعلا رسماً و صریحاً لغو و ممنوع شده است و همگان  
 را به قرار گرفتن در خط آزادی، برابری، برادری دعوت کرده است که نمونه‌هایی از  
 این تعالیم را در این آیات و احادیث می‌خوانید:

«یا اهلَ الْکتابِ تَعَالَوْا الی کَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَیْنَنَا وَ بَیْنکُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ وَ لَا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لَا  
 یَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً اَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللّٰهِ» [۱۶].

«بگو ای اهل کتاب بیاید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است (و بر حق  
 می‌دانیم) پیروی کنیم (و آن کلمه این است) که بجز خدای یکتا هیچ کسی را نپرستیم  
 و چیزی را شریک او قرار ندهیم و برخی برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم

(یعنی رؤسای مذهب را به پرستش و اختصاصات الهی نرسانیم)».

«انَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ [۱۷]»

«بزرگوارترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست».

«تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين» [۱۸].

«ما این دار (بهشت ابدی) آخرت را برای آنانکه در زمین اراده علو و فساد و سرکشی

ندارند مخصوص گردانیم و حسن عاقبت، خاص

نیایش در عرفات، ص: ۴۱

پرهیزکاران است».

«انَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ  
يَعْظُمُ لِعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» [۱۹].

«همانا خدا (خلق را) فرمان به عدل و احسان می دهد و به بذل و عطا به خویشاوندان امر

می کند و از کارهای زشت و ظلم نهی می کند و به شما از روی مهربانی پند می دهد

باشد که موعظه را بپذیرید (تا سعادت و بهشت ابد یابید)».

«وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ [۲۰]»

و (بدانکه) هرگز نیکی و بدی در جهان یکسان نیست، همیشه بدی خلق را به بهترین

عمل پاداش ده».

از حضرت رسول خدا- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- منقول است که می فرماید:

«لأفضل لعربي على عجمي ولا لابیض على اسود».

«خصلتان لیس فوقهما من البر شیء الايمان بالله والنفع لعباد الله وخصلتان لیس فوقهما

من الشر شیء الشرك بالله والضرر لعباد الله» [۲۱].

در بخش پرستش خدا و عبادات، این دین بر اساس خلوص

نیایش در عرفات، ص: ۴۲

نیّت و یکتاپرستی، دستورات عبادی مهم آن در درجه اول «نماز» است و سپس روزه و حج و برنامه‌های دیگر که در عین عبادت بودن، همه اینها متضمن تعلیمات تربیتی، اجتماعی، سیاسی، تجلیگاه برادری، برابری، وحدت اسلامی و انسانی است. وبالخصوص نسبت به نماز در قرآن مجید تأکید بسیار شده است که باید شخص مسلمان این رابطه خود را با خدا حفظ نماید و در واقع در اوقات نماز به حضور خداوند متعال مشرف شود.

آیات قرآن کریم و هزارها حدیث در زمینه تعالیم متعالیه و دستورات سازنده مکتب، بسیار است و پیرامون هر یک از این مطالب عقیدتی و عملی، صدها بلکه بیشتر کتابهای علمی، اجتماعی، اخلاقی حقوقی سیاسی نوشته شده است. و کتابهای تفسیر قرآن مجید با آن همه حجم که در مجلدات متعدد نوشته شده و کتابهایی که در شرح احادیث شریفه است کتابهای فقه، اخلاق و سیره همه و همه پیرامون این مطالب و مطالب عالیه دیگر است. و هرگونه توضیحات کافی برای برنامه زندگی بشری در این کتابها داده شده است. و مخصوصاً در کتابهای دعا به زبان دعا در کاملترین مدرسه تربیتی اسلام وارد می‌شویم و در این مدرسه است که انسانهای ممتاز، پاک و مخلص، تربیت و ساخته می‌شوند.

خداوند- ان شاءالله- همه گروندگان به اسلام را بر آن ثابت بدارد و الزام و تعهد ما را در عمل به تعالیم، کامل فرماید و همه افراد بشر

نیایش در عرفات، ص: ۴۳

را به این دین مبین و صراط المستقیم که نجات دهنده انسان معاصر از حیرت و سرگردانی، فساد و فحشاء، بی‌رحمی و بی‌ایمانی است هدایت فرماید. اکنون پس از این بیان کوتاه در جهان‌بینی اسلامی با اولین بخش از دعای شریف عرفه، خود را آشنا می‌سازیم.

امام- علیه الصلاة والسلام- دعا را به حمد و سپاس خدا آغاز می‌کند به اینکه هر حمد



و سپاس یا جنس حمد و یا حق حمد و یا حمد حق از برای خدا (الله) است و از این که الله را به صفاتی که پس از آن بیان فرموده توصیف می‌کند، دانسته می‌شود که «الله» اسم است برای ذات اقدس که متصف به تمام صفات کمال است که از آن جمله صفت وحدت، یگانگی، یکتایی و منزّه از تمام نقایص و عیوب و هر نوع فقر و احتیاج و نیاز است.

بنابراین، این اسم (الله) غیر از آن ذات یگانه و یکتا، مسمایی ندارد و اطلاق آن بر هر چه غیر از او باشد خودبخود بی‌مورد و بی‌مسمی و غیر قابل تصدیق است؛ زیرا هیچ کس را غیر از او - هر کس که باشد - نمی‌توان به صفت یگانگی و نداشتن جزء و یکتایی و بی‌همتایی معرفی کرد.

علی‌هذا این صفاتی که امام شهید و سیدالشهدا - علیه‌السلام - برای خدا بیان می‌فرماید فقط به او اختصاص خواهد داشت و احدی غیر از خدا صلاحیت توصیف شدن به این صفات را ندارد

نیایش در عرفات، ص: ۴۴

هر کس که باشد. اما این صفات عبارتند از:

۱- «لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ».

الله، آن است که برای حکم و قضای او دفع کننده‌ای نیست.

احدی نیست که بتواند حکم آن ذات جامع جمیع صفات کمال را دفع کند. و ظاهراً به قرینه جمله بعد، مراد از قضا در اینجا قضا و حکمی است که بر نفی و نابودی و یا سلب نعمتی از کسی یا جامعه‌ای باشد هر چند در برابر مطلق قضا و حکم الهی، کسی نیست که بتواند عرض اندام نماید اما در اینجا به ملاحظه قرینه‌ای که ذکر شد مراد، این نوع خاص است.

و محتمل است مراد از قضا «موت» باشد که از مصادیق ظاهره یا اظهر مصادیق قضای الهی است و دعا و صدقه اصل آن را دفع نمی‌نماید هر چند فی‌الجمله دعا و صدقه

چنانکه در حدیث است:

«الدَّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ بَعْدَ مَا اَبْرَمَ اِبْرَامًا» [۲۲]

ردّ قضا می‌نماید. که البته در این موارد نیز دافع حقیقی قضای الهی، خداست که ما در رساله «سرّالبداء» پیرامون مسأله تأثیر دعا و صدقه و امور دیگر در دفع بلا و طولانی شدن عمر یا کم شدن عمر یا وسعت رزق و امثال این امور، توضیحاتی داده‌ایم.

در اینجا فقط عرض می‌کنیم که به قضا و قدر الهی باید ایمان

نیایش در عرفات، ص: ۴۵

داشت چنانکه به تأثیر دعا، صدقه، صله رحم و امور دیگر نیز ایمان داریم اگر چه تفصیل و ارتباطات کامل این امور و مخصوصاً قضا و قدر بر ما مخفی است و شاید فهم آن تفصیل برای ما دشوار و بلکه غیرممکن باشد. ایمان به این امور، علاوه بر این که ایمان به واقعیات و نظامی است که خدا در عالم کون مقدر و مقرر فرموده است در استصلاح حال عبد و تربیت و تکمیل او نقش مؤثر دارد و بدون ایمان به این امور و عقیده به اختیار عبد و مر بین امرین، تربیت و تکمیل انسان میسر نیست. همه این امور از جنبه عقیدتی از اسباب و ابزار تربیت بشر است که خداوند مقدر فرموده است. بشر می‌باید که در عین حالی که مختار است و اسباب و وسائل مادی را استخدام کرده و به کار می‌گیرد، به خدا اعتماد داشته باشد و همیشه از او کمک بخواهد و منصرف از او نباشد، و به فراهم بودن اسباب مغرور نگردد و غافل از خدا نشود که در بسیاری از موارد با اینکه انسان اسباب امری را فراهم می‌نماید و در نظرش حصول نتیجه قطعی است، ناگهان وضع بهم می‌خورد و نتیجه حاصل نمی‌شود و همه زحمتهای بی‌ثمر می‌گردد.

و گاهی هم به عکس، اسباب پیشامد سوئی فراهم می‌شود و انسان در سرایشی سقوط قرار می‌گیرد و بیچاره می‌شود ناگهان عنایت غیبی به‌طور معجزه‌آسا او را نجات می‌دهد.

و سر بزرگی که در این جریان دیده می‌شود همان توجه

نیایش در عرفات، ص: ۴۶

بندگان به خداوند متعال است که اگر امور بر مجرای اسباب ظاهری بگردد و تخلف نپذیرد، مردم از عالم غیب و اسباب غیبیه غافل می‌شوند. هریک از این دو جریان انسان را به خدا و عالم غیب متوجه می‌سازد و همه و هر کس این دو جریان را مکرر تجربه می‌کنند و از آن اگر روحشان بیمار نباشد خدا را می‌شناسند.

داستانها و حکایت‌های معرفت‌آموز در هر یک از این دو زمینه بسیار است و رشته اول همان رشته معرفت خدا به «فسخ عزیمت» است که فرمودند:

«عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ نَقْضِ الْهِمَمِ»

«خدا را شناختم به فسخ عزیمتها و شکسته شدن همتها».

چنانکه حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمود:

«عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهِمَمِ» [۲۳].

«شناختم خدا را به فسخ عزیمتها (تصمیمهای قطعی) و باز شدن گره‌ها و شکستن همتها» [۲۴].

و حاصل این است که از حصول اسباب مادی همیشه محصل

نیایش در عرفات، ص: ۴۷

مسببات نیست؛ گاهی با یأس از نیل به مقصود، مقصود حاصل می‌شود و گاهی نیز با

یقین به حصول مطلوب به لحاظ حصول اسباب ظاهری و مادی، مطلوب حاصل

نمی‌شود و امر، بعکس اراده و اسباب چینی انجام می‌گیرد به وجود خدا و تصرف اراده

او پی می‌بریم و به گفته شاعر می‌فهمیم که قضای حق در کار است:

اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال بر خلاف رضااست

هزار نقش بر آرد زمانه و نبودیکی چنانکه در آینه تصور ماست

بلی قضاست بهر نیک و بد عنان کش خلق بدان دلیل که تدبیرهای جمله خطاست

به دست ما چو از این حلّ و عقد چیزی نیست به عیش ناخوش و خوش گز رضادهم  
سزاست

۲- «وَلَا لِعِطَائِهِ مَانِعٌ».

و برای عطای او مانعی نیست هر کسی را بخواهد به هر عطایی سرافراز کند و هر نعمتی را به او عطا فرماید هیچکس نمی تواند عطای او را منع نماید و کسی را از عطای او محروم سازد.

بدیهی است کمال حضرت ربوبی (عزّ اسمه) همین اقتضا را دارد که «لَا دَافِعَ لِقَضَائِهِ وَلَا مَانِعَ لِعِطَائِهِ» باشد غیر از این باشد به عجز و نداشتن توانایی موصوف می شود و  
(اللّه) عاجز و ناتوان

نیایش در عرفات، ص: ۴۸

نمی باشد. پس این دو صفت در حقیقت راجع به صفت قدرت اوست که همه و هر چیز تحت سلطه قدرت و توانایی او قرار دارند و قدرت او مافوق همه قدرتها و غالب بر همه است بلکه همه قدرتها و نیروها از قدرت او به وجود آمده و دلیل قدرت او هستند چون بدیهی است که سایر قدرتها حادث و مسبوق به عدم می باشند لذا باید قدرت بالذاتی باشد که همه قدرتها عطای او و مخلوق او و مستند به او باشند.

۳- «وَلَا كَصُنْعِهِ صُنْعُ صَانِعٍ»

مانند صنع و ساختن یا صنعت و مصنوع و ساخته او، صنع و ساختن یا صنعت و ساخته و مصنوع هیچ صانعی نیست؛ زیرا صنعت صنعتگران کامل نیست و بتدریج و با توجه به نواقص آن تکمیل می شود چه بسا که خود صنعتگر به نقص او توجه نمی نماید در حالی که صنایع الهی همه در حدّ خود کامل و بی عیب و نقص است. چنانکه در قرآن کریم می فرماید:

«مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوْتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» [۲۵].

«هیچ در نظم خلقت خدای رحمان، بی نظمی و نقصان نخواهی یافت.»

بارها با دیده عقل در نظام مستحکم آفرینش بنگر آیا هیچ سستی و خلل در آن توانی یافت».

نیایش در عرفات، ص: ۴۹

صنایع الهی بدون الگو و بدون الهام از صنعت و نقشه دیگر، آفریده شده است و صنایع بشری همه با الهام از اوضاع و نظامات، آثار و خواص، ارتباطات صنایع الهی با یکدیگر و ترکیبات و چگونگی اجزای آنها فراهم شده است.

در صنایع بشری همه از مواد و عناصری که خداوند متعال آفریده استفاده می‌شود و با تصرف در آنها و تلفیق آنها با یکدیگر صنایعی را عرضه داشته‌اند اما صنایع الهی در بخش بدایع، آفرینش بسائط و مواد و عناصر است و در بخش مرکبات تلفیق مواد و ترکیب اجزا و صورت‌گیریها و امور دیگر است که هرگز در صنعت بشر مثل آن یافت نخواهد شد.

در این معانی تفاوت نمی‌کند که صنع در کلام امام - علیه‌السلام - مثل خلق که به معنی مخلوق گرفته می‌شود به معنی مصنوع و ساخته، تفسیر شود و یا مثل خلق و خلقت که به معنی فعل آفرینش و آفریدن هم استعمال می‌شود. صنع و صنعت نیز به معنی ساختن و مصنوع را پدید آوردن باشد که در این صورت نیز بین فعل خدا و ساختن او با فعل دیگران همین گونه فرقهها وجود دارد و خدا در صنع و فعل خود بی‌شریک است؛ نه از کسی یاری می‌گیرد و نه کسی با او همکاری می‌کند و نه از کسی مثل صنایع و افعال او صادر می‌گردد.

این جمله اشاره‌ای است به گوشه‌ای از مفهوم متعالی توحید

نیایش در عرفات، ص: ۵۰

افعالی که معنایش این است که خداوند متعال در افعال و صنایعی که از او صادر می‌شود متفرد و یگانه است. بدون شریک و بدون استعانت از احدی هر فعلی و صنعتی را انجام داده و فعل و صنعت او نیز بی‌مثل و نظیر است. فعل و صنع هیچ کس همانند

صنع و فعل او نیست و مثل آن از احدی صادر نمی‌شود.  
 ۴- «وَهُوَ الْجَوَادُ الْوَاسِعُ».

جود به معنی بخشش است و جواد که از صفات مشبیه است به معنی بخشنده و عطا کننده، کثیر الانعام و الاحسان است خواه از او خواسته شده باشد یا خواسته نشده باشد. و واسع به معنی صاحب وسعت و گشایش است. چنانکه گفته‌اند: کسی است که دارایی و قدرت او بر جود و بخشش، همگان را شامل است و ظاهر، این است که «الواسع» صفت «جواد» و اشاره به این است که جود جواد کافی و فراگیر همه و واسع است و این هم از صفات جمالیه و فعلیه خداوند و به معنایی هم صفت ذاتیه اوست؛ چون مبدأ جود و بخشش خدا، کمال ذات اوست. پس به اعتبار صدور جود از او، از صفات فعل و به اعتبار اینکه ذات، مبدئیت و اقتضای صدور جود و فیض دارد، از صفات ذات است. و اگر واسع مثل جواد صفت خدا باشد که بر رفع فقر و قضای حوایج همه قادر است و قدرتش بر قضای حوایج همه را شامل است.

در عدة الداعی می‌فرماید:

نیایش در عرفات، ص: ۵۱

«الواسع: هو الذی وسع غناه مفقر عباده ووسع رزقه  
 جمیع خلقه» [۲۶].

که بنابراین می‌شود وسیعتر از این، این اسم شریف را معنی کرد به اینکه: واسع رحمتش، قدرتش، حاکمیت، حافظیت، رازقیت، ولایت، قیومیت، هدایت و سایر صفاتش همه در کمال کمال و محیط بر همه چیز همگان است.

۵- «فَطَرَ اجْناسَ الْبَدایِعِ».

«بدایع» جمع بدیع است و بدیع هم بر مخلوقاتی که بی آنکه از چیزی آفریده شده باشد یا نظام آن و نقشه آن از نظم چیز دیگر گرفته شده باشد و به قدرت خدا پدید شده باشد و هم بر خدا که پدیدآورنده اشیا و اجناس بدایع است، اطلاق می‌شود. بنابراین از

اسماء الحسنی است.

«فاطر» نیز به معنای بدیع و مبدع است و آن از اسماء الله الحسنی است و از صفات فعلیه خداوند است که مبدأ آنها صفت قدرت است که از صفات ذاتیه است. بنابراین مضمون این جمله در وصف الله این است که او و فقط او اجناس و انواع پدیده‌های بدیع را آفرید.

۶- «واتقن بحکمتہ الصنایع».

نیایش در عرفات، ص: ۵۲

اتقان و استحکام صنعت از نشانه‌های علم و حکمت صانع است. به گفته شاعر:  
فعلی بس محکم است گیتی و باشد فعل محکم دلیل حکمت فاعل  
و حقیر سروده‌ام:

عالم که چنین اساس محکم دارد برنامه و دستور منظم دارد  
بر علم و قدرتش هست گواه چیزی نه ز حد فزون و نه کم دارد  
ظهور این صفت در تمام موجودات عالم امکان از عناصر، بسایط، مرکبات، جماد،  
نبات، حیوان، انسان، معادن، زمین، آسمان، منظومه‌ها، کهکشانها و موجودات ذره‌بینی  
و ریزی که با چشمهای غیر مسلح دیده نمی‌شوند، آشکار است و تمام علوم و  
دانشهایی که بشر به آن دست یافته، مربوط به اطلاع و آگاهی از بخش کمی از نظام  
متقن و محکم این عالم است که انسان اگر از خود شروع و اتقان و استحکامی را که  
در وجود خودش برقرار است بخواهد بررسی نماید عمرش اگرچه چند برابر عمر  
طبیعی باشد کفایت نمی‌کند.

اکنون نظام هر بخشی از وجود انسان از روح و جسم آن، علمی جداگانه و پراهمیت  
است که محققان در آن به تحقیق و کاوش بیشتر دائماً اشتغال دارند مبدأ این صفت  
اتقان صنع است.

چنانکه در این جمله امام - علیه السلام - است.

نیایش در عرفات، ص: ۵۳

صفت حکمت و علم خداوند است که با صفت قدرت که هر دو از صفات کمالیه و نخستین، جمالی و دوم جلالی است از صنع صانع و اتقان صنایع و اتقان مجموعه عالم امکان، تجلی می نمایند.

۷- «لا تخفی علیهِ الطَّلایعُ».

«طلائع» جمع طلعه است به معنی دیده بان و پیش در آمد لشکر یا هر چیزی. که در اینجا ظاهراً مقصود آغاز مخفی و غیر مرئی اشیا و حوادث و وقایع است که بر غیر خدا مخفی و پنهان است ولی بر او مخفی و پنهان نیست. بدیهی است عالمیت مطلقه و دانایی همه جانبه، همین اقتضا را دارد این صفت ذاتی حق تعالی و بدون اعطا از کسی یا امکان ایجاد حجاب و پرده ای برای او ثابت است و از صفات جمالیه کمالیه است.

۸- «وَلَا تَضِيعُ عِنْدَهُ الْوَدَائِعُ».

این جمله ظاهراً مجاز است و اگر حمل بر حقیقت بنماییم هم باید بگوییم مفهوم ودیعه، هم شامل ودیعه و سپرده های مادی است که بعضی بندگان نزد بعض دیگر می گذارند و هم شامل ودیعه های معنوی است مثل راز و سرّ و مطلب مکتومی را که کسی به کسی بگوید به شرط آنکه برای کسی بازگو نکند. و مثل شهادت که در نزد شاهد، ودیعه و امانت است. و مثل اعتقادات صحیح، اعمال و وظایف، اطاعات و عبادات که نزد خدا محفوظ است و به

نیایش در عرفات، ص: ۵۴

حکم:

«أَنْتَى لَا أَضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ» [۲۷]

ضایع نخواهد فرمود.

چنانکه از فخرالمحققین - علیه الرحمه - نقل شده است که: هر کس بخواد در هنگام موت بر عقاید حقه ثابت بماند و از حق به باطل عدول نکند، اصول پنجگانه دین را با



دلایل آن در پیش خود حاضر نماید و آن را به خداوند متعال بسپارد که در وقت رسیدن موت به او رد فرماید؛ به این طریق که پس از استحضار عقاید در ذهنش بگوید:

«اللَّهُمَّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ أَنِّي أودَعْتُكَ يَقِينِي هَذَا وَثَبَاتَ دِينِي وَأَنْتَ خَيْرُ مُسْتَوْدِعٍ وَقَدْ أَمَرْتَنَا بِحِفْظِ الْوَدَائِعِ فَرُدَّهُ عَلَيَّ وَقْتِ حُضُورِ مَوْتِي» [۲۸].

۹- «جازی کُلُّ صانع».

۱۰- «ورایش کُلُّ قانع».

۱۱- «وراحم کُلُّ ضارع».

۱۲- «وَمَنْزِلُ الْمَنَافِعِ وَالْكِتَابِ الْجَامِعِ بِالنُّورِ السَّاطِعِ».

در این چند فراز نیز امام از افعال و عنایات الهی به بندگان یاد کرده و او را به این اوصاف که همه از صفات فعلی اوست و به

نیایش در عرفات، ص: ۵۵

اعتبار صدور این افعال بر او اطلاق می‌شود، توصیف نموده است هر چند مبدأ این افعال هم صفات ذاتیه او مثل علم و قدرت است او پاداش دهنده هر صنعتگر و صاحب کار است و مصلح احوال هر قناعت پیشه است. کسی که قناعت نمی‌کند و بیش از اندازه‌ای که به او از طلب رزق و روزی با کسب و کار می‌رسد می‌خواهد و بیشتر از آن صرف می‌نماید، کارش روبه فساد و اختلال می‌رود. به عکس کسی که به کار و زحمت و طلب حلال که از عبادات مهمه است تن در می‌دهد و رنج عمل را متحمل می‌شود و به آنچه از این طریق به او رسید راضی و خوشنود می‌شود و از اسراف و تبذیر پرهیز می‌نماید و بیش از آنچه درآمد دارد خود را در خرجهای اضافی و زاید بر حال خود نمی‌اندازد، کارش را خدا روبه نظام و اصلاح می‌برد.

او رحم کننده به هر متضرع و زاری کننده است آنکه به هر تضرع کننده از مؤمن و کافر، موحد و مشرک، مطیع و عاصی رحم می‌کند و حتی به ضراعت و زاری جنبندگان دیگر جواب می‌دهد، فقط خداست. لذا حتی اگر ما بشنویم که خدا به

بت پرستان و کفار در یک واقعه و یک جریان رحم نموده یا با نماز استسقا و ضراعت و زاری غیر مؤمنین از مخالفین، باران رحمتش را فرستاده است تعجب نمی کنیم؛ چون کاری است که بر حسب رحمانیت از او صادر می شود.

نیایش در عرفات، ص: ۵۶

به علاوه در این مواقع که دلها متوجه به عالم غیب می شود و در حال یأس و ناامیدی به او که پناه همه در همه اوقات است بر حسب فطرت پناهنده می شوند برای این که نور ایمان به غیب در آنها بالمره خاموش نشود و زمینه برای هدایت بیشتر آنها فراهم شود. خداوند به ضراعت آنها جواب می دهد در این میان گاه هم بعض ضراعتها بی جواب می ماند به لحاظ این که پاسخ مثبت، به مصلحت تضرع کننده نیست و در واقع پاسخ موافق رحم، بر او نیست یا این که انجام آن خلاف بعض سنن ثابت و حکمتی است که در علم خدا رعایت آنها لازم است و ما از فهم تمام اطراف و جوانب آن عاجزیم. بدیهی است در این مواقع و در همه موقعیتهای دیگر خداوند حکیم طبق حکمت بالغه خود و مصالح واقعی بندگان عمل می کند و بر خلاف ما رحم و لطف و تفضل او از حکمت او چیزی کم نمی کند، و اما جمله بعد نخست اشاره می فرماید به انزال و فرو فرستادن منافع که ممکن است مصدر میمی یا اسم محل و مکان جمیع منفعت باشد و غرض انزال امور و چیزهایی است که موجب نفع و سودمند باشد مثل باران و نور آفتاب که بر زمین می تابد و نازل می شود و عنایات و فیوضی نامرئی. و خلاصه آثار ربانیت و ربوبیت الهی که شامل حال تمام جهانیان می گردد و با نزول فیض از او به سوی همه انجام می شود مثل این بیان که می فرماید:

نیایش در عرفات، ص: ۵۷

ممکنات و مخلوقات نمی توانند برای کسب انواع کمالات و ایجاد ربط با خدا، بخودی خود به سوی او صعود نمایند و این فیض خداست که نزول می یابد و به آنها متصل می شود تا شرایط صعود آنان فراهم گردد.

سپس اشاره به انزال کتاب که در اینجا ظاهراً مقصود فقط قرآن کریم است و الف و لام برای عهد و اشاره به قرآن است که آنچه مورد حاجت بشر است از معارف، احکام، نظامات و هدایت‌های لازمه در هر موضوع، جامع است. و شاید مراد از نور ساطع تابان، همان تعالیم کامل و درخشان آن باشد.

۱۳- «وَهُوَ لِلدَّعَوَاتِ سَامِعٌ».

۱۴- «وَلِلکَرِبَاتِ دَافِعٌ».

۱۵- «وَلِلدَّرَجَاتِ رَافِعٌ».

۱۶- «وَلِلجَبَابِرَةِ قَامِعٌ».

این چهار صفت که بازگشت به صفت علم و قدرت حق از صفات ثبوتیه دارند، خدایی خدا را بیان می‌نماید که دعاها را می‌شنود. دعا از هر کس و در هر کجا باشد شنوایی خدا محدود به آلت و وسیله نیست که مشروط به شرایطی باشد و فاصله زمان و مکان در شنودن و نشنودن مؤثر باشد.

در دیگر شنوندگان با تغییر شرایط صدا و صدا کننده یا تغییر شرایط صدا شده و شنونده، شنیدن و نشنیدن و کیفیت شنوایی

نیایش در عرفات، ص: ۵۸

تغییر می‌کند. اما در خدا در جانب شنونده دعا، هیچ تغییر شرایطی تصور نمی‌شود چون اصلاً قدرت حق بر شنیدن از جانب او مطلق، بی‌قید، بی‌حد و بی‌انتهاست. از طرف دعا کننده اگرچه شرایط و کیفیات، تفاوت می‌کند؛ گاهی آهسته دعا می‌کند و گاهی با صدای بلند خدا را می‌خواند و گاه در ضمیر و باطن خود به او توجه می‌نماید، گاه از پشت پرده و داخل خانه و جاهایی که موانع شنیدن برای اشخاص عادی موجود است. و گاهی نیز در محیط فارغ از موانع، دعا می‌کند.

هیچیک از این شرایط و ظروف در شنیدن خدا اثر نمی‌گذارد و او همه را می‌شنود گر مورچه‌ای دم بزند در ته چاه از دم زدن مورچه آگاه بود همانطور که از صداهای بسیار

بلند آگاه است این علم و آگاهی خداوند است. و اگر می‌گوییم خدا سمیع است یعنی از آنچه مخلوق با آلت و حاسه سمع می‌شنود، آگاه است و او صداهایی را که مردم نمی‌شنوند نیز می‌شنود. و اگر می‌گوییم خداوند بصیر و بینا است و می‌بیند مقصود این است که آنچه را ما مبصر و دیدنی می‌دانیم و بدون حاسه چشم نمی‌توانیم به آنها آگاهی یابیم مثل رنگها، او از آنها آگاه و به آنها عالم است بی‌آنکه به آلتی و حاسه‌ای نیاز داشته باشد و آنچه را که قوه بینایی ما از دیدن آن عاجز است نیز می‌بیند. نیایش در عرفات، ص: ۵۹

در انسان هم این حواس شنوایی، بویایی، بینایی، چشائی و بسایایی نیز وسیله علم می‌شوند ولی خداوند چون علمش عین ذات و قدیم است و منزّه از ترکیب و تجسم است بی‌اسباب و وسیله به همه چیز عالم بوده و هست.

### عقیده باطل مجسمه

مجسمه اهل سنت خلاف این حقیقت را عقیده دارند آنها جمود به ظاهر الفاظ می‌کنند! و با این که به فرض الفاظی مثل: عین، ید، سمع، و غیر اینها ظاهر در همین مفاهیم جسمانی باشند، بر مجاز بودن آنها و عدم اراده معنی حقیقی از آنها قرائن عقلیه دلالت دارد. بلکه در بعض موارد، قرائن حالیه و عرفیه نیز دلالت دارد. مثلاً اگر بگویند: دست فلانی بر سرهمگان دراز است یا چشم او همه جا را می‌بیند یا پایش همه جا را گرفته است این عبارت دلالت بر معنی حقیقی ندارد بلکه دلالت بر معنای عرفی دارد و معنی عرفی آن این است که: فلانی بر همه جا تسلط دارد. درباره خداوند مطلب به طریق اولی روشن و واضح است. علاوه بر آنکه: اثبات آلت سمع یا رؤیت برای خدا مساوی با سلب صفت خدایی و اثبات صفات سلبی و نفی صفات ثبوتی است.

ذوق و فهم عرفی و عرفانی هم بر آنچه گفتیم دلالت دارد. ولی مجسمه و حنبله - که وهابیان عصر ما را باید افراطی‌ترین نیایش در عرفات، ص: ۶۰

آنها در اثبات جسمیت برای حقتعالی و ایمان به خرافات دیگر دانست - از این ذوق و درک و بینش که اساسی از اصول معرفه الله و از پله‌های مهم نردبان ترقی در شناخت و معرفت خداست محروم هستند. يعلمون ظاهراً من الالفاظ و هم عن معانیها و حقایقها غافلون.

صفت دیگر که در این چهار فقره به آن اشاره شده است و ذکر آن پس از فقره «وَهُوَ لِلدَّعَوَاتِ سَامِعٌ» مناسبت پیدا می‌کند؛ زیرا در اینجا مقصود توجه دادن به صفات کمالیه جمالیه خداوند متعال است. لذا چون دعاها بیشتر مشتمل درخواست دفع نگرانیها، اندوه، غصه و غمهاست، اگرچه مجرد شنیدن دعاها و دیدن حالات بندگان و مخلوقات و آگاهی از آنها کمال است اما برای بنده‌ای که دعا می‌کند قبله دعایش قدرت و توانایی خدا بر دفع آن ناراحتی‌هاست و از این جهت که او دفع کننده کربتهاست و لازمه این که دعاها را در این امور می‌شنود دفع آنهاست، بنده امیدوار می‌شود و به سوی او ملتجی می‌گردد و تضرع و زاری می‌نماید.

و همچنین دعا مشتمل بر درخواست رفع درجه و مقام است که در جمله «وَاللِّدْرَجَاتِ رَافِعٌ» بیان می‌فرماید که این رفع درجه و بلند شدن مقام نیز با خداست و اوست که درجات را در اثر دعا یا حکمتهای دیگر بلند می‌کند و رافع الدرجات است. این چند صفت همه از صفات ثبوتیه فعلیه است که به دو

نیایش در عرفات، ص: ۶۱

صفت ذاتی علم و قدرت (دانایی و توانایی) برگشت دارند. و علم مطلق و قدرت مطلقه مقتضی قدرت بر این افعال و کارهاست.

سپس به یکی دیگر از صفات ثبوتیه فعلیه که: «قَامِعُ الْجَبَابِرَةِ» است و از صفات جلال

است در این جمله: «وَلِجَبَابِرَةَ قَامِعٌ» اشاره می‌فرماید که اوست که جبابره، طواغیت و ستمگران را قلع و قمع، نابود و هلاک می‌نماید و دعاهایی را که برای برانداختن و قلع و قمع آنها می‌شود، می‌شنود و مستجاب می‌فرماید. اوست که می‌فرماید:

«أَفْرَأَيْتَ أَنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ مَا اغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ» [۲۹].

اوست که گردنکشان و استکبارگران را بر خاک ذلت می‌نشانند و تخت ستمگران را سرنگون می‌نماید.

و مصداق این اشعار منسوب به امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - می‌سازد؛ اشعاری که حضرت امام علی نقی - علیه‌السلام - در مجلس متوکل ناصبی، انشا فرمود و مثل آن خبیث را تحت تأثیر قرار داد:

باتوا علی قلل الأجمال تحرسهم غلب الرجال فما اغنتهم القلل  
واستنزلوا بعد عزٍّ من معاقلهم واسکنوا حفراً يابئس ما نزلوا  
ناداهم صارخ من بعد دفنهم این الاساور والتيجان والحلل  
نیایش در عرفات، ص: ۶۲

این الوجوه التي كانت منعمة من دونها تضرب الاستار والكلل  
فافصح القبر عنهم فيه سائله تلك الوجوه عليها الدود يقتيل  
قد طال ما اكلوا دهرأ و ما شربوا فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا [۳۰]

یعنی:

«بر قلّه‌های بلند، خانه کردند و مردانی به نگهبانی آنان مشغول شدند لیکن قلّه‌ها آنان را سودی نبخشید».

نیایش در عرفات، ص: ۶۳

«پس از سرفرازیها با خفت از آن جایگاههای استوار، به زیر کشیده شدند و در

گورهای بی - چه بد منزل و مسکنی است! - جای داده شدند».

«بعد از خاکسپاری، منادی بانگ زد: آن تاجها، زیورها، پوششها و تجمل به کجا رفت؟!».

«آن چهره‌های ناز پرورده که همواره در پس پرده و حجاب پنهان شده بودند، چه شدند؟!».

«عاقبت، گورها سرنوشت شوم آنان را نشان دادند و چهره‌های کرم زده آنان را به نمایش گذاشتند!».

«مدت درازی خوردند و آشامیدند و اینک پس از خوردنها، خورده شدند!».

خاقانی هم در همین معانی سروده است:

گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک زیشان شکم خاک است آبستن جاویدان  
 ۱۷- «فَلَا اِلَهَ غَيْرُهُ».

۱۸- «وَلَا شَيْءٌ يَّعْدُلُهُ».

۱۹- «وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ».

۲۰- «وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ».

۲۱- «وَهُوَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

این فرازها و جمله‌های بلند توحیدی همانند نتیجه و حاصل

نیایش در عرفات، ص: ۶۴

شانزده جمله‌های عرفان‌آموزی است که قبلاً امام - علیه‌السلام - فرمود؛ یعنی کسی که دارای این صفات باشد که نه برای قضایش دافعی باشد و نه از عطایش منع کننده‌ای و نه صنع هیچ صناعی مثل او باشد و دارای سایر صفاتی باشد که بر شمرده شد، غیر از او خدایی نیست؛ چون صاحب آن صفات باید منفرد و یگانه و بی‌همتا باشد. کسی که برای قضای او دافعی و برای عطایش مانعی نیست باید در قدرت، یگانه باشد و چیزی عدل و برابر او نگردد و مثل او چیزی نباشد. و او شنوا، بینا، لطیف و آگاه است و او بر

هر چیز تواناست چون لازمه اتصاف به آن صفات، این اوصاف است.

نیایش در عرفات، ص: ۶۵

## بخش دوم: نعمت‌های الهی

### اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۶۷

### نعمت‌های الهی

«اللهم انی أرغبُ إلیکَ وأشهدُ بالربوبیةِ لکَ مقراً بانکَ ربی وألیکَ مردی (الی قوله) وصلی الله علیه خیرته محمد خاتم النبیین وآله الطیبین الطاهرین المخلصین وسلّم». این بخش - که بخش بزرگ از دعاست - متضمن معانی بزرگ توحیدی، تربیتی و اخلاقی است که باید در آن دقت بسیار کرد. در عین حال به مسائل مهمی از علوم متعدد مثل تشریح، معرفه الاعضاء، فوائد الاعضاء، زیست‌شناسی، روانشناسی، جنین‌شناسی و غیرها نیز اشاره دارد.

این بخش در ابتدا عرض ابتهال و تضرع و زاری به درگاه حضرت باریتعالی و شهادت به ربوبیت از برای اوست که همه مخلوقات را بر حسب حکمت و اقتضای ذوات آنها زیرپوشش قرار داده است. و تربیت اوست که ناقص را کامل و کامل را کاملتر می‌نماید. و پس از اقرار به معاد و اینکه بازگشت به سوی اوست، نعمتهای خدا را در پیدایش خود بر می‌شمارد و عنایات و تربیتهای مرحله به مرحله او را - که ما را در عوالم مختلف سیر می‌دهد تا به

نیایش در عرفات، ص: ۶۸

عالم دنیا می‌رساند - متذکر می‌گردد.



پس از طی این مراحل نیز این تربیتها و عنایات الهی است که دستگیر او می‌شود. روزی و غذای او را از شیر مادر مقرر می‌سازد و این همه مهر و محبت را برای او قرار می‌دهد و او را در این حال که کودک گهواره‌ای است از انواع خطرات حفظ می‌نماید تا زبانش به سخن باز می‌شود و رشد و نمو می‌نماید تا آن زمان که آفرینش او کامل می‌گردد، معرفت را به او الهام می‌فرماید.

و از اینجا با تربیتهای روحی و عقلانی، عقل و روح او بیش از پیش مدارج کمال و ترقی را می‌پیماید به عجایب حکمت خدا در عالم آگاه می‌شود و به آسمان و زمین و این همه مخلوقات کوچک و بزرگ زمین و آسمان و برّ و بحر با دیده بصیرت و عبرت می‌نگرد و به شکر خدا و یاد او متنبّه و ملتفت می‌شود. خدا به او می‌فهماند و او را متنبّه می‌سازد که باید شکر این همه نعمتها را بجا آورد و او را یاد نماید و به عظمت و بزرگی و تنزه از صفات نقص بستاید.

در این بخش از دعا از نعمت رسالت‌های انبیا و نعمت درک و فهم دعوت آنها و عمل به آنچه موجب رضای اوست سخن به میان آمده است. و به نعمت انواع معاش و اموری که معیشت و زندگی به آن تقوّم دارد از غذا و لباس و غیره اشاره شده است. و ضمن اشاره به جهل و جرأت بشر بر خدا، خدا را می‌ستاید که با این حال این نیایش در عرفات، ص: ۶۹

انسان جری و جسور را دلالت می‌نماید به کارهایی که او را به خدا نزدیک نماید و توفیق به اعمالی عطا می‌کند که او را در نزد او وجیه و آبرومند سازد تا حدی که اگر همین بنده گستاخ دعا کند و بخواند او را، به او پاسخ می‌دهد و اگر از او سؤال و درخواست بنماید به او عطا می‌فرماید و خدایی که به همه، حق نعمت دارد و همه بر سر خوان نعمتهای غیرقابل احصای او نشسته‌اند.

و به اطاعت هیچیک از بندگانش نیاز ندارد او کمال مطلق و بی‌نیاز مطلق است اطاعت بندگان از او که به هدایت و توفیق اوست وسیله کمال آنها و تشبّه به اخلاق کامله

خداوند متعال است.

مع ذلک از اطاعت بندگان شکر می‌نماید و چون بندگان شکر او را بجا آورند نعمت را بر آنها زیاد می‌گرداند. همه اینها برای این است که نعمتها را بر بندگان زیاد گرداند و احسان و انعام خود را بر بنده اتمام فرماید و هم عجز و ناتوانی بشر را در درگاه کبریایی جلت الائه و عظمت نعمائه که اسماء و نامهایش مقدس و نعمتهایش عظیم است بیان می‌فرماید که کدام از نعمتهای او را می‌توان از لحاظ عدد شماره و احصا کرد و به شکر کدامیک از انواع عطاهاى او می‌تواند قیام و اقدام نماید. و حال آنکه این نعمتها و عطاها بیشتر از آن است که شماره کنندگان و حسابداران بتوانند احصا کنند یا اینکه علم حفظ کنندگان بتواند آنها را حفظ نماید و بر آنها محیط گردد. علاوه بر

نیایش در عرفات، ص: ۷۰

اینها آنچه را از من صرف کردی و برگرداندی از ضررها و سختیها بیشتر است از آنچه برای من از عافیت، راحتی و آسایش ظاهر است.

سپس به تمام وجود عجز و ناتوانی خود را از ادای شکر نعمتها بیان می‌نماید و شهادت می‌دهد به حقیقت ایمان، یقین و توحید خالص و باطن نهان ضمیر خود و به تمام اجزا و اعضای بدن خود و علایق گذرگاه‌های نور چشم و چین‌های صفحه پیشانی و رخنه‌های گذرگاه نفس و پاره‌های نرمه گوش و مجراهای رسیدن آواز به گوش به الفاظی که بر زبان و لبهایش جاری می‌شود به گوش، دهان، دندان، سر، مو، عصب، رگ استخوان و ... و به تمام حرکات رکوعی و سجودی و به حال سکون و خواب و بیداری که اگر در طول اعصار و دور احقاب، هفتادها سال عمر کنم و کوشش و تلاش کنم که شکر یکی از نعمتهای تو را بجا آورم نخواهم توانست مگر به منت تو و عنایت تو که خود بر من شکر جدید و جاودانی را واجب می‌نماید و ثنا و ستایش تازه‌ای را لازم می‌کند.

نه من تنها که اگر تمام شماره کنندگان بخواهند احصای نعمتهای تو را از گذشته، حال و آینده بنمایند از آن عاجزند، مگر نه این است که تو ای خدا در کتاب ناطق وحی صادق خودت فرموده‌ای:

نیایش در عرفات، ص: ۷۱

«وَأَنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» [۳۱]

که واضح است مخاطب به این خطاب الهی نه فقط ابناء بشر از حکما، فلاسفه و علمای هر علم و فن و دانشمندان جهان‌شناس و خواص و همه عوام است، بلکه شخص رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و سایر ائمه معصومین - علیهم السلام - نیز در این خطاب واردند و از آن خارج نیستند، بلکه این ذوات مقدسه بیشتر از همه نامبردگان به عجز خود در برابر احصا و تعداد نعم الهی، معترف و آگاهند. و همین، جهت امتیاز و برتر بودن آن بزرگواران از همه اصناف و افراد است. آنها بیشتر از آنچه همه خود را به خدا محتاج و در درگاه او فقیر می‌بینند، خود را فقیر و نیازمند می‌یابند که این درک فقر به او از اعظم مقامات انسان است. هر کس درکش بیشتر باشد به او نزدیکتر و حضورش زیادتر است.

البته این نکته نیز قابل توجه است که چنان نیست که فقر آنها با دیگران علی‌السواء باشد با این تفاوت که درک دیگران از فقرشان مانند آنها عمیق و وسیع نیست، بلکه در واقع فقر آنها به خدای متعال از دیگران بیشتر است چون هر موجودی و هر کسی به اندازه استعداد و صلاحیت خود به خدا فقیر و محتاج است؛ یعنی

نیایش در عرفات، ص: ۷۲

می‌تواند از الطاف و عنایات حق بهره‌مند شود که:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد قسمت یکروزه‌ای

ظرفیت و گنجایش افراد مختلف است؛ یک جنبه است که نیاز به یک قطره آب دارد، یکی هم هست که یک کوزه آب هم او را سیراب نمی‌کند. هر قدر تشنگی

بیشتر باشد احتیاج به آب زیادتر است.

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست بر این حساب است که نبات از جماد احتیاج بیشتر دارد و حیوان از نبات محتاجتر است؛ چون استعداد او بیشتر است و انسان از حیوان برتر است و دعوت انبیا و ائمه - علیهم السلام - از اشخاص و افراد بر این حساب بوده است که در حدیث است:

«أنا معاشر الأنبياء، أمرنا أن نكلم الناس على قدر عقولهم» [۳۲]

با همه، همه مطالب را نمی فرمودند و همان طور که به ما دستور داده اند خودشان نیز همانگونه عمل می فرمودند. به ما دستور داده اند که:

«حدثوا الناس بما يفهمون [۳۳] ولا تحدثوهم بما لا يفهمون [۳۴] اتریدون ان یکذب الله و رسوله». [۳۵]

نیایش در عرفات، ص: ۷۳

باری در پایان این بخش که ما اندکی از مطالب بسیار بلند و انسان ساز آن را حتی به قدری که خود می فهمیم نگفتیم و باید گفت که ما همچنان در اول بیان و در آغاز سخن مانده ایم و نمی دانیم از کجا شروع و در کجا به پایان برسانیم، امام - علیه السلام - زبان به حمد الهی می گشاید و خدا را به صفات سلیبه و منزّه از شریک و فرزند و صاحب اختیار و مداخله گر در کار داشتن یاد کرده به قرآن مجید و استدلال خداوند که می فرماید:

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَ اللَّهِ لَفَسَدَتَا» [۳۶]

بعد از اینکه حضرت استشهاد به آیه فوق می نمایند، سپس به بعضی از صفات ثبوتیه اشاره کرده و این بخش را با حمد خدا و صلوات بر محمد و آل طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ختم می فرماید اللهم عظم اجورنا بمصابنا بسیدنا ابی الاحرار و سید الشهداء علیه الصلاة والسلام.

نیایش در عرفات، ص: ۷۵

### بخش سوم: بصیرت در دین

#### اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۷۷

«اللهم اجعلني اخشاك كاني اراك واسعدني بتقويك ولا تسقني بمعصيتك و (الى قوله عليه السلام) اجعل لي يا الهی الدرجه العليا في الآخرة والاولی».

دعا و خواندن خدا به اسماء و صفات جمال و جلال، یکی از ارکان عبودیت و بندگی و توجه به کمال و یکی از وسایل مهم ترقی و سیر معنوی و سفر به عالم ملکوت و لاهوت است. و فاصله‌ای بین خواندن بنده و پاسخ خدا نیست، ولی بنده باید خود را برای گرفتن جواب، آماده نماید و بداند که در چه مشهد عظیم و مقام اعلائی قرار می‌گیرد و با گوش دل جواب خدا را بشنود و اگر از حال خود احساس کرد که جواب نگرفته است باید به اصلاح حال معنوی و اخلاقی خود پردازد و موانع صدور جواب یا شنیدن جواب را رفع نماید.

در مورد حاجات مادی و دنیوی گاه- چنانکه از احادیث شریفه استفاده می‌شود- سرعت اجابت، علامت استدراج و خذلان و تأخیر در اجابت و دادن حاجت، برای حضور بیشتر بنده در

نیایش در عرفات، ص: ۷۸

مشهد دعاست که از اعظم مشاهد است.

در کتاب عدّه الداعی از جابر انصاری روایت کرده است که:

«قال النبی صلی الله علیه و آله: ان العبد لیدعو الله و هو یحبه فیقول لجبرئیل: اقض

لعبدی هذا حاجته و اخرها فانی احب ان لا ازال اسمع صوته، و ان العبد لیدعو الله عز وجل و هو یبغضه فیقول: یا جبرئیل اقض لعبدی هذا حاجته و عجلها فانی اکره ان اسمع صوته» [۳۷].

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنده‌ای خدا را می‌خواند و آن بنده دوست می‌دارد خدا را یا او را خدا دوست می‌دارد، خدا به جبرئیل می‌فرماید: حاجت بنده‌ام را برآور و آن را به تأخیر انداز؛ زیرا من می‌خواهم همواره صدای او را بشنوم. و بنده‌ای خدای عزوجل را می‌خواند و او را دشمن می‌دارد پس خدا به جبرئیل می‌فرماید: حاجت این بنده‌ام را با تعجیل برآور؛ زیرا کراهت دارم صدایش را بشنوم». چنانکه می‌دانیم دعا گاه متضمن درخواست و تقاضای حاجتی از حوایج دنیا یا آخرت است یا درخواست و حاجت در آن نیست و فقط بنده به خواندن خدا و گفتن یا الله، یا رحمان، یا رحیم، یا خالق، یا رازق، یا قاضی الحاجات، یا کافی المهمات، یا سمیع یا بصیر و سایر اسماء الله الحسنی اکتفا می‌کند هر چند

نیایش در عرفات، ص: ۷۹

در گفتن این اذکار هم به مناسبت حالی که بنده دارد و اسمی را که خدا را به آن ندا می‌کند حاجتمندی و قبله دعای او معلوم می‌شود. مثلاً بیمار و مریض «یا شافی» و «یا سلام» می‌گوید. فقیر «یا غنی» و جاهل «یا علیم» می‌گوید. گناهکار «یا غفار» و «یا تواب» و «یا ستار» می‌گوید. در اینجا هم اگر چه حاجت بر زبان آورده نمی‌شود ولی معلوم است که بیماری که «یا شافی» می‌گوید، یا گمراهی که خدا را به اسم «یا هادی» می‌خواند حاجتشان شفا و هدایت است.

**اقسام دعا**

دعاهایی که مشتمل بر عرض حاجتها و نیازهاست بر دو قسمند:

قسم اول: قسم اول مشتمل بر درخواست حاجتهای مادی و دنیوی است، مثل طول عمر، وسعت رزق، صحت بدن، تندرستی و سلامتی در سفر، شفای بیمار، برکت کسب و کار، موفقیت در شغل و امنیت و امور دیگر.

چنانکه می‌دانیم بیشتر دعاهای عامه مردم از این قسم است یعنی خدا را می‌خوانند برای این حوایج جسمی و مادی که دارند و گرایش آنها به دعا احساس ضعف خود و احتیاج به ارتباط با قدرت قادر متعال و مدد گرفتن از اوست که این خود از جهاتی نیایش در عرفات، ص: ۸۰

مفید، سودمند و موجب امیدواری به موفقیت و پیشرفت و در عین حال جلب عنایات الهیه و از عبادات است؛ چون مفهوم آن اعتراف به عجز و ناتوانی بنده و فقرا به خداوند متعال است و لذا باید انسان همه چیز و هر نعمتی را از خدا بخواهد و خدا را در رسیدن به تمام نعمتها مؤثر بداند حتی اگر وسایل ظاهری موفقیت در امری و مقصدی از هر جهت فراهم شده باشد بنده عارف، اهل بینش و بصیرت آن را از خدا می‌خواهد؛ چون علاوه بر آنکه فراهم شدن وسایل و اصل وسایل همه از خداست، بقای آنها نیز تا حصول مقصود با عنایت خدا می‌باشد.

باید همه چیز را حتی - چنانکه در بعضی اخبار است - نمک طعام را هم از خدا خواست. و این برنامه‌ای است که تأثیر آن در کمال نفس، ترقی و سیر معنوی بسیار مؤثر است.

مع ذلک در اینگونه موارد گاهی برخی به عنوان رضا به قضای الهی و تسلیم امر او زبان به دعا باز نمی‌کنند و ثمرات تحمل بلا را بر دفع یا رفع آن بر می‌گزینند! و مانند حضرت سیدالشهداء - علیه‌السلام - که در روز عاشورا هرگز خلاصی خود را از آن مصائب جانکاه که مفهومش عدم نیل به درجه رفیع شهادتی بود که آن همه آثار عالیه و برکات متعالیه در احیای دین اسلام و بقای شرع داشت، طلب نکرد بلکه بر حسب

روایات هرچه مصائب بیشتر بر او وارد می‌شد چهره نورانش بازتر و روشنتر می‌شد و حالت رضایش

نیایش در عرفات، ص: ۸۱

ظاهرتر می‌گشت.

بلی گاهی حال، اقتضای دعا دارد مثل نفرین بر ظالم؛ یعنی اگر نفرین کند خلاف تسلیم و رضا نیست ولی دعا کننده از بیم اینکه دعایش به داعی و غرض تشفی قلب و انتقام گیری آلوده نشود، دعا نمی‌کند ولی ناله درونش تا عرش یار می‌رسد. و گاهی همین نفرین نیز از باب اینکه اظهار حق و اعلان بیزاری و تنفر از ظالم و سبب هلاک او می‌گردد لازم می‌شود.

و خلاصه بر حسب موارد و حالات، مظاهر و صور دعا متفاوت می‌شود. چنانکه بر حسب روایات نیز دعاهای مناسب این حالات از پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم - که معلمان الهی مکتب دعا هستند - رسیده است. و این که بعض متصوفه می‌گویند:

یک گره دارم خبر از اولیا که زبانشان بسته باشد از دعا

خامشند و ناله‌های زارشان می‌رسد تا زیر عرش یارشان

به طور مطلق به طور یک روش دائمی، خلاف سیر و سلوک شرعی و سیره رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و ائمه معصومین - علیهم السلام - است که فقط باید به آنها اقتدا و تاسی کرد و از آنها کسب تعالیم اخلاقی و عبادی را نمود.

قسم دوم: قسم دوم از دعاهای مشتمل بر درخواستها و رفع

نیایش در عرفات، ص: ۸۲

نیازمندیها، دعاهایی است که مربوط به کمال نفس، تعالی روح، امور معنوی، حصول معرفت، تقرّب به درگاه الهی، تکامل در عبودیت و حسن ارتباط بنده با خدا و چیزهایی است که هرچه در آنها انسان ترقی و رشد داشته باشد، ارزش انسانی او افزوده



می‌شود و وجهه‌خدایی و رحمانی او را قوت می‌دهد و از حسیض‌حفظ‌عالم حیوانی به سوی اوج مرتبه ملکوتیت و حقیقت‌انسانیت و آدمیت پرواز می‌نماید. لذت این دعا قابل‌توصیف نیست و تا انسان آن را در نیابد نمی‌فهمد. روح را قانع می‌نماید و آرامبخش دل و موجب صفا و روشنی باطن و رفع تیرگیها و تاریکیهای قلب است.

وقتی انسان در مراتب و منازل این دعا سیر می‌نماید احساس می‌کند که آنچه را خواسته است به او عطا می‌کنند و اجابت دعایش با دعایش همزمان است. در این دعا انسان تلاش می‌کند که چیزی نگوید و نخواهد جز آنچه ارتباط او را با صاحب این عالم که کمال مطلق است محکمتر سازد تا آنجا که فقط منقطع به سوی او می‌شود و برای او می‌شود. و در حال این دعا هرچه می‌بیند جمال و کمال است و هرچه درک می‌کند حضور و وصال و هرچه دعا می‌کند تمنایش و عشقش به دعا بیشتر می‌شود و از آن سیر نمی‌شود.

در این بخش از دعای شریف که ما آن را بخش سوم

نیایش در عرفات، ص: ۸۳

شمرده‌ایم این قسم اشرف و اعظم دعا را می‌خوانیم و اگر چه صلاحیت این درخواستها و گرفتن این عطیات را نداشته باشیم با همین دعا در واقع صلاحیت و استعداد این سؤال و قبول تقاضا را نیز می‌طلبیم.

اموری که از خدا می‌خواهیم همه مربوط به کمال نفس، رشد فکر، قوت ایمان و حیات اخروی و معنوی است؛ زیرا دعا کننده عرض می‌کند:

«اللهم اجعلني اخشاك كاني اراك».

**خشیت، خوف و فرق بین آنها**

چنانکه بعضی گفته‌اند: خشیت و خوف اگر چه هر دو در فارسی به بیم و ترس ترجمه می‌شوند اما خشیت از خدا مرتبه خاصه‌ای از خوف است. چنانکه از این آیه کریمه استفاده شود:

«أَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» [۳۸]

این خشیت برای علما و دانشمندان حاصل می‌شود.

بر حسب آنچه از خواجه طوسی [۳۹] حکایت شده است آن،

نیایش در عرفات، ص: ۸۴

حالت و خوفی است که برای علماء هنگام درک عظمت و جلال الهی حاصل می‌شود که بدیهی است دارای مراتب بسیار و متفاوت است.

و ظاهر این است که ادراک این عظمت به طبقه خاصی از علما مثل علمای دین، اختصاص ندارد بلکه تمام دانشمندان و علمای علوم مختلف مثل علمای زمین‌شناسی، زیست‌شناسی، کیهان‌شناسی، حیوان‌شناسی و انسان‌شناسی به انواع شعبی که دارند و از علوم خود به قدرت، عظمت و جلال الهی پی برده و در

نیایش در عرفات، ص: ۸۵

دریای ژرف و اقیانوسهای بیکران این عظمتها سیر و غور می‌نمایند را شامل می‌شود. و صدر آیه نیز براین عموم و شمول دلالت دارد.

اگر چه باید در فرقی بین خوف و خشیت به لغت و کتابهایی که در فروق اللغات نوشته شده مراجعه کرد که در حال نگارش این نوشته برای فقیر دسترسی به آنها میسر نبود، ولی شاید این دو فرقی که ذکر می‌کنیم مناسب با معنی ظاهری و عرفی آن دو باشد: این که: خشیت، حالی است که از ادراک، فهم و شناخت امری حاصل می‌شود. ولی خوف اعم از آن است و از احتمال آن نیز پیدا می‌شود و موجب نگرانی می‌گردد. این که: خوف از احتمال یا علم به توجه ضرر، صدمه، مؤاخذه، عقاب و امثال این امور ناشی می‌شود لذا در آن خبر معروف - که نهج البلاغه نیز مروی است - می‌فرماید:

«وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ» [۴۰]

ولی خشیت بدون این جهت و با علم به عدم ضرر و صدمه نیز حاصل میشود. بهر صورت، هر چه مفهوم این دو لفظ متقارب المعنی باشد خشیت و خوف از خدا از مقامات موحدین است و در آیات و احادیث به هر دو اشارت رفته و توصیه شده است. نیایش در عرفات، ص: ۸۶

اما درباره «خوف» از خدا، در فضیلت و تأکید بر آن از آیات و احادیث شریف چند نمونه را نقل می‌کنیم:

## آیات

الف- «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» [۴۱] «و هر کس از حضور در پیشگاه عز ربوبیت ترسید و از هوای نفس دوری جست، همانا بهشت منزلگاه اوست».

ب- «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَأَقَامِ الصَّلَاةِ وَآتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» [۴۲] «پاکمردانی که هیچ کسب و تجارت، آنان را از یاد خدا غافل نگرداند و نماز بپا دارند و زکات به فقیران بدهند و از روزی که دلها و دیده‌ها در آن روز، حیران و مضطرب است، ترسان و هراسانند».

ج- «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا» [۴۳] «آن بندگان نیکو به نذر و عهد خود وفا می‌کنند و از قهر خدا در روزی که شرّ و سختی‌اش همه اهل محشر را فرا گیرد، می‌ترسند».

نیایش در عرفات، ص: ۸۷

د- «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ» [۴۴] «و هر که از مقام و قهر و کبریایی خدا بترسد، او را دو باغ بهشت خواهد بود (در دنیا و آخرت)».

## احادیث

الف- مثل این حدیث که صدوق- علیه الرحمه- روایت کرده است که: از

امیرالمؤمنین - علیه السلام - سؤال شد:

«ای الناس خیر عندالله عزوجل؟ قال: اخوفهم لله، واعملهم بالتقوی، و ازهدهم فی الدنیا». [۴۵] «کدام کس از مردم بهتر است نزد خداوند عزوجل؟ فرمود: بیمناکترین آنها از برای خدا و عمل کننده ترین آنها به تقوا و زاهدترین آنها در دنیا».

ب- و در امالی طوسی با سندی که متصل به امیرالمؤمنین - علیه السلام - است روایت شده:

«قال امیرالمؤمنین علیه السلام: ان المؤمن لا یصبح الا خائفاً و ان کان محسناً، ولا یمسی الا خائفاً و ان کان محسناً، لانه بین امرین:

بین وقت قد مضی لایدری ما الله صانع به، و بین اجل قد اقترب لایدری ما یصیبه من الهلکات...». [۴۶] «امیرالمؤمنین علیه السلام - فرمود: مؤمن صبح نمی کند مگر خائف و نیایش در عرفات، ص: ۸۸

بیمناک هر چند نیکوکار باشد، و شب نمی کند مگر ترسناک اگر چه نیکوکار باشد...».

ج- و در بحار الانوار به نقل از روضه الواعظین از رسول خدا- صلی الله علیه و آله- روایت کرده است که حضرت فرمود:

«من کان بالله اعرف کان من الله اخوف». [۴۷] «هر کس بیشتر خداشناس باشد، بیشتر از خدا می ترسد».

بر فضیلت «حشیت» نیز نمونه‌هایی را از آیات و احادیث شریف نقل می کنیم:

## آیات:

الف- «الْم تَرَانَّ اللَّهُ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَ حُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَّابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُّخْتَلِفٌ

أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ أَنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ». [۴۸] «آیا ندیدی که خدا باران را از آسمان فرود آورد و به آن انواع میوه‌های گوناگون و رنگارنگ پدید آورد و در زمین از کوهها، طرق زیاد و اصناف و رنگهای مختلف سفید و سرخ و سیاه خلقت فرمود. و از اصناف مردم و اجناس جنبندگان و حیوانات نیز به رنگهای مختلف آفرید همین گونه

نیایش در عرفات، ص: ۸۹

(بندگان هم مختلفند) و از (میان) اصناف بندگان تنها مردمان دانا مطیع و خداترسند و خدا البته مقتدر و آمرزنده گناهانست».

ب- «أَنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ». [۴۹] «تو آنان را بترسانی و اندرز کنی که پیرو آیات قرآن شده و از (قهر) خدای مهربان در خلوت (پنهان) می ترسند، اینان را به مغفرت خدا و پاداش لطف و کرم او بشارت ده».

ج- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ». [۵۰] «آنانکه به خدای یکتا ایمان آوردند و نیکوکار شدند آنها به حقیقت بهترین اهل عالمند».

د- «جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ». [۵۱].

«پاداش آنها نزد خدا، باغهای بهشت عدنست که نهرها زیر درختانش جاریست و در آن بهشت ابد جاودان متنعمنند و خدا از آنها خشنود و آنها هم از خدا راضی هستند و این بهشت، مخصوص کسی است که از خدا ترسید».

از تفاسیر معتبر شیعه و اهل سنت و روایات آنها استفاده

نیایش در عرفات، ص: ۹۰

می شود که مراد از «خیر البریه» امیرالمؤمنین - علیه السلام - و شیعیان آن حضرت هستند. بنابراین آنها کسانی هستند که صاحب مقام عالی خشیت هستند و این شیعیانند که خدا از آنها راضی و آنها نیز از خدا راضی می باشند و فائز به مقام خشیت هستند که البته

این، مرتبه شیعیان کامل و پیروان صادق امیرالمؤمنین - علیه السلام - است. و می توان گفت مراتب و درجات رضای خدا و خشیت از او بر حسب مراتب ایمان و تشیع و تأسی به آن حضرت متفاوت است. واللّه هو العالم.

### احادیث:

- الف - «قال النبی صلی الله علیه آله اذا اقشعر قلب المؤمن من خشية الله تحاتت عنه خطايا كما تتحات من الشجر ورقها». [۵۲] «هرگاه دل مؤمن از خشیت خدا بلرزد خطاها از او می ریزد چنانکه برگ از درخت می ریزد».
- ب - «ان الباकिन من خشية الله ففي الرفيق الاعلى». [۵۳] «گریه کنندگان از خشیت خدا در رفیق اعلی می باشند».
- ج - «لاتبکی يوم القيمة عين بکت من خشية الله و ان القطرة من نيايش در عرفات، ص: ۹۱
- دموع العين نطفیء بحاراً من نار». [۵۴] «چشمی که از خشیت خدا بگرید، روز قیامت نخواهد گریست و قطره ای از اشک چشم، دریاهایی از آتش را خاموش می نماید».
- د - امیرالمؤمنین - علیه السلام - در ضمن حدیثی خطاب به نوف می فرماید:
- «یانوف! لیس من قطرة فطرت من عين رجل من خشية الله الا اطفات بحاراً من النيران انه لیس من رجل اعظم منزلة عند الله تعالى من رجل بکی من خشية الله واحب في الله و ابعض في الله». [۵۵] یعنی: «نیست قطره اشکی از خشیت خدا مگر اینکه دریاهایی از آتش را خاموش می نماید و نیست کسی بزرگتر از حیث رتبه و منزلت از کسی که از خشیت و ترس از خدا گریه کند و دوست بدارد در راه خدا و دشمن بدارد در راه خدا».
- فرق دیگری که می توان بین خوف و خشیت گفت این است که - چنانکه خواهیم

گفت - نباید خوف و ملاحظه اسباب و عوامل آن از جهاتی که زمینه ابتلا به غضب و عذاب الهی فراهم می‌نماید، موجب یأس، ناامیدی و غلبه حال خوف بر رجا و بیم بر امید شود،

نیایش در عرفات، ص: ۹۲

در حالی که آن مرتبه از خوف که به آن خشیت می‌گوییم هر چه قویتر باشد، کاملتر است و قوت آن موجب غلبه یأس بر روح و بر رجا نمی‌شود. بعد از این که منزل خشیت و اهمیت آن دانسته شد که از منازل مهمه عروج و اتصال به حق تعالی شأنه است، چون این منزل نیز بر حسب ادراکی که اهل معرفت از عظمت حق جلّ اسمه دارند مواقف و مراتب و درجات بسیار دارد، لذا در این دعا نوع اکمل آن که افراد آن نیز بر حسب همان چیزی که گفته شد به سبب اختلاف مراتب فضل انواع، اختلاف مرتبه دارند از خدا خواسته می‌شود و آن خشیتی است که صاحب آن چنان به درک عظمت و جلال الهی نایل شده و آنچنان معرفتش کامل شده و خشیت حق بر او مستولی شده باشد، مثل آنکه او را (که هرگز به چشم ظاهر دیده نمی‌شود) می‌بیند.

### نیکبختی و سعادت، بدبختی و شقاوت

یکی از الفاضلی که بیشتر مردم گمان می‌کنند که مفهوم و معنی آن را دانسته‌اند «نیکبختی و بدبختی، سعادت و شقاوت» است در حالی که باید گفت: اکثراً مفهوم آن را نمی‌دانند و به تعریف جامع و کاملی برای آنها نرسیده‌اند. بعضی سعادت و شقاوت را ذاتی شمرده‌اند و گفته‌اند:

نیایش در عرفات، ص: ۹۳

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

و به ظواهر بعضی اخبار مثل:

«الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ امِّهِ وَالسَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ امِّهِ» [۵۶].

استشهاد کرده‌اند. در مقابل آنها بعضی دیگر سعادت و شقاوت را کسبی و قابل تغییر می‌شمارند.

بدیهی است قول به شقاوت و سعادت ذاتی به طوری که کسب شخص، در ایجاد یا امحاء یا جلوگیری از تأثیر آن، اثر نداشته باشد و زمینه صحت تکلیف، امر و نهی به شخص را از میان برد، قول باطلی است که ضرورت، وجدان و کل آنچه نظام امور بر آن بنا شده و بعثت انبیا و پیغمبران، همه و همه آن را رد می‌نماید. و ممکن است مراد از خبر فوق، آن اقتضات خاص ذات اشخاص و افراد باشد که در حالی که مراتب اولیّه وجود خود را طی می‌نمایند و در حالی که در شکم مادرند فراهم می‌شود.

مثلاً اشاره به این باشد که بعض اشخاص که از بعضی نعمتها،

نیایش در عرفات، ص: ۹۴

استعدادات و امکانات در این دنیا محرومند و در سختی و زحمت زندگی می‌نمایند، یا به عکس، واجد بعض نعمتها و استعداد سرشارند که مقدمات آن از عالم رحم و هنگام انعقاد نطفه و بلکه پیشتر و بیشتر در انعقاد نطفه پدر وجد فراهم می‌شود، محتمل است در تفسیر حدیث گفته شود که: شقاوت عبارت است از:

مناسب نبودن شرایط، احوال و اوضاع برای زندگی مطلوب. و سعادت عبارت است از: مناسب بودن شرایط و اوضاع برای زندگی آرام و مطلوب.

تحقیق این است که: سعادت و شقاوت مقول به تشکیک و دارای مراتب متفاوت و شدت و ضعف دارند. چنانکه به حسب مکتبها، برداشتها، ذوقها و عرفهای مختلف نیز مصادیق آن مختلف بلکه مورد نفی و اثبات واقع شده است. ممکن است چیزی را شخصی یا جامعه یا مکتب و عرفی سعادت بشمارد ولی شخص دیگر یا جامعه، عرف و



مکتب دیگری آن را شقاوت بشمارد. و گاهی هم از جهت جهل به عواقب امور، یک نفر را شقی و یک نفر را سعید می‌شناسند در حالی که به حکم این آیه ذیل مسأله به عکس باشد.

«عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ» [۵۷].

نیایش در عرفات، ص: ۹۵

بدیهی است سخن درست این است که در تعیین مفهوم لغوی سعادت و شقاوت، باید به لغت و عرف اهل لسان مراجعه نمود.

به طول کلی فراهم بودن اسباب برای تأمین زندگی راحت، مناسب و معتدل، سعادت است، چنانکه فراهم نبودن اسباب برای آسایش - در هر مرتبه‌ای که باشد - بدبختی و شقاوت است که طبعاً از امور نسبیّه است یعنی یک نفر مثلاً نسبت به دیگران از لحاظ داشتن زمینه‌های خاصی سعادت‌مند است و نسبت به دیگری و وسایلی که او دارد و این ندارد بدبخت یا سعادتش کمتر است.

مثلاً یک نفر که دست ندارد ولی چشم دارد، نسبت به آن کسی که هر دو را دارد بدبخت است و نسبت به آنکه هر دو را ندارد سعادت‌مند است و به اینگونه شاید سعادت‌مند مطلق یا بدبخت مطلق پیدا نشود؛ زیرا هر کسی به هر علتی فاقد بعض اسباب آسایش است. چنانکه افرادی هم به هر علتی واجد بسیاری از نعمتها و مواهب هستند. مع‌ذلک باز هم حکم به سعادت یا شقاوت اشخاص به لحاظ این که واجد برخی از مواهب یا فاقد آن مواهب است، حکم ظاهری است و حقیقی نیست؛ زیرا بسا خیر او و خوشبختی او در نداشتن آن نعمت باشد که:

آنکس که توانگرت نمی‌گرداند او مصلحت تو از تو به می‌داند

«انَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَىٰ وَكَوَّ صَرْفَتُهُ إِلَىٰ غَيْرِ ذَلِكَ لَهْلَكَ وَأَنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يَصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرَ وَكَوَّ صَرْفَتُهُ إِلَىٰ غَيْرِ ذَلِكَ لَهْلَكَ» [۵۸].

«براستی برخی از بندگان مؤمن من هستند که جز توانگری، آنان را اصلاح نکند (و حالشان را نیکو نسازد) و اگر به حال دیگری او را در آورم نابود و هلاک گردد. و برخی از بندگان مؤمن من هستند که جز نداری و فقر، آنان را اصلاح نکند، و اگر او را به حال دیگری بگردانم هر آینه هلاک گردد».

پس این حکم ما به سعادت یا شقاوت، یک حکم ظاهری و غیر قطعی است.

بلی در بعض موارد حکم به سعادت یا شقاوت قطعی است.

نیایش در عرفات ؛ ص ۹۵

لَا آن کسی که از حال دیگران پند بگیرد و موعظه بشود یقیناً سعادت‌مند است و آن کسی که پند نگیرد و راه عناد تکبر پیش بگیرد شقی و بدبخت است. چنانکه ممکن است سعادت و شقاوت را بر اساس توفیق و خذلان تفسیر کرد و گفت: برای بعضی، زمینه‌هایی فراهم می‌شود که بتدریج رو به خیر رفته و در زندگی موفق می‌شوند که البته این هم به عللی است که به حسن اختیار خودشان یا اعمال دیگران مثل پدر و مادر حاصل می‌شود. و بعضی با اینکه

نیایش در عرفات، ص: ۹۷

دنبال کار و مقصدی می‌روند موفق نمی‌گردند این موفقیت در صورتی که واقعی باشد و به اشتباه موفقیت شمرده نشود، سعادت است و عدم توفیق و بروز موانع از نیل به مقصود یا فاقد شدن شرایط بدون اینکه قابل پیش‌بینی یا قابل دفع باشد در صورتی که واقعاً مضر به حال بشر باشد، خذلان و بی‌سعادت است.

به هر حال موفقیت در انجام هر عمل خیر، سعادت و توفیق است. چنانکه ابتلا به هر عمل زشت، بدبختی و شقاوت است. و از بعضی آیات قران کریم استفاده میشود که شقی کسی است که مستوجب و مستحق عذاب و خلود در آتش می‌شود، و سعید آن کسی است که اهل بهشت و نجات از عذاب و عقاب می‌گردد:

«فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَوَقَى النَّارَ لَهْمٌ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيْقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَوَقَى الْجَنَّةَ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ». [۵۹] «پس خلق (بر دو فرقه شوند) بعضی شقی و بدروزگارند و برخی سعید و خوشوقت؛ اما اهل شقاوت همه را در آتش دوزخ در حالی که آه و ناله حسرت می کشند درافکند، آنها در آتش دوزخ تا آسمان و زمین باقی است مخلدند مگر آنکه مشیت خدا بخواهد نجاتشان دهد که البته

نیایش در عرفات، ص: ۹۸

خدا (به قدرت و حکمت خویش) هر چه خواهد می کند. اما اهل سعادت هم تمام در بهشت ابد تا آسمان و زمین باقی است مخلدند مگر آنچه مشیت پروردگار باشد که عطایش ابدی و نامقطوع است».

حال ببینیم در این دعا چگونه امام - علیه السلام - سعادت و شقاوت را توصیف می فرماید. امام - علیه السلام - در این دعا به همان مفهوم قرآنی سعادت و شقاوت توجه دارد که سعادت حقیقی و واقعی است. سعادت به غیر از این مفهوم، موقت و غیر حقیقی و مشوب به شقاوت، زحمت و مرارت است. همانگونه که در این دعا می خوانیم:

«مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ».

سعادت در این مفهوم واقعی و حقیقی به سبب تقوی و پرهیز از خدا یعنی از معصیت خدا و تخلف از اوامر، نواهی و دستورات او حاصل می شود. حسن عاقبت نصیب او می شود. شیطان بر او مسلط نمی گردد لذا امام - علیه السلام - از خدا می خواهد که: «خدایا! مرا به سبب تقوی سعادت مند گردان» که از آن استفاده می شود این سعادت حقیقی بدون سبب و کسب و کوشش بنده حاصل نمی شود هر چند باید توفیق آن را از خدا خواست و حصول حال تقوا و پرهیز از معاصی را نیز از خدا دانست که در عین

حال که کسب و تلاش عبد دخالت دارد بنده با معرفت در مقام عبودیت، خود را

نمی‌بیند و همه را از خدا می‌داند و از همین جمله و به

نیایش در عرفات، ص: ۹۹

وضوح از جمله بعد، حقیقت شقاوت نیز که در اثر معصیت حاصل می‌شود شناخته می‌شود. شقی و بدبخت حقیقی کسی است که عاصی و متخلف از دستورات خدا باشد و به این حال بماند و بمیرد و مستحق عذاب جاویدان گردد.

بنابر این سعادت حقیقی در جلب رضای خدا و فوز به تقرّب به درگاه او و ملحق شدن

به اولیا، انبیا و حرکت در خط آنهاست و تا انسان خود را به این منزل نرساند اگر

هرگونه موفقیت و کامرانی مادی و جسمی داشته باشد خود را موفق و کامیاب نمی‌داند فقط در سایه نعمت ایمان، یقین، رضا و تسلیم است که انسان خود را سعادت‌مند می‌یابد؛ سعادت‌ی که در دعا به این گونه از خدا خواسته می‌شود:

«اللهم انی اسئلك ایماناً تباشره قلبی و یقیناً صادقاً حتی اعلم انه لن یصیبنی الا ما کتبت

لی ورضنی من العیش بما قسمت لی». [۶۰]

و خلاصه بحث این که: سعادت حقیقی در ایمان به خداست و درک معارف یقینیه و

نیل به مقام توکل، تفویض، تسلیم و رضاست که بر حسب فرمایش مروی از علی -

علیه السلام - از ارکان ایمان است که فرمود:

«الایمان له اركان اربعة: التوکل علی الله، و تفویض الامرالی الله،

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۰

و الرضا بقضاء الله، و التسلیم لامر الله عزوجل». [۶۱]

بدیهی است که این منازل و مراتب با عمل و التزام به تکالیف الهی توأم و غیرقابل

افتراق است و همانطور که گفتیم درجات این سعادت جاودانی و حقیقی نیز، بر حسب

مراتب معرفت و میزان اعمال صالح اشخاص، متفاوت است تا برسد به مراتب انبیا و

اولیا.

شقاوت نیز- که از بی ایمانی و ترک عمل صالح فراهم می شود- مراتب متفاوت دارد. اللهم اجعلنا من السعداء ولا تجعلنا من الاشقياء بحق محمد و آله الطاهرين صلواتك عليهم اجمعين.

دعای سوّم این بخش این است که عرض می کند:

«وَأَخَّرَ لِي فِي قَضَائِكَ وَبَارِكْ لِي فِي قَدْرِكَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ».

«خیر از برایم در قضایات مقرر کن و قدر خودت را برای من مبارک گردان تا اینکه دوست نداشته باشم شتاب و تعجیل آنچه را که تو در آن تأخیر مقدر کرده ای و نه دوست داشته باشم تأخیر آنچه را که تو زود مقدر فرموده ای».

در شرح این جمله، بحث از مسأله قضا و قدر الهی پیش می آید که از مسائل بسیار پیچیده است و درک آن برای اکثر بلکه

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۱

همه جز عده معدودی- که مؤید من عندالله باشند- میسر نیست. و لذا باید در سخن گفتن از آن فقط به احادیث صحیحه وارده از اهل بیت- علیهم السلام- که محکم و غیر متشابه باشند استناد کرد و احاله به عقل و استناد به اخبار ضعیفه یا متشابهه، اطمینانبخش و مصون از گمراهی و ضلالت نیست.

ممکن است مراد از «قدر» همان استعدادات، اقتضات، خواص و آثاری باشد که در اشیا قرار داده شده که بالانفراد یا با ترکیب آنها به یکدیگر، آثاری بر آنها مرتب می شود که البته این تابع اندازه و قدر خاص هر چیزی نسبت به خود و سایر اشیا است. و این بحثی است که رسیدن به عمق و نهایت آن هرگز ممکن نیست و نمی توان ارتباطات این همه مرکبات و بسایط و فعل و انفعالات آنها را نسبت به هر یک به طور مستوفی به پایان رساند.

چنانکه ممکن است مراد از «قضاء» وقوع این تأثیر و تأثرات به حکم الهی و به عنایت

باریتعالی باشد که لازمه آن امکان عدم وقوع آنهاست. و به عبارت دیگر: مفهوم ایمان به قضاء این است که امور را به قدر خدا واگذار نکنیم و خدا را - العیاذ باللّٰه - از اداره امور کاینات معزول و برکنار ندانیم و مانند یهود نباشیم که قرآن عظیم می فرماید:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ نِيَاشِ فِي عُرْفَاتِ، ص: ۱۰۲

مَبْسُوطَاتَانِ».[۶۲] «یهود گفتند دست خدا بسته است (و دیگر تغییری در خلقت نمی دهد و چیزی از عدم به وجود نخواهد آمد) به واسطه این گفتار دروغ، دست آنها بسته شده، به لعن خدا گرفتار گردیدند بلکه دو دست خدا (دست قدرت و رحمت او) گشاده است».

تقدیر خدا این است که نطفه، علقه، و علقه، مضغه، و ... یا بذر، شکافته شود و نمو کند و از بذر گندم، گندم و از جو، جو حاصل شود. اما بی عنایت الهی این امور انجام نمی شود. چنانکه در قرآن کریم می فرماید:

«أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ».[۶۳] «آیا ندیدید که نخست شما نطفه ای بودید، آیا شما خود آن نطفه (بی جان) را به صورت فرزند انسان آفریدید یا ما آفریدیم».

فَعَلَيْتِ خَلْقَتِ الْهَيْ مَحْفُوظِ اسْت. چنانکه می فرماید:

«أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ».[۶۴] «آیا ندیدید تخمی را که در زمین کشتید، آیا شما (از خاک) آن تخم را رویانیدید یا ما رویانیدیم»

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۳

همه جا عنایت بالفعل الهی در کار است و گاه قضا، حتمی و گاه غیر حتمی است:

«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ».[۶۵] «خدا هر چه خواهد محو و هر چه را خواهد اثبات می کند واصل کتاب، مشیت اوست».

در اینجا مسأله «بدا» نیز مطرح می شود؛ مسأله ای که با صحت دعا و تأثیر صدقه وصله

رحم و اعمال خوب و بد انسان در سرنوشت او ارتباط دارد- که در رساله (سرالبداء) در آن بحث نموده‌ایم- مع ذلک همانطور که گفته شد احاطه به جمیع جوانب این مسائل برای ما میسر نیست و اعتراف به عجز و ایمان اجمالی به قضا و قدر و بدا و تأثیر اعمال در زندگی و حوادث و دفع بلیات یا نزول بلا و طول عمر یا کوتاه شدن آن و این گونه امور کافی است. و این تأثیر و تأثرات به طور اجمال قابل درک است و در عین حال منافی با علم مطلق و قدرت مطلقه حق تعالی نیست و ایمان به همه مثل ایمان به وقوع امور محال و متناقض نمی‌باشد.

لذا در اینجا ما هم کلام را کوتاه کرده و به این که آنچه را گفتیم هر چند به طور مختصر گفتیم و کامل نیست اعتراف می‌کنیم و می‌گوییم اگر هم مفصل می‌نوشتیم باز هم به عمق آن نمی‌رسیدیم چنانچه از حضرت امیر- علیه‌السلام- راجع به چگونگی قضاء و قدر

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۴

پرسیدند حضرت مولا- علیه‌السلام- فرمود:

«طریق مظلم فلا تسلكوه، و بحر فلا تلجوه، و سر الله فلا یتكلفوه» [۶۶] «راهی است تاریک در آن نروید و دریایی است ژرف، در آن داخل نشوید، و پنهان داشته خدا است خود را در (آشکار نمودن) آن به رنج نیندازید».

فقط می‌گوییم که مفهوم اجمالی این دعا را درک می‌کنیم و می‌فهمیم که بسیار بلند و سازنده است و باید انسان به نتیجه آن که دوست نداشتن تأخیر آنچه تعجیل شده و تعجیل آنچه تأخیر شده است برسد. بدیهی است وقتی انسان خدا را برگزیننده و حاکم قضایی او که بر او دارد می‌شود بداند و تقدیرات را نیز از سوی او- که تقدیر امور همه کاینات است- بشناسد و خیر و برکت در قضا و قدر را از او بخواهد، امور را به او وامی‌گذارد و هر حادثه‌ای را در هر وقتی واقع شود بموقع و به وقت آن می‌بیند و گله‌ای از تقدیم و تأخیر آن نخواهد داشت. با اینکه قبل از وقوع حادثه هر گونه بخواهد

دعا می کند و دعایش بر حسب حکمت، مستجاب می شود اما بعد از وقوع، در منزل رضا مستقر گردیده حرفی و گله ای نخواهد داشت.

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۵

در اینجا کلامی از مولای متقیان و امیر معرفت، فصاحت و بیان - علیه السلام - به خاطر رسید که ابن عباس در مورد آن می گوید:

بعد از کلام رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از هیچ کلامی مانند این کلام منتفع نشدم و سود نبردم این کلام معجز بیان، این است:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسُرُّهُ دَرَكُ مَالِهِ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ وَيَسُوئُهُ فَوْتُ مَالِهِ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ فَلْيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا نَلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ وَلْيَكُنْ اسْفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا وَمَانَلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ بِهِ فَرَحًا وَمَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعًا وَلْيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ». [۶۷]

«گاهی شخص را رسیدن به چیزی که از او فوت نمی شد و رسیدن به آن مقدر بود،

مسرور و شادمان می سازد. و گاهی فوت چیزی که به او رسیدنی نبود و به آن نمی رسید، آزار می دهد. پس باید سرور تو به آن چیزی باشد که از آخرت خود به آن برسی و نائل شوی و تأسف تو باید به چیزی باشد که از آخرت تو از دست تو می رود و از آن محروم می شوی و آنچه را از دنیا به آن نایل می شوی زیاد به آن فرحناک مشو و آنچه را از دنیا از تو فوت می شود بر آن غمناک و ناشکیب مباش که باید هم تو مصروف آنچه بعد از مرگ است باشد».

چهارمین قسمت این بخش این دعا این است:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي وَالْيَقِينَ فِي قَلْبِي وَالْإِخْلَاصَ فِي

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۶

عَمَلِي (الی قوله عليه السلام وَأَجْعَلْ لِي يَا إِلَهِي الدَّرَجَةَ الْعُلْيَا فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى).

**بی نیازی روح و حقیقت انسانیت**



در بعضی روایات از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله وسلم - منقول است که: «خیرُ الغنی غنی النفس» [۶۸] و در حدیث دیگر هم از آن حضرت روایت است که: «لیس الغنی فی کثرة العرض و انما الغناء غنی النفس». [۶۹] «بی نیازی و توانگری، در بسیاری مال و منال نیست این است و جز این نیست که غنا و بی نیازی، غنا و بی نیازی نفس است».

بشر تا در صمیم جان و روح و حقیقتش بی نیاز نشده باشد اگر چه همه دنیا را هم مالک شود فقیر است و همیشه زیادتر و بیشتر می خواهد. و چنانکه در حال پیش از رسیدن به ملک و مال، احساس فقر می کرد در این حال نیز خود را به افزونتر از آنچه دارد نیازمند می بیند. چنانکه رسول گرامی اسلام می فرماید:

«لو کان للابن آدم واد من مال من ذهب لابتغى الیه ثانیاً ولو کان له وادیان لا تبغى لهما ثالث ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب». [۷۰]

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۷

اگر پسر آدم یک وادی از مال داشته باشد، طلب وادی دوم می نماید و اگر دو وادی داشته باشد، وادی سوم می خواهد.

کنایه از اینکه از جمع کردن مال سیر نمی شود و حرصش تمام نمی شود و اگر چه با چند میلیون ثروت، زندگی خود و فرزندانش - بر حسب حسابهای عادی - تأمین شده است میلیونها و میلیونهای دیگر می خواهد و باز هم می خواهد و می طلبد. این نتیجه غنای مالی است که آرامش بخش نیست و هیچگاه در یک مرتبه ای از آن، بشر احساس سیری نمی کند و فقر و نیازش کماکان باقی است. غنای مقام و ریاست هم به همین صورت است.

البته غنای علمی نیز ظاهراً همین سیر را دارد ولی واقعیت آن کشف فقر بیشتر و توجه به مجهولات زیادتر و حتی مجهولیت بعضی معلومات و پیچیدگی آنهاست.

این فقر بسیار مغتنم و احساس آن مقدمه سیر علمی و کاوش و پژوهشهای علمی است

که ما در آن فعلاً بحثی نداریم. بحث ما در غنای نفس است که در این دعا خواسته شده است و تا انسان به آن نرسیده باشد خود را نیازمند می‌بیند و خود را به هر چیزی از کالاهای دنیا می‌فروشد و از ترس آنکه آنچه را از مال و مقام دارد از دست ندهد، همیشه نگران است. او همه را در معرض فنا می‌بیند، یک سرقت ممکن است تمام ثروت او را به یغما ببرد و یک زبردست او را از جاه و مقام بیندازد و خلاصه غنا، غنایی است که با

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۸

دستبرد و اسباب دیگر تبدیل به فقر می‌شود، به عکسِ غنای نفس که ثابت و پایدار است و کسی نمی‌تواند آن را ببرد یا بدزدد.

بی‌نیازی نفس از کمی حرص و طمع و از قناعت و توکل و اعتماد به خدا و بی‌اعتنایی به دنیا و مال و منال حاصل می‌شود. هر چه انسان و ثوقش به خدا بیشتر باشد، غنای نفس و مناعت طبع او بیشتر می‌باشد. به ذلت و کارهای خلاف شرف انسانیت تن در نمی‌دهد. بلند همت و با وسعت نظر و بی‌ترس و بیم از زوال نعمتها زندگی می‌کند و هر چه غنای نفس کمتر شود شخصیت انسانی و وجدانی شخص ضعیف می‌شود. و سرّ اینکه غنای نفس در این حد متعالی و نگهبان شرف انسان است این است که: بشر از آغاز کار خود را ناقص می‌بیند و می‌خواهد کامل سازد هر راه و وسیله‌ای را که تجربه می‌نماید باز می‌بیند ناقص است مانند کسی که گمگشته‌ای داشته باشد، هر چه را بیابد گمگشته خود می‌شمارد.

مثلاً اگر شخص کشاورزی باشد ابتدا گمان می‌کند که اگر مثلاً دو سه هکتار زمین با وسایل کشاورزی داشته باشد او را کافی است و دیگر نگرانی و نیازی ندارد. وقتی به آن رسید می‌بیند باز هم می‌خواهد و می‌فهمد که گمگشته خود را پیدا نکرده است. گمان می‌کند اگر یک مزرعه داشته باشد گمگشته خود را که آسایش روحی و اطمینان خاطر و نداشتن نگرانی باشد، پیدا می‌کند ولی به

نیایش در عرفات، ص: ۱۰۹

آن هم که می‌رسد می‌بیند قانع نمی‌شود و از نقصها و ناتمامیهایش چیزی کاسته نشده است.

خلاصه به فکر تملک قریه و قراء متعدد می‌افتد و با رسیدن به همه اینها می‌بیند همان انسان است که اول بود، به همه چیز و همه کس محتاج است و خلاصه خود را کماکان ناقص می‌یابد و احتیاج و فقرش او را به تلاش و کوشش وامی‌دارد و نگرانیهایش همه باقی است.

ولی اگر به منزل دریافت خود و شناخت آفریننده و خالق خود رسید و فهمید که همه به او محتاجند و او از همه بی‌نیاز است و هر که او را یافت و شناخت به همه چیز رسیده و کمالی برتر از عبودیت و بندگی او و اعتماد و توکل بر تدبیر و تقدیر او نیست، با امیرالمؤمنین - علیه السلام - در خواندن این دعا هم‌نوا می‌شود که:

«الهی کفی بی عزاً ان اكون لك عبداً وكفی بی فخراً ان تكون لی رباً انت کما احبّ فاجعلنی کما تحبُّ». [۷۱]

در این حال دیگر مقهور هیچ صاحب قدرت مادی نمی‌شود و به هیچ ثروت و اسکورت و تشریفاتی، چشمش خیره نمی‌گردد. از زمین و آسمان خود را بی‌نیاز می‌بیند و همه را با خودش در نیاز و فقر و حاجت هم ردیف می‌بیند و با قراءت «ایاک نعبد و ایاک نستعین» بی‌نیازی خود را از ماسوی اعلام می‌کند و به این شعر

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۰

مترنم می‌شود که:

آن را که بود سابقه لطف خداوند گو انجم افلاک مکن کارگزاری  
طوبی که خورد آب ز سرچشمه کوثر فارغ بود از تربیت بادبهار  
لذا می‌گوید: «صانع وجهاً واحداً یکفک الوجوه؛ بساز با وجه و درگاه یگانه و یکتا، تا  
او تو را از همه درها و روها کفایت کند».

منتظر این و آن مباش که ایزد کار تو بی رنج انتظار بسازد  
طاعت او را تو بنده وار بسر برتا همه کارت خدای وار بسازد

### فضیلت یقین

پس از دعا و طلب غنای نفس، امام - علیه السلام - از خدا می خواهد که در قلب او یقین قرار دهد. البته چنانکه اشاره شد سیدالشهدا - علیه السلام - رهبر و سید ارباب یقین و غنای نفس و خلوص در عمل است و چنان این صفات و مقامات و منازل در کربلا و روز عاشورا از آن حضرت جلوه کرد که عالیترو والاتر از آن قابل تصور نیست. در مثل آن مشهد عظیم با چنان یقین استوار بود که توانست با روحی سرشار از اطمینان و اعتماد به خدا از آن همه شداید و مصیبتها و داغ جوانان و عزیزان، استقبال نماید و ذره‌ای در اراده و تصمیمش خلل راه نیابد که موجب حیرت و تعجب دشمنان شده  
نیایش در عرفات، ص: ۱۱۱

بود؛ چون گرد اضطراب و نگرانی را به دامن وقار و ثباتش نزدیک نمی کرد با یقین، در مکه می فرمود:

«خُطُّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وَكْدِ أَدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَىٰ جِيدِ الْفِتَاءِ» [۷۲]

و از سر یقین ابراز اشتیاق به دیدار جدش رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و پدرش امیرالمؤمنین و مادرش سیده النساء العالمین و برادرش امام حسن مجتبی -

علیهم السلام - می فرمود:

«وَمَا أَوْلَهُنِي إِلَىٰ اسْلَافِي اِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَىٰ يُوسُفَ» [۷۳]

یقین به شهادت داشت و با یقین به شهادت بود که همواره اعلام موضع می نمود. در مکه معظمه می فرمود:

«وَخَيْرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لِأَقِيهِ وَكَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفُلُوتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ

كربلا» [۷۴]

و گاه می فرمود:

«ألا أرى الموت ألاً سعادةً ولا الحياةً مع الظالمين ألاً برماً».

و روز عاشورا می فرمود:

«ألا و ان الدّعی ابن الدّعی قد ركزین اثنتین بین السّله و الذّله و هیهات منا الذّله یأبی  
اللّه لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان  
تؤثر طاعه اللّثام علی

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۲

مصارع الكرام». [۷۵]

در تمام مشاهد ابا و امتناع سید الشهداء از بیعت با یزید تا شهادت، مظاهر عالیترین مرتبه  
یقین بود که هرگز گرد تزلزل و سستی بر دامن وقارش نشست و در هنگام وداع با  
کمال ایمان، اهل بیتش را امر به صبر می کرد و به آنها وعده می داد و می فرمود:  
«و رحمة الله لانفارقكم فی الدنيا والاخرة».

این قوت یقین در تمام یاران، فرزندان، برادران و اصحاب آن حضرت در بهترین  
صورتی تجلی کرد و از زبان عقیده القریش زینب خاتون - علیها السلام - در مجلس یزید  
با آن اعلام های قطعی از بقای دین خدا و وحی نازل بر جدش محمد - صلی الله علیه و  
آله - و بی اثر ماندن سعی و تلاش یزید برای برانداختن اسلام، ابراز شد که باید کتاب  
مقتل حسین - علیه السلام - و وقایع عاشورا را کتاب ایمان، صبر، شهادت و کتاب  
مقاومت و در برابر باطل، کتاب یقین و کتاب اخلاص نامید یا برای هر یک از این  
عناوین از وقایع کربلا کتابی نوشت.

این امام بزرگوار و این اسوه یقین و ایمان در این دعا از خدا می خواهد که در قلبش  
یقین قرار دهد. ما نمی توانیم بفهمیم که بیشتر از یقینی که داشته چه بوده و چه

می خواسته است. شاید این

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۳

دعا مفهومی همان مفهومی باشد که برخی در تفسیر: «اهدنا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» گفته‌اند؛ مقصود طلب ثبات و بقا بر هدایت است و یا اینکه چون تمام نعمتها افاضه مقصود طلب ثبات و بقا بر هدایت است و یا اینکه چون تمام نعمتها افاضه و موهبت خداست و دوام و بقایش نیز به عنایت و افاضه حق است و باید فیض او متواتر و غیر منقطع برسد تا نعمتها باقی بماند و نعمت یقین و هدایت و ایمان و اخلاص نیز از همین نعمتهاست و امام مظلوم - علیه السلام - بیشتر از هر کس ربط بقای خودش و نعم ظاهری و معنوی را به عنایت خدا درک فرموده بود و می‌دانست که اگر فیض او آنی قطع شود همه چیز ناچیز است.

از خدا یقین می‌خواهد و اقرار می‌کند که یقین او و همه نعمتهایی که دارد بقایش در هر آن به بخشش او و عطای او نیاز دارد.

ای بود تو سرمایه و سود همه کس و ای ظلّ وجود تو وجود همه کس  
گر فیض تو یک لحظه ز عالم خیزد معلوم شود بود و نبود همه کس  
اما اصل یقین باید دانست که یقین از مقامات صدیقین، مقربین و متقین است که از جمله در خطبه همامیه امیرالمؤمنین - علیه السلام - در وصف متقین و یقین آنها می‌فرماید:

«فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَاها فَهُمْ فِيها مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدَرَاها فَهُمْ فِيها مُعَذَّبُونَ» [۷۶]

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۴

راها فهم فيها معذبون» [۷۶]

در کتاب شریف کافی از حضرت صادق - علیه السلام - روایت است که:

«ان رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ صَلَّى بِالنَّاسِ الصُّبْحَ فَنظَرَ إِلَى شَابٍّ فِي

الْمَسْجِدِ ... فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ:

كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟ قَالَ أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا» [۷۷] «حضرت صادق علیه

السلام - می‌فرماید: پیغمبر خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - نماز صبحی را با مردم بجا

آورد، نگاه به جوانی که در مسجد بود کرد که سرش پائین می افتاد و رنگش زرد و تنش لاغر و چشمهایش به گودی فرو رفته بود. پیغمبر خدا- صلی الله و آله و سلم- از او پرسید: «چگونه و به چه حالت صبح کردی؟». «به عرض رساند:

صبح کردم ای رسول خدا! در حال یقین».

پیغمبر- صلی الله علیه و آله- از سخن او در شگفت شد فرمود:

برای هر یقینی حقیقتی است حقیقت یقین تو چیست؟

عرض کرد: یقین من ای رسول خدا! همان حقیقتی است که مرا محزون اندوهناک نموده و بیداری شب و تشنگی روزهای گرم (روزه داری) به من بخشیده و در اثر آن نفسم از دنیا و آنچه در آن است منصرف گشته تا حدی که گویی نظر می کنم به عرش نیایش در عرفات، ص: ۱۱۵

پروردگام که برای حساب نصب شده است و خلاق برای حساب محشور شده و من در میان ایشان هستم.

و گویا نظر می کنم به سوی اهل بهشت که از نعمت بهشت بهره مندند و با هم تعارف و شناسایی دارند و بر تختها تکیه زنده اند.

و گویا نگاه می کنم به سوی اهل آتش که در آن معذبند و فریاد و ناله می کنند.

و گویا الآن می شنوم صدای آتش را و آهنگ آن در گوشم طنین انداخته است.

پیغمبر خدا- صلی الله علیه و آله- به اصحاب فرمود:

«هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ»

«این بنده ای است که منور و روشن کرده است خداوند دلش را به ایمان».

و به جوان فرمود:

«الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ»

«ملازم باش آنچه را برآنی (بر این حال و بر این یقین و ایمان ثابت استوار و پایدار

باش)».

جوان عرض کرد:

«ادع الله لي يا رسول الله ان ارزق الشهادة معك»

«بخوان خدا را برای من که شهادت با تو روزیم شود».

پیغمبر اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - برای او دعا کرد و زمانی

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۶

نگذشت که در غزوه‌ای در التزام رکاب آن حضرت به جهاد رفت و بعد از نه نفر شهید شد و او دهمین شهید بود».

از امثال روایت فوق و خبر مروی از امیرالمؤمنین - علیه السلام - که فرمود:

«لَوْ كَشَفَ الْغَطَاءَ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا». [۷۸]

معلوم می‌شود که یقین کاملترین مراتب ایمان و باور و اعتقاد به خدا و سایر عقاید حقه

است به طوری که هیچگونه شائبه احتمال خلاف در آن نرود و آدمی را در پرهیز از

گناه و گریز از معصیت چنان بسازد و بگریزند که شخص گریزان از هزاران درنده‌های

آدمخوار که همه را با لُحْس و با چشم در دنبال خود می‌بیند، از آنها می‌گریزد و در

مقام اطاعت و عمل به فرایض و واجبات چنان شتاب و استقبال داشته باشد که اشخاص

عاشق دنیا در پی منافع و فوایدی که آن را محقق الحصول می‌دانند، می‌شتابند.

بلکه اثر ایمان به خداوند و روز جزا در واداری انسان به کار نیک و خیر، و بازداری از

کار بد و شر، به مراتب باید بیشتر از این باشد.

و خلاصه آنکه: مراتب فضیلت افراد به حسب درجات یقین آنهاست و اجر و ثواب بر

اعمال نیز بر حسب همان اختلاف مراتب یقین اشخاص است، چنانچه از امیرالمؤمنین -

علیه السلام -

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۷

منقول است که:

«وَقَدْ سَمِعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا مِنَ الْحَرُورِيِّهِ يَتَهَجَّدُ وَيَقْرَأُ فَقَالَ: نَوْمٌ عَلَيَّ يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ



صَلَاةٌ فِي شَكٍّ». [۷۹] «امام علیه السلام - شنید که مردی از حروریّه (خوارج نهروان که اجتماع آنان برای مخالفت با امیرالمؤمنین در صحرای حروراء نزدیک کوفه بوده است) نماز شب می گذارد و قرآن می خواند، پس آن حضرت (درباره سود نداشتن عبادت، بی شناسایی امام زمان) فرمود: خوابی که با یقین و باور (به امام زمان و خلیفه بر حق) باشد بهتر است از نماز گزاردن با شک و تردید (زیرا مبدأ تعلیم عبادات و کیفیت و چگونگی آنها و یکی از ارکان دین امام وقت است و کسی که در او تردید داشته باشد نماز گزاردن و قرآن خواندنش درست نیست)».

و اما نکته این که امام حسین - علیه السلام - عرض می کند: «خدایا! یقین را در قلب من قرار بده» با اینکه معلوم است مکان یقین، قلب و غیب باطن انسان است، شاید منظور حضرت این باشد که از آنها نباشم که به زبان ادّعی یقین کنم ولی در قلبم یقین نداشته باشم و مصداق این آیه باشم:

«وَيَقُولُونَ بِاللَّيْلِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ»

چون در مقام ادّعا بسیاری خود را صاحب این صفات

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۸

می دانند! ولی در موقع عمل و امتحان خلاف ادعایشان ظاهر می شود.

چنانکه در «جنگ احد» بسیاری از مشاهیر صحابه که خود را به پیغمبر، نزدیک معرفی می کردند و خود را اسلام خواه می شمردند، از ترس جان پا به فرار نهاده و رسول خدا را تنها گذاشته و از آن مهلکه گریختند! از جمله آنها «عثمان» بود که با جماعتی تا اعوص (مکانی است نزدیک مدینه) گریختند و سه روز در آنجا اقامت و استراحت کردند! سپس نزد رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - باز گشتند و مورد عتاب لطیف و بزرگوارانه صاحب خلق عظیم قرار گرفتند که به آنها فرمود:

«لَقَدْ فِيهَا عَرِيضَةٌ». [۸۰]

امّا علی بن ابی طالب - علیه السلام - و تنی چند از صحابه باقی ماندند و از وجود مقدّس

پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - دفاع کردند و چندین زخم کاری نیز برداشتند مع ذلك دلیرانه ایستادگی کردند به طوری که - بر حسب روایات - حتی جبرئیل از مواسات علی - عَلَيْهِ السَّلَام - با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و سلم تعجب کرد و گفت:

«يا رسول الله! هذه المواساة».

پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود:

نیایش در عرفات، ص: ۱۱۹

«أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ»:

جبرئیل گفت:

«وَأَنَا مِنْكُمْ».

در همین موقع این اشعار و اعلام شنیده شد:

«لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ». [۸۱]

در واقعه جانسوز و جانکاه کربلا سر این جهت یعنی مطابق بودن زبان با قلب چنان تجلی کرد که واقعاً عقول را متحیر ساخته است. یقین شخص سیدالشهداء - عَلَيْهِ السَّلَام - همان بود که از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا و تا هنگام شهادت بر سر مبنا و عقیده‌ای که داشت ایستاد و با آن همه مصائب جانکاه که هریک برای آنکه بزرگترین شجاعان و مردان مرد را از پا در آورد و تسلیم خواسته دشمن نماید کافی بود، تسلیم نگشت و از قبول پیشنهاد آن مردم بی‌ایمان، امتناع ورزید، چون بدرستی، حقانیت و حقیقت راهی که خود می‌رفت و بطلان راه دشمنان، یقین داشت.

یقین فرزندان، برادران و برادرزادگان آن حضرت و سایر اهل بیت - عَلَيْهِمُ السَّلَام - و اصحاب و انصار، هر یک داستانی از یقین کامل است.

همه آنها می‌توانستند از آن مهلکه و از آن معرکه بلاخیز و

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۰

پروحشت، با کسب اجازه و اذن شخص امام - عَلَيْهِ السَّلَام - خود را خلاص نمایند و

بهانه‌های بسیار بگویند و عذرهای فراوان بسازند خصوصاً که با اذن آن حضرت باشد. اما آن مردان خدا و اولیاء اللہ با این که امام- علیه السلام- به آنها اذن داد و بیعت خود را از آنها برداشت، آن مواضع پر خوف و خطر را که شهادت در آن قطعی و مسلم بود- آن هم پس از آن ابتلاآت شدید- برگزیدند. مسلم بن عوسجہ در ضمن پاسخی که به امام- علیه السلام- و زبان حال همه آن مردان خدا بود، گفت:

«... واللہ لو علمت انی اقتل قم احیی ثم اقتل ثم احرق ثم اذری یفعل ذلک بی سبعین مره ما فارقتك حتی القی حمامی دونک و کیف لا افعل ذلک و انما هی قتلہ واحده ثم هی الکرامه العظمی التي لا انقضاء لها ابداً» [۸۲].

«به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می‌شوم و پس از آن زنده می‌گردم، و سپس کشته می‌شوم، پس سوزانیده می‌شوم و خاکسترم پراکنده و باد داده می‌شود و هفتاد مرتبه با من این گونه معامله می‌شود، از تو جدا نمی‌شوم تا در راه تو جان ببازم و به سعادت نایل شوم. و چرا جان در راه تو ندهم و حال آنکه تنها یک کشته شدن است و پس از آن کرامت بزرگتری است که هرگز برای آن پایانی نیست».

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۱

«زهیر بن قین» گفت:

«واللہ لو ددت انی قتلت ثم انشرت ثم قتلت حتی اقتل هكذا الف مره و ان اللہ جل و عز یدفع بذلک القتل عن نفسک و عن انفس هؤلاء الفتیان من اهل بیتک». [۸۳] «به خدا سوگند دوست دارم کشته شوم و پس از آن زنده شوم و سپس کشته شوم تا هزار نوبت، و خدای عزوجل به این جانبازی من، قتل را از تو و از این جوانان اهل بیت بردارد».

و همین طور یاران آن جناب و آن خداوندان بصیرت، معرفت و ایمان، سخنانی بمانند این سخنان به عرض فرزند پیغمبر- صلی اللہ علیہ وآلہ- رساندند و گفتند:

«والله لانفارقك ولكن انفسنا لك الفداء نفيك بنحورنا و جباهنا وايدينا فاذا نحن قتلنا كنا و فينا و قضينا» [۸۴] ما علينا». [۸۵]

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۲

### خلوص در عمل (اخلاص)

از جمله خواسته‌هایی که در این دعا خواسته شده است «اخلاص در عمل» است که مرتبه‌ای فوق مرتبه یقین یا اعلی مرتبه یقین است. [۸۶] بدیهی است این مرتبه، مرتبه خلوص مطلق و پاک از

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۳

هر شائبه ریا و دواعی دیگر است و گرنه اخلاص در عمل نیز مراتب و درجاتی دارد مثل یقین و ایمان.

وبالاترین مرتبه همان است که در عمل، فقط و فقط قصدش خدا و حبّ خدا و رضای خدا و قرب به او باشد و داعیش نه بهشت و رضوان، نعیم و ثواب، حور و غلمان و نه تحصیل امان از آتش و عذاب جهنم و نیران باشد که:

صحبت حور نخواهم که بود عین قصوربا خیال تو اگر بادگری پردازم

چنانکه از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که:

«العبادة على ثلاثة: قوم عبدوا الله عز وجل خوفاً فتلك عبادة العبيد وقوم عبدوا الله تبارك وتعالى طلب الثواب فتلك عبادة الاجراء

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۴

وقوم عبدوا الله عز وجل حبا له فتلك عبادة الاحرار، وهي افضل العبادة» [۸۷].

«امام صادق علیه السلام - فرمود: عبادت کنندگان سه دسته‌اند: ۱- گروهی که خدای

عزوجل را از ترس عبادت کنند و این، عبادت بردگانست. ۲- مردمی که خدای تبارک و تعالی را به طمع ثواب عبادت کنند و این، عبادت مزدورانست. ۳- دسته‌ای که خدای عزوجل را برای دوستیش عبادت کنند و این، عبادت آزادگان و بهترین عبادتست».

بدیهی است در هر سه این مرتبه، عبادت واجد مرتبه صحت است و از شرک در عبادت که منهی عنه است و در قرآن کریم می‌فرماید:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» [۸۸].

ولی خلوص اکمل، همان خلوص عبادت احرار و آزادگان و اهل معرفت است که از خدا غیر او را نمی‌خواهند و جز قرب به او در هر حال و هر کجا باشند نمی‌طلبند و به مضمون این اشعار

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۵

زبان‌شان مترنم است:

ای آنکه لاف می‌زنی از دل که عاشق است طوبی لک از زبان تو بادل موافق است  
غلمان و حور کی طلبد مرد حق شناس شهوت پرست کی بود آنکس که عاشق است  
یا می‌گویند:

خلاف طریقت بود کاو لیا تمنا کنند از خدا جز خدا

چه از دوست چشمت به احسان اوست تو در بند خویشی نه در بند دوست

در این مرتبه سیر و صعود انسان به جایی می‌رسد که خود را در حال و مقامی می‌بیند

که فارغ از تفکر در عذاب و عقاب یا جزاء و ثواب می‌شود و می‌گوید:

مکن هرگز تمنای بهشت اندیشه دوزخ اگر مطلب رضای اوست خواه اینجا و خواه آنجا

در این مشهد شخص عارف (نه صوفی نه عارف، حقه‌باز، مسلک ساز و سلسله باز) هیچ

جا و مکانی را دور از خدا نمی‌بیند و مکانی که خدا را در آن نبیند نمی‌یابد تا در

عذاب او که در حال بُعد و دوری از او و حرمان از رؤیت جلال و جمال او حاصل

می شود،

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۶

فکر کند و چه سزاوار است که: در اینجا یادی از یکی از بانوان عارفه یعنی مادر مهربانم «فاطمه خانم» دختر مرحوم آیت الله «آخوند ملا محمد علی گلپایگانی» به عنوان ادای بعض حقوق و انواع تربیت جسمی و خصوصاً روحی او بنمایم، او که هرگز گریه های سوزناکش را در هنگام خواندن دعای کمیل و ابوحمز، زیارت عاشورا و غیره و هنگام قرائت بهترین اشعار پندآموز و سازنده و مناجات با خدا فراموش نمی کنم. از جمله اشعاری که در آن حالات بسیار عالی توجه به خدا، می خواند این دو شعر بود:

گفتی که تو را عذاب خواهم فرمود من در عجبم که در کجا خواهد بود  
 آنجا که تویی عذاب نبود آنجا و آنجا که تو نیستی کجا خواهد بود  
 بدیهی است آنجا که خدا به معیت علم و قدرت کامله خود هست همه جا و هر مکان و  
 با هر کس است و از این نظر هیچ جایی که او نباشد نیست. و آنجا که خدا به معیت  
 الطاف خاصه و توفیق خود و ظهور اسماء و صفات خود حاضر است و رحمت و  
 لطفش شامل است، قلوب خداشناسان و کسانی است که از او یاد می نمایند که:  
 «لا یسعی ارضی ولا سمائی ولکن یسعی قلب عبدی المؤمن».

و نیز در حدیث قدسی است:

نیایش در عرفات، ص: ۱۲۷

«انا جلیس من ذکرنی» [۸۹].

و آنجا که خدا به این معیت با انسان نیست، قلبهای غافل از یاد او و حالات شیطانی دور از او و اماکن این چنینی است.

**مراتب خلوص**

اما مراتب خلوص، اول مرتبه آن این است که: عمل از ریا و نمایاندن آن به غیر و به جهت کسب معروفیت نزد مردم و جلب محبوبیت نزد غیر خدا، خالص و پاک باشد، اگر به مقدار کم هم ریا در عمل وارد شود عمل را بی اثر، هباءً منثوراً و باطل می نماید. البته پاک کردن و خالص ساختن عمل از ریا اگرچه به ظاهر ساده و آسان است ولی در واقع دشوار و کار مخلصین و موحدین است.

از حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده است که:  
«ان اخوف ما اخاف علیکم الشرك الاصغر قالوا: وما الشرك الاصغر يا رسول الله؟ قال: الرياء» [۹۰].

«خوفناکترین چیزی که از آن بر شما می ترسم شرک کوچکتراست. عرض کردند: شرک کوچکترا چیست؟ فرمود: ریا».

و در حدیث دیگری از آن حضرت روایت شده است که  
نیایش در عرفات، ص: ۱۲۸

فرمود:

«الشرك في الناس اخفى من دبيب النمل على المسح الأسود في الليلة المظلمة» [۹۱].  
«شرک در امت من پنهانتر است از جنبش و حرکت مورچه بر پلاس سیاه در شب تاریک».

و باز در روایت دیگر می خوانیم:

«الشرك في امتي اخفى من دبيب النمل على الصفا» [۹۲].

«شرک مخفی تر است در امت من از جنبش مورچه بر سنگ صاف».

و اگر چه ظاهر خبر، مطلق شرک است که حتی شامل اطاعت‌های کورکورانه از مستکبران، اقویا، اطاعت‌های حزبی، برنامه‌ها، قوانین غیر الهی، نظامات مصنوعه بشری و خضوع در برابر ارباب مناصب و مقامات و حتی صاحبان مقامات مذهبی که حاکی از تملق و چاپلوسی است، می شود.

در کتاب شریف کافی روایت است از حضرت صادق - علیه السلام - که فرمود:  
 «اگر قومی عبادت کنند خدای واحد بی شریک را و نماز بجا آورند و زکات بدهند و  
 حج خانه خدا را انجام دهند و ماه رمضان را  
 نیایش در عرفات، ص: ۱۲۹

روزه بگیرند، پس بگویند از برای کاری که برای خدا یا پیغمبر - صلی الله علیه و آله  
 وسلم - آن را کرده باشند (یا دستوری که داده باشند) چرا خدایا پیغمبر خلاف آن عمل  
 نکرده یا دستور نداده‌اند یا در دل خودشان چنین اعتراضی را بیابند، به همین اعتراض  
 (و راضی نبودن به عمل و حکم خدا) مشرک می‌باشند. سپس این آیه را تلاوت فرمود:  
 «فلا وربک لایؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً ممّاً  
 قضیت ویسلموا تسلیماً» پس بر شما باد به تسلیم» [۹۳].

و این شرک در مراتب مخفیة شامل مثل تواضع برای اغنیا و سرمایه‌داران برای  
 سرمایه‌داری و توانگری آنها هم می‌شود، چون هم شرک و هم اخلاص در عمل،  
 مراتب و درجات متفاوت بسیاری دارد.  
 در حدیث است که:

«مَنْ آتَى غَنِيًّا فِتْوَاعَ لَغْتَاهُ ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ»

«هر کس برای مالدار و ثروتمندی برای ثروتش تواضع کند نصف ایمان یا دو ثلث  
 ایمانش از بین می‌رود».

مع ذلک به ملاحظه اینکه ریا را شرک خفی می‌نامند محتمل  
 نیایش در عرفات، ص: ۱۳۰

است مراد از شرک در این حدیث خصوص ریا باشد.  
 به هر حال روایات در مذمت ریا، مستفیض بلکه متواتر است و علاوه بر بطلان عمل به  
 واسطه ریا، عمل عبادی ریایی، حرام و از گناهان بزرگ است و غیر عبادی اگر چه  
 حرام نباشد خلاف توحید موحدین کامل است و عمل اگر چه قصد ریا در آن مستقل



نباشد و ضمیمه قصد قربت باشد مقبول نیست و ثواب و پاداش ندارد و ریایی است. گنهکار اندیشه ناک از خدای به از پارسای عبادت نمای کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گزاری دراز تذکر لازم در اینجا این است که باید در مساله ریا و اخلاص در عمل به احکام فقهی نیز توجه نمود. مثلاً: همان‌طور که گفته شد ریا به هر شکل و به هر قدر در عبادت وارد شود آن عبادت را باطل می‌نماید و اگر عبادت دارای اجزایی است که بهم مرتبط هستند و مجموع آنها به عنوان مجموع مأمور به باشد، اگر در یک جزء کوچک آن اگرچه مدّ «وَلَا الضَّالِّينَ» باشد، ریا وارد شود کل آن و اجزاء دیگر همه باطل می‌شود. و اما ضمائم دیگر در نیت عبادت مانند نماز یا روزه یا ضمائم به اصطلاح راجحه است یا مباحه، ضمائم راجحه اعم از اینکه عبادیه باشد یا غیر عبادی در صورتی که به نفس عنوان نماز مثلاً

نیایش در عرفات، ص: ۱۳۱

تعلق بگیرد مثل نماز ظهر در فلان زمان یا مکان، مثل مسجد در صورتی که به قصد امتثال هر دو امر انجام شود، صحیح و بی‌اشکال است بلکه قصد یکی از دو امر هم کافی است. مگر اینکه قصد امتثال امر به حقیقت مأمور به مثل نماز ظهر، مقید به وقوع آن در زمان یا مکان خاص که راجح است باشد که تحقق امتثال و حصول قربت به این نحو که مقید به امتثال امر در ضمن جزء خاص است، محل اشکال است. و اما اگر به نفس عنوان نماز تعلق نداشته باشد و نماز فرضاً منطبق هر دو عنوان باشد؛ اگر نیت آن تابع نیت نماز نباشد و مستقلاً یا با اشتراک با نماز ملحوظ شده باشد به طوری که جزء داعی باشد و نماز به طور مستقل داعویت نداشته باشد، در این صورت نیز تحقق امتثال امر نماز، محل اشکال است بلکه امتثال حاصل نمی‌شود. و اما ضمائم مباحه فقط، وجود آنها در نیت و خلوص شرعی و فقهی آن در صورتی مضر نیست که تابع صرف نیت عبادت باشد.

این اجمالی از احکام فقهی نیت عبادت است که البته تفصیل و بحث در فروع آن را باید در فقه بیان نمود و در اینجا فقط مجرد اشاره بود نه بحث و نه تحقیق و تفصیل. به هر صورت در مساله خلوص نیست، سخن بسیار است و

نیایش در عرفات، ص: ۱۳۲

حصول مراتب عالیّه آن صعب و دشوار است و برای هر کسی حاصل نمی‌شود، چنانکه معروف است یک نفر از اهل عبادت و مواظب نماز جماعت که همیشه برای اینکه حضور در صف اول، ثوابش از سایر صفوف بیشتر است در صف اول حاضر بود اتفاقاً یک مرتبه موفق نشد و در یکی از صفوف دیگر ایستاد و حس کرد که ناراحت است و فکر کرد شاید این ناراحتی او از جهت فوق ثواب شرکت در صف اول نباشد بلکه برای این باشد که حضور در صف اول را به طور ناخودآگاه امتیاز ظاهری و تقدم بر دیگران می‌شمرده و نیتش در این مواظبت چندساله خالص نبوده است از این جهت قضای همه آن نمازها را بجا آورد. [۹۴] البته این حکایتی است اما به هر حال باید شخص در مقام رسیدن به خلوص نیت بسیار دقیق باشد و همیشه خود را متهم بداند و بداند که اخلاص در عمل - خصوص اگر در همه اعمال باشد - به این آسانها حاصل نمی‌شود، مراقبه و مشارطه لازم است.

اینکه در حدیث است:

«من اخلص لله اربعین يوماً فجر الله ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه».

اگر چه به ظاهر سهل و آسان جلوه می‌کند ولی اهل تقوا و

نیایش در عرفات، ص: ۱۳۳

ریاضت، خودساختگان و کاملین در اخلاق می‌دانند که چهل صباح خلوص لله و کنار گذاشتن دواعی و انگیزه‌های غیرخدایی چقدر دشوار است حتی یک ۲۴ ساعت آن هم دشوار است.

وقتی چهل بامداد یا چهل شبانه روز اخلاص در عمل این اثر بزرگ و عمده را داشته

باشد، چهل سال و همه عمر چه آثار بزرگ و ثمرات مهمی را خواهد داشت، خدا می‌داند.

ثواب اعمال نیز بر حسب خلوص نیت مختلف می‌شود؛ ممکن است در اثر خلوص نیت یک عمل کوچک شخصی از جهت ثواب از عمل به ظاهر بسیار بزرگ دیگری اجر و ثوابش بیشتر باشد و یک دینار انفاق از یک نفر، از یک میلیون دینار انفاق دیگری مقبولتر باشد.

و چنانکه بعضی گفته‌اند: (والعهده علی قائله) در اثر اینکه امیرالمؤمنین - علیه السلام - انگشترش را فی سبیل الله در حال رکوع به سائل داد و این آیه، نازل شد: «أَنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» [۹۵].

بعضی به طمع این که آیه در شأن او نازل شود هفتاد انگشتر به نیایش در عرفات، ص: ۱۳۴ سائل دادند!

بدیهی است این انفاق به قصد اینکه از او قدردانی شود و آیه در شأنش نازل شود، خالی از خلوص بود اگر به جای هفتاد، هفتصد و هفتصد میلیون انگشتر به سائل می‌داد هیچ آیه‌ای و کلمه‌ای و حتی حرفی نازل نمی‌شد.

باید از علی آموخت اخلاص عمل، انفاق علی برای خدا بود نه به قصد اینکه پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - یا کس دیگر از او تقدیر نماید یا خدا در شأن او آیه‌ای نازل کند.

او با همه عظمتی که داشت خود و عمل خود را در درگاه خدا و در برابر نعمتهای الهی سزاوار تقدیر و تحسین نمی‌دانست. او از آن کسی اخلاص آموخته بود که به درگاه خدا با آن همه عبادت و اطاعت که خدا به او خطاب کرد:

«طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی [۹۶].»

عرض می‌کرد:

«ما عبدناک حق عبادتک».

و خلوص نیت برای او از همین معرفت و چشم نداشتن به غیر خدا و او را و فقط او را از او خواستن و تمنا کردن و غیر او را نخواستن و تمنا نکردن حاصل شده بود. لذا یک ضربت او در روز

نیایش در عرفات، ص: ۱۳۵

خندق بهتر است از عبادت جن و انس یا همه امت تا روز قیامت.

البته وجوه محکم دیگر برای خیریت و افضلیت این ضربت هست که مهمتر از همه همان است که از کلام رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- در آن مبارزه علی- علیه السلام- و عمرو بن عبدود استفاده می‌شود که فرمود:

«برز الایمان کله الی الشرک کله» [۹۷].

به هر وجه که این افضلیت باشد بدیهی است که اخلاص امیرالمؤمنین- علیه السلام- که رئیس المخلصین و امام الموحدین است کاملترین مراتب و اعلی درجه اخلاص است. او مخلصانه در وقتی که هیچ طمع و خوفی در ایمان و ترک آن جز به خدا و از خدا نبود اول کسی بود که دعوت پیغمبر را اجابت کرد و اسلام آورد. اگرچه این تعبیر تا حدی با این واقعیت که علی- علیه السلام- قبل از بعثت و در عوالم قبل از این عالم ایمان به خدا و رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- داشت نارساست.

و هم با این حقیقت که در روایات صحیحه معتبره وارد است از آن حضرت که:

«من تنها هفت سال قبل از همه با پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- نماز می‌خواندم».

نیایش در عرفات، ص: ۱۳۶

و هم با این واقعیت که ظاهر در این است که صدای وحی را اگر چه مخاطب آن پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بوده است ولی آن حضرت نیز می‌شنیده که فرمود:

«أَنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ» [۹۸].

تمام مشاهد و مواقف امیرالمؤمنین - علیه السلام - در عصر پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَسَلَّمَ - و پس از ارتحال آن حضرت به رفیق اعلی، مشاهد اخلاص و صدق ایمان به خداوند متعال است.

مشاهد اهل بیت و ائمه طاهرین - علیهم السلام - هر یک اخلاص آنها را در راه خدا نشان می دهد.

دعاها و حالات مختلف آنها همه نشانگر حقیقتی است که در این آیه کریمه آمده است:

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» [۹۹].

یکی از مظاهر بارز این اخلاص، حضور بی قید و شرط سیدالشهداء - علیه السلام - برای درک فیض شهادت است. بدیهی است اگر انسان در راه مقصد، هدف و محبوبش دل به مرگ قطعی و شهادت حتمی نهاد و به پای خود با امکان حفظ حیات از مرگ استقبال نمود، عالیترین علامت بارز خلوص را نشان داده است  
نیایش در عرفات، ص: ۱۳۷

امام حسین - علیه السلام - و یاران و اصحابش همه آگاهانه تن به مرگ داده و از آن با کمال قدرت روح و توکل بر خدا استقبال نمودند.

آن بزرگواران که خود حسین - علیه السلام - می فرماید: «اصحابی نیکو کارتر و با وفاتر از اصحاب خود نمی شناسم» [۱۰۰] در امر شهادت بر یکدیگر سبقت می جستند و بعضی آنها به توفیق ادراک شهادت نایل می شدند، دیگران را به شهادت در راه حسین -

علیه السلام - وصیت می نمودند. این شعر منسوب به امام - علیه السلام - است و اگر از آن حضرت هم نباشد مضمونش زبان حال آن حضرت است که می فرماید:

ترکت الناس طرفی هوا کا و ایتمت العیال لکی اراکا

ولو قطعنی فی الحب اربالما حن الفؤاد الی سواکا

\*\*\*

گر نوازی چه سعادت به از این خواهم یافت ورکشی زارچه دولت به ازینم باشد  
 شمع قهر ارتوزنی قوت روحم گرددجام زهرار تو دهی قوت روانم باشد  
 و چه نیکوست این اشعار در وصف اصحاب آن حضرت:  
 قوم اذا نودوا لدفع ملة والقوم بین مدعس ومکردس  
 نیایش در عرفات، ص: ۱۳۸

لیسبوا القلوب علی الدروع واقبلوا یتهافتون علی ذهاب الانفس  
 و حقیر عرض کرده‌ام:

حسین ای همایون همای سعادت حسین ای شه ملک صبر و شهامت  
 فروغی ز نور تو خورشید رخشان زدریای جود تو کوثر حکایت  
 توئی نور چشمان زهرا و حیدر گل احمر بوستان رسالت  
 بپا از قیام تو شد پرچم دین نگون گشت اعلام کفر و ضلالت  
 رهانیدی اسلام از چنگ اعدا فزودیش بر عزت و بر کرامت  
 جوان مردی و غیرت و همت تو ز ناموس دین کرد الحق حمایت  
 الا ای ولیّ خدای یگانه خداوند اقلیم مجد و جلالت  
 فدا کردی اندر ره دین و قرآن جوانان و یاران بکوی شهادت  
 گذشتی هم از اصغر و هم زاکبر زعبّاس آن در بحر شجاعت  
 زیاران نامی و صحب گرامی شهیدان شمشیر اهل شقاوت  
 همه عاشقان وفا و حقیقت همه رهروان طریق ولایت  
 همه دشمن ظلم و طغیان و عدوان همه پیشتازان راه دیانت  
 شعار همه بود الله اکبر مرام همه قطع نخل غوایت  
 بنامز به آن همت عالی توبه آن صبر و ایمان و آن استقامت

تو اعلام کردی به آزاد مردان که مرگ است یا سربلندی سعادت  
 به لطف تو دارند چشم شفاعت عصات محبان به روز قیامت  
 فدای سر انور بی تن تو که بر نیزه می کرد قرآن تلاوت  
 به قربان آن کودک شیرخوارت که تیر ستم کرد او را سقایت  
 ایا مالک ملک حسن و معالی ایا معدن جود و فیض و سخاوت  
 نیایش در عرفات، ص: ۱۳۹

از این وضع دوران و از شدت دهر مرا هست بر در گهت بس شکایت  
 سخن در جناب تو سربسته گویم که ابلغ بود از سرحاح کنایت  
 به «لطفی» ببخشی اگر هر دو عالم نباشد شگفت ای محیط کرامت  
 نباشد مرا بیم از نار دوزخ بینی به من گر به چشم عنایت  
 السلام علی الحسین و علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین  
 و رحمه الله و برکاته.

### توجه به یک نکته مهم:

از جمله اموری که در باب خلوص نیت توجه به آن لازم است این است که: خلوص  
 نیت در انجام عبادات و هر کار و عملی که مقصود شخص از آن، رضای خدا و تقرب  
 به درگاه او باشد. با قصد فواید غیر قربی و نتایج مادی و دنیوی آن حاصل نمی شود؛  
 یعنی اگر مثلاً روزه را فقط به قصد فواید صحی و بهداشتی آن بگیرد یا این قصد  
 ضمیمه قصد لله و قربت باشد، عمل صحیح نیست. البته بسیاری از احکام دارای این  
 گونه حکمتها و فواید دنیوی، جسمی و مادی هستند و در شرع حکمی که متضمن  
 جلب مصلحت یا دفع مفسده ای نباشد وجود ندارد ولی در بجا آوردن عمل اگر شخص  
 بخواهد مأجور و مقرب شود باید به قصد اطاعت و امتثال امر خداوند متعال آنها را بجا

آورد. لذا در مشهد اطاعت و فرمانبری مولای همه کاینات، بنده واقعی از فلسفه، فایده و حکمت و دستور

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۰

مولا نمی‌پرسد و به آن کاری ندارد.

دانستن فلسفه و حکمت، فایده علمی دارد و برای قوت ایمان و عقیده به احکام شرع و مزید معرفت و یقین سودمند است، اما شرط عبودیت و بندگی در مقام فرمانبری و اطاعت امر، پرسش از غرض مولا و حکمت عمل نیست؛ زیرا با اخلاص و کمال بندگی منافات دارد. در اینجا تسلیم و انقیاد هرچه بیشتر باشد عمل کاملتر و نشانه مرتبه عبودیت برتر است.

همانطور که حضرت ابراهیم - علیه السلام - وقتی به فرزندش امر خدا را به «ذبح» او

ابلاغ کرد او بدون درنگ گفت:

«يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تَأْمَرُ» [۱۰۱]

نپرسید فلسفه، حکمت و مصلحت ذبح من چیست، بلکه بی چون و چرا گفت: ای پدر! آنچه را به آن مأمور شده‌ای انجام بده.

و یکی از امتیازات مهم ایمانی امیرالمؤمنین - علیه السلام - بر دیگران از صحابه همین است که آن حضرت در برابر او امر و دستورات پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - تسلیم محض بود و عرض وجود نمی‌کرد و فرمان را بی چون و چرا اجرا می‌کرد. در حالی که بعضی در اعمال سلیقه و رأی شخصی و عرض وجود خود تا حد اعتراض و رد دستور پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - به جسارت،

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۱

خلاف ادب و عدم تسلیم، می‌ایستادند.

علی - علیه السلام - محو حقیقت، معنویت، کمال علم و عمل و شخصیت والای رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ - بود و به: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»



[۱۰۲] مؤمن واقعی بود و عالیتین مرتبه خلوص را دارا بود و شرایط بندگی ملتزم و متعهد بود.

بنده آن باشد که بند خویش نیست جز رضای خواهش در پیش نیست  
گربرد خواه او را پا و دست دست دیگر آرد کاین نیز هست  
نی ز خدمت مزد خواهد نی عوض نه سبب جوید ز امرش نه غرض

### بقیه این بخش از دعا:

بقیه این بخش، دعا و درخواست نور، بینائی چشم، بصیرت، بینش در دین و بهره‌بخشی به اعضا و جوارح و امور دیگر است که شاید از مهمترین آنها بصیرت قلبی و بینش دل و آگاهی و روشنی ضمیر و باطن است که به توفیق الهی در اثر تفکر در آثار قدرت الهی، عبادت، اطاعت و توجه، قوت می‌گیرد؛ چون ریشه آن در فطرت آدمی هست و همان:

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۲

«فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» [۱۰۳]

اما این فطرت را باید با قبول هدایت‌های عقل و شرع پرورش داد. با این بصیرت است که انسانهای کامل، باطن اشیا را که با بصر حسی و چشم جسم می‌بینند مشاهده می‌کنند و وقتی دیگران همان ظاهر را می‌بینند آنها باطن و غیب این عالم را می‌بینند و نگاهشان عبرت است که از محسوس عبور کرده و به معقول می‌رسند، خدا را می‌شناسند و از آنچه می‌بینند پند و اندرز می‌گیرند.

چنانکه امیرالمؤمنین - علیه السلام - می‌فرماید:

«انَّ اَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِيْنَ نَظَرُوْا اِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا اِذَا نَظَرَ النَّاسُ اِلَىٰ ظَاهِرِهَا» [۱۰۴].

«دوستان خدا آنانند که به باطن (نیست شدن) دنیا بنگرند، هنگامی که مردم به ظاهر (زینت و آرایش) آن می‌نگرند.

این بصیرت اگر وسیع شود افق فکر و علو درجه انسان را بسیار پویا نموده و بالا می‌برد. بینایی حقیقی این است که با این بینش توأم باشد والا انسان مصداق: این آیه می‌شود

«لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا»

می‌بیند اما درک نمی‌کند مانند چهارپایی که وارد یک صحرای نیایش در عرفات، ص: ۱۴۳

علفزار و پراز یونجه شود که غیر از خوردن علف چیزی نمی‌فهمد و به چیزی نمی‌اندیشد، نه علف را می‌شناسد و نه تولید کننده آن و نه خواص علف و نه مضار آن را. غیر از خوردن، چیزی نمی‌فهمد نه علف او را موعظه می‌کند و نه باغ و سبزه‌زار، نه از آغاز آن چیزی می‌شناسد نه از انجام آن.

در قرآن کریم و احادیث، راجع به بینش بیداری ضمیر، آگاهی باطن و شعور، بسیار تذکر داده شده است. هرکس در این دنیا چشم بصیرتش کور باشد، در آن دنیا نیز کور محشور می‌شود، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» [۱۰۵].

«هرکس در این دنیا کور باشد، در آخرت کور خواهد بود و از کور گمراهتر».

این کوری، کوری چشم جسم نیست؛ این کوری چشم قلب و دیده باطن است. و در آیه دیگر می‌فرماید:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسَيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ» [۱۰۶].

«وهرکس از یاد من اعراض کند همانا (در دنیا) معیشتش تنگ شود و

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۴

روز قیامتش نابینا محشور کنیم. او در آن حال گوید: خدایا! چرا مرا نابینا محشور کردی و حال آنکه من (در دنیا بینا بودم). خدا به او فرماید: آری چون آیات ما برای هدایت

تو آمد همه را به طاق فراموش و غفلت نهادی امروز هم تو را (ملائکه رحمت) فراموش (و بی بهره) خواهند کرد».

همچنین در این دعا درخواست می‌شود که شنوایی و بینایی را، مراد و وارث من قرار بده.

این دعا و حاجت در بعض دعا‌های دیگر نیز هست و ظاهراً مقصود این باشد که عقل، بصیرت، درک و هوش مرا تا پایان کار از من نگیر که هوش و درک من تا پس از آنکه همه اعضا و قوایم را گرفتی باقی باشد؛ چون در این صورت تا پایان زندگی خود انسان بر خودش حاکم و صاحب اختیار است به عکس آن که اگر عقل و هوش او سلب شود، کارش به دست دیگران می‌افتد و زندگی، بدون نعمت عقل و هوش - اگر چه در نظام کل، دارای حکمتها و مصالحی است - خالی از سیر و سلوک معنوی و کسب اجر و ثواب و بی‌محتوا می‌شود.

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۵

### بخش چهارم: ترس از غضب خداوند

#### اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۷

«اللهم لك الحمد كما خلقتني فجعلتني سميعاً بصيراً (الی قوله عليه السلام) لك العتبي لك العتبي حتى ترضى قبل ذلك».

گاه انسان در مطالب و خواسته‌هایی که از دیگران دارد برای ترغیب آنها به انجام تقاضای خودش یا به مناسبت حال و شأن آنها سوابق و روابط خوب فی‌مابین خود و آنها را یاد می‌کند؛ از تقاضاهایی که از آنها پذیرفته و از خدماتی که نسبت به آنها انجام داده و خلاصه حقوقی را که در بین آنها بوده و او رعایت می‌کرده است یاد آور

می‌شود. که در واقع می‌خواهد طرف هم، مقابله به مثل کند و احسان و خدمت او را تلافی نموده و به او احسان و نیکی بنماید.

البته تذکر احسانی که انسان به کسی می‌نماید اخلاقاً پسندیده نیست و از شائبه منت‌گذاری، خودبینی و بزرگ شمردن احسان، خالی نیست و شرط ادب و اخلاق، فراموش کردن آن احسان و کم شمردن آن است. ولی گاهی در شرایطی مثل ترغیب طرف به قبول تقاضا، تذکر آن مناسب می‌شود.

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۸

و به عبارت دیگر: به قصد منت و فخر بر طرف و تعظیم خود و تحقیر او و امثال این امور، یاد احسان و خدمت پسندیده نیست اما به دواعی صحیح و مشروع، تذکر آن مانعی ندارد بلکه در بعض موارد راجح است. این برنامه‌ای است که بین افراد جریان دارد.

اما بین بنده و خدا، مخلوق و خالق؛ بنده‌ای که سراپا نیاز و احتیاج به خداوند است و خدایی که در غنا و بی‌نیازی از همه کس و همه چیز، یگانه و منفرد است و بی‌نیازی ذاتی اوست، بنده در موقف دعا و مقام طلب حاجات و درخواست مطالب و مقاصد و عرض نیاز از سوابق و روابط احسان خود به خدا چه می‌تواند بگوید، بنده فقیر بالذات است و کسی که چیزی ندارد نمی‌تواند به کسی چیزی بدهد. معطی خداست، رازق اوست، خالق اوست، کریم و ذوی‌الاحسان اوست، ستار و غفار اوست، علیم و عالم اوست، رحیم و رحمان اوست، شافی اوست، محسن اوست. و خلاصه همه صفات کمالیه و اسماء الحسنی خاص ذات جلیل و جمال جمیل اوست.

سابقه بنده با این خدای یگانه موصوف به همه صفات خوب، متنعم بودن به نعمتهای او، مواهب، عطایا و بخششهای اوست؛ نعمت خلق و هستی، نعمت بینایی و شنوایی، نعمت اعتدال جسمی و روحی، نعمت عافیت، نعمت محافظت در بلایا، نعمت هدایت، نعمت توفیق نیکی، زیبایی و خوش‌اندami، نعمت غذا و

نیایش در عرفات، ص: ۱۴۹

آب و پوشاک، نعمت بی‌نیازی از غیر او، نعمت پوشش بر خطاها و لغزشها و هزاران هزار نعمتهای دیگر که معدودی از آنها را که نمونه‌ای از آنهاست در این دعا می‌خوانیم.

بیشتر بندگان، با خدا غیر از دریافت عطیات و گرفتن نعمتها و ادا نکردن حق شکر آنها و ناسپاسی کفرانی نعمت، سابقه‌ای ندارند. و اگرچه معرفت، خداشناسی، عبادت و شکر نعمتهای او هم از سوابق اوست اما آنها هم نعمت او و بخشایش و عطای او حاصل شده. و علاوه مثل سایر نعمتها خود بنده از آنها متنعم و بهره‌مند می‌شود.

یاد خدا و معرفت خدا آرامبخش روح و روان اوست با یاد خدا و معرفت، از جهنم تحیر و یأس و ناامیدی نجات پیدا می‌کند و زندگی و بهره‌گیری از آن هزارها و هزارها نعمتهای دیگر لذتبخش و با محتوا می‌شود.

حال، بنده می‌خواهد در خانه خدا برود، با این فقری که ناتوانی و احتیاج و نیاز صرف است می‌خواهد به مشهد دعا برود و از خدا حاجت طلب کند و با غنای او فقر خود را بپوشاند، همه وجودش حاجت است و سرپایش مطلب و نیاز، از خدا هم چیزی چنانکه گفته شد طلبکار نیست؛ نه زبان الزام دارد و نه می‌تواند امری را بر او الزام نماید.

آن بنده‌ای که معرفت به خدا دارد بجای یاد سوابق خود با خدا

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۰

که هرگز حقی بر خدا ایجاد نمی‌کند و همانها سبب اثبات حقه‌های دیگر از او بر بنده می‌شوند، سوابق خدا را با خودش و نعمتهای خدا را بر خودش یاد می‌کند و خدا را به اسماء الحسنای او و اینکه ارحم الراحمین، قاضی الحاجات، کافی المهمات، سریع الرضا، رزاق، لطیف، منعم، مفضل، مکرم، معطی و قدیم الاحسان است، می‌خواند. و مثل کسی که از کسی طلبکار باشد حواجی خود را می‌طلبد. و مثل کسی که شخصی را ملزم به انجام کار و تعهدی نماید و شبیه آن از خدایی که منزّه از هرگونه الزام غیر بر اوست،

حاجت می‌خواهد؛ چون صاحب این اسما و صفات فقط اوست و بنده‌اش راهی جز در خانه او و عرض حاجت به او ندارد و او هم بر حسب همین اسما و صفات که از جمله اراده و قدرت و اختیار نامحدود است، دعای بنده را می‌شنود و به او نزدیک است و نیازهایش را می‌داند و محال است که نشنود و نزدیک به بنده نباشد و از حال او با خبر نباشد.

بنده با تمسک به این اسما و صفات و آن سوابق نعمتهای خدا بر او که در گذشته و حال نسبت به او مبذول بوده است از خدا طلب‌خواهی می‌نماید و خدا را مطلوب خود و همه می‌داند که همه طالب او هستند و غیر از او مطلوبی ندارند. او مطلوب بالذات همه است. چنانکه کرم، احسان، رحیمیت، رحمانیت، منعمیت و سایر صفات، ذاتی اوست و اگر صفت فعل باشد نیز به یکی از صفات

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۱

ذاتیّه او منتهی می‌شود.

بنابراین بنده خداشناس می‌داند که باید دست دعا به سوی او بردارد که کریم است، رحیم است، غفور است و ودود.

کرمش نامتناهی نعمتش بی‌پایان هیچ خواهنده از این در ورود بی مقصود

و مستمسک او نیز همین است که خدا خودش را به این صفات معرفی فرموده تا بندگان او بخواهند و او به آنها عطا کند.

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» [۱۰۷].

«و خدای شما فرمود که مرا (با خلوص دل) بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و آنانکه از دعا و عبادت من اعراض و سرکشی کنند زود با ذلت و خواری در دوزخ شوند».

بدیهی است که خداوند خُلف وعده نمی‌فرماید و دعاکننده به همین تمسک در خانه او

می‌رود و با یقین به اجابت، او را می‌خواند.

پس از این مقدمه نسبتاً طولانی شأن این بخش از دعای عرفه - که بر خدا به نعمتهایش تمسک می‌کند - معلوم می‌شود.

امام - علیه السلام - در این بخش از دعا، حمد و سپاس خدای را

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۲

بجا می‌آورد و بر اینکه: همچنانکه او را آفریده و نعمت بینایی و شنوایی به او عطا کرده و همچنانکه او را آفرید و خلقت او را مساوی و متناسب قرارداد و او را از راه رحمت به او مستوی الخلقه خلق کرد و حال آنکه از آفرینش او بی‌نیاز بود.

البته نعمت استواء خلقی و خلقی یکی از نعم بزرگ خداست که از آیات بزرگ و دلیل بر علم، حکمت و استواری خلقت است و علم تناسب الاعضاء - که علم شیرین و لطیفی است - متکفل بیان این جهت و بیان کننده دقایق و نکات بسیار عجیب است. بدیهی است با همه اطلاعی که بشر از تفصیلات تناسب اعضا و عنایتی که در آن به کار رفته پیدا کرده است ولی هنوز هم مجهولات بسیار و بسیار دارد. و مهمتر از این، مسأله ارتباط این اعضا با روح، روان و حقیقت انسانیت است.

و حاصل این است که: هرچه را انسان لازم داشته یا لازم بوده که به انسان عطا شود، عطا شده است. چنانکه سایر مخلوقات از حیوان و نبات و غیرهما همه در وجود خود کامل و تمام هستند و در آنها و در کل عالم، تناسب اعضا و تناسب اجزا مشهود است. چنانکه در قرآن مجید از قول حضرت موسی - علیه السلام - نقل فرموده است که در

پاسخ به سؤال فرعون از او که گفت:

«فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى

»پروردگار شما کیست؟»

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۳

حضرت موسی - علیه السلام - جواب داد:

«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى [۱۰۸].

«پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیز را عطا کرده و سپس او را هدایت نموده است (یا به هدایت تکوینی و یا به هدایت تکوینی و تشریحی)».

و چه نیکو و شیواست این اشعار توحیدی از مرحوم آیت‌الله والد - قدس سره - در بیان نظم و تناسب اعضای عالم:

خداوند قدیم فرد بیچون‌فرح بخشیده دلهای محزون  
چنان داده نگارش این جهان را که به هرگز نیاید زان گمان را  
از او عالم شده انسان منظم که نه در او زیاد و نه در او کم

### تربیت‌های ربوبی

امام شهید مانند اینکه مقدماتی و یا جوهی برای اجابت دعاهایش ذکر کند، تربیت‌های ربوبی را نسبت به خودش متذکر می‌شود:

«رَبِّ بَمَا بَرَأْتَنِي فَعَدَلْتَ فِطْرَتِي، رَبِّ بَمَا أَنْشَأْتَنِي فَاحْسَنْتَ صُورَتِي، رَبِّ بَمَا أَحْسَنْتَ إِلَيَّ وَفِي نَفْسِي عَافِيَتِي رَبِّ...».

چه نیکو و پرواز دهنده روح و نشاط‌انگیز است این جمله‌ها  
نیایش در عرفات، ص: ۱۵۴

و چه لذتبخش ضمیر است خدا را به مثل این کلمات خواندن و ستودن.  
حقیقت این است که ما هرگز از عهده شکر نعمت امامت، ولایت و هدایت ائمه -  
علیهم‌السلام- بر نخواهیم آمد؛ زیرا با این همه معارف که بخش بسیار گسترده آن در  
این دعا است. اگر به امامت آنها هدایت نمی‌شدیم هرگز به این معارف آشنا  
نمی‌گشتیم.

از رهگذر خاک سرکوی شما بود هر نافه که بر دست نسیم سحر افتاد  
امام - علیه‌السلام - عرض می‌کند:



«پروردگارم! به سبب این که مرا ایجاد کردی و فطرتم را معتدل و راست قرار دادی.  
 پروردگارم! به سبب این که مرا از عدم به وجود آوردی و صورتم را نیکو ساختی.  
 پروردگارم! به این که به من احسان کردی و عافیت نفسانی عطا فرمودی.  
 پروردگارم! به این که مرا نگهداری کردی و توفیق دادی.  
 پروردگارم! به این که انعام کردی بر من پس مرا هدایت نمودی.  
 پروردگارم! به این که مرا برگزیدی و از هر خیر به من عطا فرمودی.  
 نیایش در عرفات، ص: ۱۵۵

پروردگارم! به این که به من طعام دادی و سیرابم نمودی.  
 پروردگارم! به سبب این که مرا بی نیاز گردانیدی و ذخیره و سرمایه بخشیدی.  
 پروردگارم! به این که مرا یاری کردی و عزیز گردانیدی.  
 پروردگارم! به این که به من پوشش صافی (نرم و ملائم بودن بدن) پوشاندی و از صنع  
 و ساخته‌های خودت که کافی است بر من آسان کردی».  
 پس از این خطابه‌های جمیل و عرفان آموز که هر یک غذای روح و مقوی عقل است و  
 پس از بیان این امور و الطاف الهی و اعتراف به نعمتهای او و ناچیزی خود که از اسباب  
 استجاب دعاست، درخواستهای خود را ابتدا با درخواست صلوات بر محمد و آل  
 محمد صلوات الله عليهم اجمعین به عرض می‌رساند؛ زیرا صلوات بر محمد و آل  
 محمد عليهم الصلاة والسلام که دعایی مستجاب است و به بعض معانی آن دعا برای  
 عامه بشر خصوص امت آن حضرت و شخص دعا کننده است، موجب مستجاب شدن  
 سایر دعاهاست.

طبق صریح آیه کریمه:

«انَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [۱۰۹].

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۶

صلوات مأمور به است و وجوب فی الجملة آن و استحباب و رجحان مطلق و بسیار

مؤکد آن، ثابت و مسلم است و فضایل و فواید آن بسیار است و احادیث شریفه از طریق شیعه و سنی بر آن ترغیب دارند و در کیفیت آن بر صلوات بر «آل» نیز دستور فرموده‌اند و بدون صلوات بر پیغمبر و آل آن حضرت - علیهم السلام - در تشهد نماز، نماز ناقص و باطل است و حتی از صلوات بر پیغمبر بدون صلوات بر آل، نهی شده است و متأسفانه اهل سنت بر خلاف روایات خودشان و دستور پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - سیره خود را بر ترک صلوات بر آل قرار داده و در سخنان و نوشته‌ها «صلی الله علیه و سلم» بدون «وآله» می‌گویند (!) و با این روش و التزام زشت، دهن کجی به رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - می‌نمایند و از معاویه، بنی امیه و نصاب پیروی می‌کنند.

شما که می‌گویید اهل بیت - علیهم السلام - را دوست می‌دارید، دشمنی و عداوت ندارید و از آنها نیستید که می‌گفتند:

«سنی سنی نیست مگر آنکه کمی بغض اهل بیت را داشته باشد (!)».

چرا ملتزم به این شعارهای باطله و توهین آمیز به مقام رسالت و نبوت شده‌اید. چنانکه پس از قرائت قرآن مجید ملتزمند که:

«صدق الله العظيم» بگویند و از گفتن: «العی» با این که در قرآن

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۷

مجید «العی العظيم» [۱۱۰] است؛ چون نام علی - علیه السلام - هم علی است، ابا دارند.

و اگر این مردم که در اساس و باطنشان بغض اهل بیت - علیهم السلام - را دارند

می‌توانستند، اصلاً «العی» را از اسماء الله الحسنی حذف و ۲۱ از آیات را نیز از قرآن

حذف می‌نمودند، آیاتی مثل:

«وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» [۱۱۱].

«وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» [۱۱۲].

«وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» [۱۱۳].

«وَأَنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» [۱۱۴].

اینها که مصرّ به حفظ این شعائر ضد اهل بیت و عترت طاهره - علیهم السلام - هستند باید توجه داشته باشند که پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - به علی - علیه السلام - فرموده است:

«لَا يَحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ» [۱۱۵].

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۸

و دیگر اینکه: شخصیتی مثل جابر انصاری از اصحاب پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - می گفت:

«مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ إِلَّا بِبُغْضِهِمْ عَلِيًّا» [۱۱۶].

ما نبودیم که منافقین را بشناسیم مگر به دشمنی ایشان با علی علیه السلام -.

همچنین به این مسأله که بعضی اصحاب می گفتند:

«كُنَّا بَنُورَ أَوْلَادِنَا فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ

بِحُبِّ عَلِيٍّ».

باید توجه کنند که با این سیره‌ها و روشهای توهین آمیز و اصرار بر آن مسأله، طیب ولادت خود را باید بررسی نمایند.

به هر حال «صلوات» یکی از اذکار مهم است که فضیلت بسیار دارد و کتابها

بالخصوص درباره آن و معنای صلوات از خدا بر آنها و صورتهای گوناگون از صلوات که مأثور است و از گفتار بزرگان و بلغا به نظم و نثر نوشته شده است.

در بخشهای بعد باز هم در این زمینه سخن را اعاده می دهیم، در اینجا غرض همین

است که: صلوات بر پیغمبر و آل او - علیه السلام - ذکر و یاد خدا و رسول و اهل بیت -

علیهم السلام - است و دعا برای آنها و درخواست صلوات برای آنها از خداست.

بنابر تحقیقی که ما داریم و به آن اشاره کردیم، در عین حال که

نیایش در عرفات، ص: ۱۵۹

ادب، تعظیم و دعا موجب مزید ارتفاع درجات بلند آنهاست، دعا برای خود صلوات فرستنده و دیگران نیز هست چون هرچه بیشتر صلوات فرستاده شود مردم و خلق الله بیشتر به فیض می‌رسند، علاوه بر این جهات، موجب استجابت دعاهاى دیگر است که پس از صلوات خوانده می‌شود. چنانکه در روایات، قرب به این مضمون است که: «برای استجابت دعا متوسل به صلوات شوید و در اول، صلوات بفرستید؛ زیرا خداوند متعال کریمتر است و شأنش اجل از این است که دعای را مستجاب و دعای بعد از آن را مستجاب نفرماید» [۱۱۷].

باری پس از صلوات، دعا برای حوایج در این بخش شروع می‌شود؛ دعا برای طلب یاری بر سختیها و شداید روزگار، نجات از احوال دنیا و اندوه‌های آخرت، کفایت شرّ ظالمین و کفایت‌های دیگر، حراست و محافظت. و دعا برای اهل، مال و برکت در رزق و روزی و احساس ذلت و حقارت در پیش خود که موجب تواضع و فروتنی و بزرگ بودن در چشم مردم است. و دعا برای اینکه خداوند به واسطه گناهانش او را رسوا نسازد و سلب نعمت از او ننماید. و دعا و درخواست‌های دیگر که از آن جمله، درخواست این است که خدا او را به غیر خودش وانگذارد بخاطر اینکه: من بنده نیایش در عرفات، ص: ۱۶۰

توأم و تو مرا آفریدی نباید به حال خود واگذاری با این که من به خودی خودم اگر به خود واگذار شوم بیچاره و عاجز هستم؛ نه ضرری می‌توانم از خود دفع کنم و نه خیری را به سوی خود جلب نمایم.

پس باید مرا یا خودت در زیر بال عنایت، حمایت و هدایت خودت قرار دهی یا به کسی واگذاری که مرا مثل خودت به لطف و احسان، عطوفت و مهربانی و خیر و صلاحم پردازد. از من غایب نشود و از حالم بی‌خبر نماند. به آنچه برایم خیر است و سود من در آن است و به آنچه ضرر و زیان من در آن است عالم باشد و آن غیر از خودت کسی نیست چون همه تحت تربیت تو هستند.

مرا به غیر خودت به چه کسی وا می گذاری آیا به خویشاوندان و نزدیکانی که از من می برند یا به غیر اینها که با من به خشونت رفتار می کند یا به کسانی که مرا استضعاف می نمایند. به هر کس مرا وا گذاری و هر کس را بر من ولایت دهی اگر او تحت رعایت و حمایت خاص و تأیید تو نباشد، نمی تواند از من نگهداری نماید و خودش نیز مثل من محتاج به نگهدار است و نگهبانی مورد اعتماد و مصون از خطا و اشتباه نخواهد بود. پس خودت به من نظر عنایت داشته باش و مرا به خودم یا به غیری که از عمال اراده تو نباشد و در کنف حمایت او بودن مفهوم حمایت تو را نداشته باشد، وانگذار. نیایش در عرفات، ص: ۱۶۱

### ترس از غضب خداوند

مطلب دیگر که در این بخش از دعاست، ترس از غضب خداست که باید بنده خداشناس همیشه از غضب خدا در هراس باشد و مواظب رفتار خویش باشد. مبادا کاری از او سرزند که مستوجب غضب و خشم خدا شود که آسمان، زمین، همه و همه تاب تحمل آن را ندارند. چنانکه در دعای کمیل است که:

«وهذا مالا تقوم له السموات والارض»

غضب خدا مثل غضبهای دیگر بندگان که از سر احساسات تندروانه و کینه جویی های بی میزان و بی حد و حصر بر می خیزد نیست، غضب خدا، غضب حق است و اگر کسی طوری رفتار کند که گرفتار غضب خدا شود علامت این است که طغیان و گردنکشی او در مرحله ای بسیار خطرناک رسیده است.

گاهی انسان معصیتی را در شرایط خاصی به قول سنائی:

«بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا» مرتکب می شود و پس از آن هم پیش نفس خود، خود را خجل و شرمسار می بیند. آرزو می کند کاش آن گناه را مرتکب نشده و آن لکه ننگ- از هر قبیل گناهی که باشد- بر دامن او ننشسته بود. همان طوری که در

دعای ابو حمزه است:

«الهی لم اعصک حین عصیتک وانا بر بوبیتک جاحدٌ ولا بامرک مُستخفٌ ولا لعقوبتک متعرضٌ ولا لوعیدک متهاونٌ لکن خطیئهُ

نیایش در عرفات، ص: ۱۶۲

عرَضْتُ وَسَوَّكْتُ لِي نَفْسِي وَغَلَبَنِي هَوَايَ وَأَعَانَنِي عَلَيْهَا شِقْوَتِي وَغَرَّتَنِي سِرِّكَ الْمُرْخِي عَلَيَّ».

این گنهگار نه امر خدا را سبک می‌شمرده و نه خدایی خدا را منکر بوده و نه عقاب حق تعالی را کم می‌گرفته و نه از روی بی‌اعتنایی خود را در معرض آن قرار می‌داده و نه تهدید و توعید خدا را بر گناه، چیزی نمی‌شمرده است: بلکه با همه این جهات، طغیان غرایز و پیش‌آمد و غلبه شیطان و هوای نفس، او را منحرف می‌نماید که در عین حالی که سریره او سریره مؤمنین است، مرتکب گناه می‌شود.

بدیهی است این گونه گناهان را می‌توان گفت که موجب تحقق عذاب و مصداق:

«وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ» [۱۱۸] می‌گردد؛ زیرا هم صاحبش توبه می‌نماید و هم تا عمر دارد از آن عمل پشیمان است و استغفار می‌کند.

گاهی نیز به عکس است یعنی: شخص امر خدا را سبک می‌گیرد و به عذاب خدا اهمیّت نمی‌دهد و حالی دارد که دواعی الهی در بازداشتن او از گناه تأثیر ندارد. این گونه گناه است که ممکن است - یا در بعض موارد حتم است که - موجب غضب خدا شود.

نیایش در عرفات، ص: ۱۶۳

در احادیث، این دو حالت را چنین توضیح داده‌اند:

«انّ المؤمن لیری ذنبه كأنه صخره یخاف ان تقع علیه وان الکافر یری ذنبه كأنه ذباب مرّ علی انفه» [۱۱۹].

«کافر با خیال راحت معصیت می‌کند و پس از معصیت هم از جهت آن نگرانی ندارد».

عزیزان من! از غضب خدا باید بر حذر و در هراس بود و موجبات آن را که گناه است

فراهم نکرد.

در روایت است که: «خداوند متعال سه چیز را در سه چیز پنهان کرده است؛ رضای خود را در اطاعت از او و اعمال صالحه.

پس هیچ عمل صالحی را نباید کم و حقیر شمرد، شاید همان موجب حصول رضای او باشد. خشم و سخط خود را در گناه و معصیت پنهان فرموده است. پس هیچ گناهی را نباید کوچک شمرد مبادا که غضب خدا با همان فراهم شود، و دوستان و اولیای خود را در بند گانش. پس هیچ کس (از مؤمنین) را نباید حقیر گرفت و به او بی احترامی کرد شاید همان کس ولی و دوست خدا باشد».

ای بسا غبنا که اندر حشر خواهد بود از آنک هست ناقد بس بصیر و نقدها بس کم عیار  
نیایش در عرفات، ص: ۱۶۴

باش تا کل بینی آنان را که امروزند جزء باش تا گل بینی آنان را که امروزند خار  
همچنین باید با مثل کظم غیظ و فرو خوردن خشم، از تحقق خشم خدا جلوگیری  
نماید. چنانکه شاعر گفته است (والعهده علیه):

گفت موسی را یکی هشیار سرچيست در گیتی ز جمله صعب تر  
گفت ای جان صعب تر خشم خدا که از آن دوزخ همی لرزد چوما  
گفت از خشم خدا چبود امان گفت کظم غیظ خود اندر جهان  
من ندیدم در جهان جستجو هیچ اهلیت به از خلق نکو

با توجه به اهمیت غضب خدا و این که اگر انسان مورد غضب او نباشد، غضب دیگر  
قابل اعتنا نیست در این دعا عرض میکند:

«الهی فلا تُحِلِّ عَلَیَّ غَضَبَكَ فَإِن لَّمْ تَكُنْ غَضِبْتَ عَلَیَّ فَلَا ابَالِی سِوَاكَ».

«خدای من! بر من غضب خودت را لازم مفرما پس اگر تو غضب نکنی بر من، باکی از  
سوی تو ندارم».

که باید نجات را از غضب خدا خواست اگرچه با غضب همگان فراهم شود.  
«سُبْحَانَكَ غَيْرَ أَنَّ عَافِيَتَكَ أَوْسَعُ لِي».

شاید معنی این کلام این باشد که: «منزهی تو و تو را تنزیه و

نیایش در عرفات، ص: ۱۶۵

تسبیح می گویم ولی عافیت تو که از غضب دیگران هم مصونم بداری، وسعتش بیشتر است».

و سپس عرض می کند:

«فَأَسْأَلُكَ يَا رَبُّ نُورَ وَجْهِكَ الَّذِي اشْرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ وَالسَّمَاوَاتُ وَكُشِفَتْ (وَأَنْكَشِفَتْ خ ل) بِهِ الظُّلُمَاتُ وَصَلِحَ بِهِ أَمْرُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ أَنْ تُمِيتَنِي عَلَى غَضَبِكَ وَلَا تُنَزِلْ بِي سَخَطَكَ لَكَ الْعُتْبَى لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى قَبْلَ ذَلِكَ».

از خدا می خواهد و سؤال می کند به نور وجه او که شاید چنانکه در تفسیر: «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ» گفته شده است، مراد از وجه، ذات ذی الجلال باشد. و محتمل است به ظهور علم و قدرت ذات باریتعالی که از برای آن زمین و آسمانها منور و روشن گردیده و تاریکیها به آن برطرف و زدوده شده است، اشاره باشد و هم به آن نور که امر اولین و آخرین به آن اصلاح گردیده است که محتمل است مراد از آن نور، پیغمبر اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - باشد و محتمل است مراد، کل عالم خلقت به اعتبار فعل الهی و آفرینش و خلقت باشد.

هریک از این وجوه به ملاحظه‌ای خلاف ظاهر عبارت دعاست. کما اینکه احتمال این که مراد از «نور» فیض وجود هستی و مراد از «ظلمات»، ظلمات عدم اشیا است نیز، احتمالی است که از دعا استظهار نمی شود.

نیایش در عرفات، ص: ۱۶۶

و حق این است که در این گونه جمله‌های ادعیه، احادیث و اخبار که در بین دعاها و روایت ظاهر الدلاله، مثل آیات متشابهه می باشند در بین آیات محکمه، اظهار نظر قطعی



در تعیین مراد و تأویل ظاهر آنها به بعض مسالک و آرا- چنانکه دأب صوفیه و بعض فلاسفه است- صحیح نیست و مأمون از خطا و اشتباه نمی‌باشد.

اگر دعاها یا روایاتی که ظاهر الدلاله باشند این دسته از دعاها و روایات را تفسیر و معنی نمایند، آن روایات، مرجع و معتبر است و الا احتمال هر معنایی مادام که لفظ عرفاً ظاهر در آن نباشد و به خودی خود آن معنی را افاده ننماید، معتبر نیست و از عالم احتمال تجاوز نخواهد نمود.

به هر حال در این جمله از دعا که معنایش بر خود امام- علیه‌السلام- روشن بوده است از خدا به این نور موصوف به این صفات، سؤال و درخواست نموده است که مرا در حالی که بر من غضبناک باشی نمیران و خشم خودت را بر من نازل نفرمایی:

«لَكَ الْعُتْبَى لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَا قَبْلَ ذَلِكَ»

از برای توست استرضا، و طلب عفو من، از برای توست مسألت عفو و رضا از من، تاراضی شوی از من پیش از آنکه در حال غضب بر من بمیرم.

نیایش در عرفات، ص: ۱۶۷

### بخش پنجم: حرم رحمت

#### اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۱۶۹

#### حرم رحمت

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبُّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ وَالْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (الِی قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَام) وَأَنْ أَعْدَنَّعَمَكَ وَمَنَّكَ وَكَرَّائِمٍ مِّنْحَكَ لَا أَحْصِيهَا».

در این بخش که از اقرار به وحدانیت و یکتایی خدا به این وصف که صاحب بلد حرام

- (مکّه مکرمه) و مشعر الحرام و بیت عتیق (کعبه معظمه) است شروع می‌گردد و با این توصیف از مکّه، مشعر و خانه، تعظیم و تجلیل می‌شود، مطالب و معارف بسیار بیان شده است که معرفت آنها در کمال روح و آرامش جان و تربیت انسان و رشد قوای فکری و ایمانی، بسیار مؤثر و آموزنده و در عین حال لذتبخش و روح‌پرور است. همه صدای آشنایی با خدا و اعلام آشنایی با او و بیان نعمتها و تربیتهای کامله اوست. خدا را به اوصافی توصیف می‌نماید که به برخی از آنها اشاره می‌شود:
- با حکمتش، از گناهان بزرگ عفو می‌فرماید.
  - با فضلش، نعمتها را تمام و کامل می‌کند.
- نیایش در عرفات، ص: ۱۷۰
- با کرمش، بسیار عطا می‌کند.
  - در شدت و سختی ذخیره است.
  - در تنهایی مصاحب و همدم است.
  - ولی نعمت و نازل کننده تورات، انجیل، زبور، فرقان، (که مراد یا تمام قرآن کریم است یا تنها سوره فرقان است)، کهیصص، طه و یس و القرآن الحکیم است.
  - کهف و پناهگاه است هرگاه که راهها با همه وسعت بر انسان بسته شود و از سلوک آنها عاجز گردد و زمین با آن گستردگی بر او تنگ شود که اگر رحمتش نباشد شخص از اهل هلاک خواهد بود.
  - لغزش را اقاله مینماید و می‌پوشاند که اگر پوشش او نباشد بنده از رسوا شدگان خواهد بود.
  - او مؤید بنده است به نصرت او بر اعدا و دشمنان که اگر نصرت او نباشد او در زمره مغلوبین قرار می‌گرفت.
  - رفعت و بلندی مقام به او مختص است و اولیای او به عزت او عزیز و عزتمندند.
  - سران و زورمندان، طوق ذلت و خوف او را بر گردن دارند و همه از سطوت و قهر او

بیمناکند.

- به خیانت چشمها، راز دلها و آینده و غیب آگاه و عالم است.
  - کسی است که جز خودش کسی از هویت ذات و حقیقت او آگاه نیست.
- نیایش در عرفات، ص: ۱۷۱
- بادهای بشارت دهنده رحمت را او می فرستد.
  - ابتدا کننده و ابداع کننده و بی شبیه و نظیر است.
  - دائم و بی پایان است.
  - با این که بنده کمتر شکر نعمتهای او را بجا می آورد، او را محروم نمی کند.
  - و هر چند گناه بنده بزرگ باشد او را رسوا نمی سازد.
  - با این که بنده را در حال معصیت می بیند، او را بدان مشهور نمی سازد و از عنایتش در خردی، صغر، سالمندی و کبر او، او را محروم نمی نماید.
  - الطاف و احسانهای بیرون از حد احصا و شمارش است و نعمتهایش پاداش داده نمی شود؛ چون پاداش دهنده نمی تواند حق پاداش آن را ادا کند و بیرون از قدرت او است و او از گرفتن پاداش بی نیاز است و از این که از کسی سود و نفعی به او برسد منزّه است.
  - با ما خیر و احسان می کند و ما به بدی و عصیان با او معارضه می نماییم.
  - بنده را به ایمان هدایت می کند پیش از آنکه شکر امتنان را بشناسد.
  - بیماری را که او را بخواند شفا می دهد و برهنه‌ای را که او را بخواند می پوشاند.
  - آن را که در حال گرسنگی و تشنگی او را بخواند، سیر و
- نیایش در عرفات، ص: ۱۷۲
- سیراب می سازد.
  - ذیلی را که او را بخواند عزیز می گرداند.
  - نادان را دانا و شناسا می فرماید.

- تنها را از تنهایی و غایب را از غربت نجات می‌دهد.
- حوایج را پیش از آن که بنده از او بخواهد بر می‌آورد.
- دعا را مستجاب می‌سازد و عیوب را می‌پوشاند. گناهان را می‌آمرزد و به مطلوب می‌رساند.

نیایش در عرفات ؛ ص ۱۷۲

اگر هر کس بخواهد نعمتهای او را بشمارد از عهده بر نمی‌آید و نمی‌تواند احصا کند. اینها و تعدادی دیگر از نعمتها، صفات و اسماء الحسنایی که در این بخش یاد شده‌اند تکرارشان، خواندنشان، تأمل و اندیشه در آنها، موجب مزید معرفت و توجه به مبدأ، قوت قلب و اطمینان، آرامش روح و نشاط، خوش بینی و بلوغ ایمانی و رشد فکری می‌شود.

امام - علیه السلام - بیشتر این اسماء، صفات و نعمتها را با ادوات خطاب، و نیازمندیها و فقرها را با ضمیر نفس و متکلم بیان فرموده است.

واضح است آنچه ما می‌نگاریم به عنوان استفاده از کلام آن حضرت، هرگز برای رساندن مراد امام - علیه السلام - رسا نیست؛ چون بیان ما و خصوص، این فقیر کم مایه در رساندن مقاصد

نیایش در عرفات، ص: ۱۷۳

خودمان قصور دارد تا چه رسد در بیان مرادات عالی و عرفانی امام - علیه السلام - که استفاده هر کس از آن به مقدار فهم و احاطه علمی و بصیرت و معرفت او می‌باشد. مع ذلک باید در هر جمله و هر بند دعا تفکر کرد و قدر این معارف و منابع دعایی معرفت و تربیت را دانست.

باید خدا را چنانکه این بزرگواران توصیف کرده و خوانده‌اند توصیف کنیم و بخوانیم و هرچه بتوانیم در توصیف خدا و دعا و مناجات با باریتعالی، مکتب توقیفی بودن این

امور را رعایت کرده و با اصطلاحات قرآنی گرفته شده از پیغمبر و ائمه طاهرین علیهم صلوات الله در این مسائل سخن بگوییم و خصوصاً از اصطلاحات مصنوعه و مختصه به اتباع فلاسفه یونان و مدعیان دروغین عرفان، شعرا و متصوفه پرهیز کنیم. مبادا خدا را به اسمایی که یا نامفهوم و یا اصطلاح خاص فرقه‌ای و یا متضمن شرک، اتحاد و حلول امور باطل دیگر باشد بخوانیم.

روش خداشناسی و تعلیم معرفت همان است که انبیا و پیغمبران که مبعوث به دعوت همگان از خواص و عوام بوده‌اند داشته‌اند. به جای یک عمر خواندن بعض کتابهای فلسفی یا عرفانی - که پر است از مطالبی که ما هرگز مکلف به بحث و غور در آنها نیستیم بلکه در بسیاری از آنها مأمور به ترک بحث و کاوش نیایش در عرفات، ص: ۱۷۴

می‌باشیم - باید همین کتاب خلقت و آفرینش را خواند. و همانطور که قرآن فرموده تفکر در خلق آسمان و زمین و اختلاف شب و روز و غیرها نمود و از مطالعه آیات آفاقیه و انفسیه در تکمیل معرفت کمک گرفت.

راهی که همه مردم از چوپان که در بیابان به چرانیدن گوسفند مشغول است تا بزرگترین دانشمندان انسان‌شناس، حیوان‌شناس، کیهان‌شناس و ... با آن به خدا می‌رسند و بر معرفت خود می‌افزایند.

راهی که به عدد نفوس خلایق و شمار کاینات زمینی و آسمانی است:

«عدد الطرق الی الله بعدد نفوس الخلائق»

«راهی که به عدد کلمات خدا امکان احصای آن نیست»

قال الله تعالى «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَكَوْ جُنًّا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» [۱۲۰].

«(ای رسول ما به امت) بگو که اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود پیش از آنکه کلمات الهی به آخر رسد دریا خشک خواهد شد، هر چند دریایی

دیگر باز ضمیمه آن کنند».

وقال عز شأنه:

«وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ

نیایش در عرفات، ص: ۱۷۵

أَبْحُرٍ مَانَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ» [۱۲۱] «و اگر هر درخت روی زمین قلم شود و آب دریا به اضافه هفت دریای دیگر مرگب گردد، باز نگارش کلمات خدا ناتمام بماند».

راههایی که از عدد برگ درختان سبز که هر ورقش دفتری است معرفت کردگار بیشتر است.

راهی که از میلیاردها و میلیاردها و صد بلیون سلولهای اندام که هر یک از میلیاردها انسان، حیوان، جنبه و غیره بیشتر است.

راهی است که فطرتهای پاک، آن را پذیرفته و می پذیرند.

راهی است که پیغمبران خدا در هدایت مردم به خدا از آن راه موفق بوده و میلیاردها

امت مؤمن به خدا به وجود آمده که هرگز باتبلیغ مکتبهای فلسفی و سخنان ضد و

نقیض و پیچیده فلاسفه، یک هزارم آن موفقیت قابل حصول نبود، زبان فیلسوف نه

امت خداشناس ساخته و نه جامعه موحد به وجود آورده است. اما زبان انبیا که قویترین،

محکمترین و نافذترین آنها زبان قرآن مجید و زبان رسالت حضرت خاتم الانبیاء - صلی

اللّه علیه و آله وسلم - و اوصیای آن حضرت است، زبانی است که چنین امت پایدار و

مقاومی به وجود آورده که چهارده قرن است در برابر هزاران

نیایش در عرفات، ص: ۱۷۶

طوفان حوادث، توطئه و هجومهای وحشتناک و قتل عامها، همچنان پایدار و پابرجا

مانده و روز بروز بر توسعه و عظمت آن افزوده می شود.

اگر تمام فلاسفه اولین و آخرین یونانیون و اسلامیون و همه یکدل و یکزبان با زبان

فلسفی خود بخواهند امتی به مراتب کوچکتر و کوچکتر از آن به وجود بیاورند،

خودشان هم از آن اظهار عجز می‌نمایند و می‌دانند که آن استدلال‌ات و زبانها، ایمان‌ساز و تعهد آفرین نیست و اگر در حدودی مؤثر و فعال باشد از مرز وجود خود فیلسوف تجاوز نمی‌کند، داستانی که از ابوعلی سینا و شاگردش بهمنیار نقل شده است ارائه دهنده همین حقیقت است.

تبلیغ به لسان وحی و زبان کسی که انسان را آفریده و از همه اوضاع درونی و روحی او آگاه است اثرش عام و جمعی است. البته در این میان هستند افرادی که بهانه‌جو هستند و به فرموده قرآن کریم: مرده‌دل و میت می‌باشند و می‌خواهند خودسرانه عمل کنند و هرچه آنها را بخواهند از ظاهر حیات دنیا به باطن آن متوجه سازند توجه نمی‌کنند و چشم خود را می‌بندند. و گاه هم با القای شبه‌ها و شکوک - که بسا بسیاری از آنها هم از مکتب فلاسفه سوفسطائیه و غیر ایشان گرفته شده باشد - با حقایق معارضه می‌نمایند. دعوت انبیا برای این گروه اتمام حجت است و مقصد اصلی، ایمان آنها نیست. چنانکه در قرآن مجید است:

نیایش در عرفات، ص: ۱۷۷

«لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنَةٍ» [۱۲۲]

و:

«لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ» [۱۲۳].

مقصود قطع عذر است. دعوت انبیا و انذار آنها برای کسب نتیجه مثبت، مختص به

کسانی است که فطریشان زنده است، چنانکه می‌فرماید:

«لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» [۱۲۴].

«تا هر که زنده (دل) است او را به آیاتش پند دهد و بر کافران (به اتمام حجت) وعده

عذاب، حتم و لازم گردد».

«أَنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ...» [۱۲۵].

«تو آنان را بترسانی و اندرز کنی که پیرو آیات قرآن شده و از (قهر) خدای مهربان به

خلوت می‌ترسند...».

حاصل این است که: سلوک مسلک خداشناسی به غیر از این راههای واضح قرآنی و لسان وحی و نبوت و ولایت که راههایی عام و بر اساس منطق، مقبول همه اذهان است از راه دیگر برای هدایت جمعی بشر مفید نیست. و راههای دیگر از خطر انحراف و نیایش در عرفات، ص: ۱۷۸

افتادن در مسیرهای دور و دراز و عمر بر باد ده، مصون نمی‌باشد و اگر شخص منحرف شد حتماً مسؤول انحراف خود خواهد بود و معذور نیست هر کس که باشد و در هر مرتبه‌ای از فلسفه و به اصطلاح عرفان قرار گرفته باشد.

من آنچه شرط بلاغ است با تو برگفتم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال نیایش در عرفات، ص: ۱۷۹

## بخش ششم: زبان حال بندگان

### اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۱۸۱

### زبان حال بندگان

«یا مولای اَنْتَ الْاَذی مَنَّتَ اَنْتَ الْاَذی اَنْعَمْتَ (الی قوله علیه السلام) وَاَنْ تَعْفُ عَنِّی فَبِحِلْمِکَ وَجُودِکَ وَکَرَمِکَ».

به این بخش از این لحاظ توجه می‌کنیم که متضمن بیان بعضی شؤون الوهیت و ربوبیت خداوند متعال و بعضی حالات فقر و احتیاج بنده به او و عرض ذلت، حقارت و ضراعت به درگاه خداوند قادر قاهر بی‌نیاز و تذکار نعمتهای خدای رب العالمین بی‌نیاز، به این بنده محتاج است؛ تا حدی که به او هرچه لازم بوده و لازم داشته عطا کرده و تا



درجه‌ای به او لیاقت داده که بتواند باذن‌الله تعالی در عالم تکوین، تصرف نماید و عامل مشیت‌الله و اراده‌الله گردد و به شنوایی الهی بشنود به بینایی حق ببیند و به گویایی خدا بگوید.

زبانش زبان حق، دستش دست حق، و چشمش چشم حق شود و مصداق این گردد:

«وما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی» [۱۲۶]

نیایش در عرفات، ص: ۱۸۲

در عین حالی که مخلوق است بدون ادعای کفرآمیز حلول و اتحاد، از او کارهای خدایی صادر شود.

در حدیث قدسی است که:

«ما يتقرب الی عبد بشیء احب الی مما افترضته علیه و انه لیتقرب الی بالنوافل حتی احبّه

فاذا احبته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به ان

دعانی احبته و ان سألنی اعطيته».

«نزدیک نمی‌شود به من بنده من به چیزی که محبوبتر باشد به سوی من از آنچه بر او

فرض و واجب کرده‌ام. و همانا بنده من به سبب انجام نوافل، به من نزدیکی و تقرب

حاصل می‌کند تا او را دوست بدارم. پس وقتی او را دوست داشتم من گوش او

می‌شوم که به وسیله آن می‌شنود، و دیده او می‌شوم که به توسط او می‌بیند، و زبان او

می‌شوم که به واسطه او سخن می‌گوید. اگر بخواند مرا اجابت می‌کنم او را و اگر از

من سؤال کند به او عطا می‌کنم».

این همان مثل «حدید محمّاه» است که شاعر می‌گوید:

گوید آتش این به آهن تو منم من تو لیکن تو توئی و من منم

ذات ما باشد زیکدیگر جدافعل ما فعلی است واحد بی دوتا

چونکه خود را در اطاعت سوختی آتش قربم به دل افروختی

اکنون این بندهای دعا را که در آن تفضّلات و انعامات الهی را

نیایش در عرفات، ص: ۱۸۳

بر بندگان بر می شمارد به دقت بخوانید.

«یا مَوْلایَ اَنْتَ الْاَلَدی مَنَّتَ...؛ ای آقای من! تو آن کسی هستی که مَنّت فرمودی: یعنی

خیر بسیار دادی.

- تو آن کسی هستی که نعمت دادی.

- تو آن کسی هستی که احسان کردی.

- تو آن کسی هستی که زیبا و جمیل آفریدی.

- تویی آنکه فضل و زیادتی دادی.

- تویی آنکه کامل کردی.

- تویی آنکه روزی دادی.

- تویی آنکه توفیق دادی.

- تویی آنکه عطا کردی.

- تویی آنکه بی نیاز گردانیدی.

- تویی آنکه مال و سرمایه بخشیدی.

- تویی آنکه جاه و منزل دادی.

- تویی آنکه کفایت کردی.

- تویی آنکه هدایت فرمودی.

- تویی آنکه نگهداشتی.

- تویی آنکه پوشاندی.

- تویی آنکه آمرزیدی.

- تویی آنکه اقاله کردی و از گناه گذشتی.

نیایش در عرفات، ص: ۱۸۴

- تویی آنکه قدرت دادی.

- تویی آنکه عزیز گردانیدی.
  - تویی آنکه کمک و یاری فرمودی.
  - تویی آنکه اعانت کردی.
  - تویی آنکه تأیید کردی.
  - تویی آنکه یاری کردی.
  - تویی آنکه شفا دادی.
  - تویی آنکه عافیت بخشیدی.
  - تو آن کسی هستی که اکرام کردی و گرامی داشتی.
  - مقدس و بلند مرتبه‌ای تو، از برای توست حمد و سپاس دائم و شکر جاودان».
- در این بندها- چنانکه می‌خوانیم- دعا کننده به این همه لطف، احسان و انعام خدا به بندگانش اعتراف می‌نماید و آنها را بر می‌شمارد و تفصیل می‌دهد که از آنها غافل نشود و خدا را در تمام این احوال که مشمول لطف، عنایت، رحمانیت و رحیمیت اوست فراموش ننماید.
- در هر یک از این بندها با یکی یا بیشتر از صفات و اسماء الحسنی تجدید شناسایی نموده، معرفت خود را تازه و نو می‌کند.
- به طور فهرست- برای اینکه ابعاد گوناگون این دعا و جمله‌های آن معلوم شود- برخی از اسماء الحسنی را که بیشتر، از
- نیایش در عرفات، ص: ۱۸۵
- اسمایی است که از جهت صدور فعل خاصی بر خدا اطلاق شده است یاد آور می‌شویم و به این کیفیت بیان می‌کنیم:
- «اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى ذُو الْمَنِّ وَالْإِنْعَامِ وَالْإِحْسَانِ وَهُوَ الْجَمِيلُ الْمَفْضُلُ، الْمَكْمَلُ، الرَّزَاقُ، الْمَوْفِقُ الْمَعْطَى وَالْمَغْنَى وَالْمَقْنَى وَالْأَوَى وَالْكَافَى وَالْهَادِي الْعَاصِمُ، السُّتَارُ، الْغَفَّارُ، الْمَقِيلُ، الْعَزِيزُ، الْمَعِينُ، الْمُؤَيِّدُ، النَّاصِرُ، الشَّافِي الْمَعْفَى، الْمَكْرَمُ، الْمُتَعَالَى».

اطلاق این اسماء - که همه اسماء الحسنی است - بر خداوند متعال به ملاحظه صدور افعالی است که در این بندهای دعا به آنها اشاره شده است.

از سوی دیگر در این بخش، بندهایی را که مربوط به بنده و اعتراف به سوء رفتار او در مقام عبودیت و اطاعت خدا و درخواست عفو و بخشش است می خوانیم و عرض می کنیم:

«ثُمَّ اَنَا يَا اَللهِ الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِي فَاغْفِرْهَا لِي اَنَا الَّذِي اسَاْتُ...».

«تو آنچنانی با آن اوصاف جمال و کمال و با آنهمه لطف و عنایت به بندگان. اما خدایا!

منم که معترف به گناهانم می باشم پس مرا بیامرز»

- منم آنکه بد کردم، منم آنکه مرتکب خطا شدم.

- منم آنکه همت بر انجام معصیت گماشتم، منم آنکه به راه جهالت و نادانی رفتم.

- منم آنکه غفلت کردم، منم آنکه سهو نمودم.

- منم که به خود یا به غیر تو اعتماد کردم، منم آنکه به عمد، راه

نیایش در عرفات، ص: ۱۸۶

تو را ترک کردم.

- منم که وعده دادم، منم که خلف وعده کرده به آن عمل نکردم.

- منم که عهد خود را شکستم، منم که اقرار کردم.

- منم که اعتراف دارم به نعمت تو بر من و نزد من و با گناه به سوی تو باز می گردم.

پس بیامرز گناهانم را ای کسی که گناه بندگان به او زیان نرساند و بی نیاز از طاعت

ایشان است و هم اوست که هرکس را که عمل صالحی کند، او به کمک و رحمتش

توفیق بر آن عمل داده است.

«فَلَيْكَ اَلْحَمْدُ اَللهِ وَسَيِّدِي»

«از برای توست حمد و سپاس، خدای من و آقای من!».

از این جمله ها پس از آنکه خدا را به اوصاف و اسماء حسنایش به وسیله جمله های

مربوط به معرفه الله شناختیم خود را می‌شناسیم و موضع و موقعیت خود را در برابر خدا و این همه نعمتها زیر نظر قرار می‌دهیم این خودشناسی اگر برای انسان خداشناس حاصل شود، اساس کمال، سیر و ترقی به سوی ملکوت اعلی و قرب باریتعالی است. در این سیر آگاهانه انسان متوجه است که همه توفیقات و خیرات، همه نعمتها و هرچه دارد همه از اوست و باید از او مدد بخواهد و او را بپرستد غیر از او همه به او محتاج و نیازمندند و او ستار العیوب و غفار الذنوب است.

ای مرهم سینه‌ها به صد غمخواری از ما همه ذلت و زتو غفاری رسوای دو عالم به یقین خواهم بود گر پرده لطفت نکند ستاری در دنبال این اعترافات باز به برخورد عاصیانه عبد با اوامر و نواهی خدا ابراز، اعتراف و اقرار می‌شود و در واقع با این اقرار از آن سوء برخورد به درگاه خدا عذرخواه می‌شویم:

«الهی امرتني فَعَصَيْتُكَ وَنَهَيْتَنِي فَأَرْتَكِبُ نَهْيَكَ فَاصْبَحْتُ لِذَابِرَائِهِ لِي فَأَعْتَذِرُ...».

«خدای من! تو امر کردی به من پس من (به جای اطاعت) تو را معصیت کردم و مرا (از کارهای زشت) نهی کردی، من نهی تو را مرتکب شدم.

پس صبح کردم در حالی که نه صاحب برائتی است از برای من تا اعتذار بجویم و نه صاحب قوه و نیرویم تا با آن نصرت جویم. پس به چه چیز (و با چه رویی) به تو توجه کنم و و تو را قبله دعای خود قرار دهم.

آیا به گوش و چشم یا به زبان یا به دستم یا به پایم؟ آیا همه اینها نعمتهای تو نیست که نزد من است و به همه تو را معصیت کرده‌ام.

ای آقای من! از برای تو حجت و راه است بر من (که من محکومم و هیچ حجت و عذری ندارم).

«يَا مَنْ سَتَرَنِي مِنَ الْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ أَنْ يَزْجُرُونِي...».

«ای کسی که مرا پنهان کردی از پدران و مادران (وعیب مرا از آنها پوشاندی) تا مرا

نرنجانند و آزار ندهند. و از خویشان و عشایر و برادران تا این که سرزنش نمایند. و از زورمندان و سلاطین تا اینکه مرا عقب

نیایش در عرفات، ص: ۱۸۸

نمایند. و اگر مطلع می‌شدند ای آقای من! بر آنچه تو اطلاع داری از من، مرا مهلت نمی‌دادند و ترک می‌کردند و از من می‌بریدند».

سپس عرض خضوع، ذلت و مسکنت به درگاه الهی می‌نماید و به علم یقینی خود بر اینکه خدا از او از کارهای بزرگ سؤال می‌نماید، تأکید می‌کند که شاید در آن اشاره به این باشد که غیر عظام و امور بزرگ، مورد سؤال قرار نمی‌گیرد. یا اگر مورد سؤال قرار بگیرد سختگیری در حساب و گرفتن جواب سؤال نمی‌شود.

یا اینکه سؤال از کل آنها و از همه کس حتمی نیست و از بعض آنها یا بعض اشخاص عفو می‌شود. به خلاف امور بزرگ که اگر بدون توبه و تدارک بمیرد از او سؤال می‌شود.

و در این بندها عدل الهی را متذکر می‌شود که به هر صورت با بنده معامله کند جای سؤال و ایرادی نیست؛ اگر او را عذب کند به گناهان اوست و اگر عفو فرماید به حلم، جود و کرم خود با او رفتار کرده است که او حاکم عادل است که ستم نمی‌کند. و اگر به عدل با بنده گنهکار عمل کند موجب هلاکت او می‌شود لذا دعا می‌کنیم:

«ربنا عاملنا بفضلک ولا تعاملنا بعدلک»

و در مقام جلب عنایات و تفضل او به خودمان می‌گوییم:

«یا کریم یا قدیم الاحسان و یا غفار و یا جواد»

و به اسم العادل در هنگام دعا بر ظالم پناه می‌بریم.

نیایش در عرفات، ص: ۱۸۹

**بخش هفتم: سلامت دین**

## اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۱

«لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين» (الى قوله عليه السلام) وَاَسْعِدْنَا بِطَاعَتِكَ  
سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ».

این بخش متضمن دوازده «لا اله الا انت» و اقرار به وحدانیت و یگانگی خدا و تنزیه و تقدیس او از شرک و هر نقص دیگر است.

بعلاوه این دعا در بعض موارد دیگر نیز متضمن این کلمه می باشد.

گرچه مشهورترین و فاضلترین کلمه در مقام اقرار به عقیده توحید همان تهلیل (لا اله الا الله) است که به کلمه «توحید» مشهور و معروف شده است و روایات در فضل آن بسیار است.

در حدیث است که: «هر کس روزی صد مرتبه «لا اله الا الله» بگوید از همه کس

ثوابش بیشتر است مگر آن کسی که بیشتر گفته باشد» [۱۲۷].

و حدیث سلسله الذهب معروف و مشهور است و از احادیث

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۲

قدسیه است؛ زیرا امام رضا علیه الصلاة والسلام آن را روایت فرموده است از پدر

بزرگوارش از پدران بزرگوارشان از پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - از جبرئیل از

خداوند متعال که فرمود:

«لا اله الا الله حصنى فمن دخل حصنى امن من عذابي» [۱۲۸].

ولی در اقرار به توحید صیغه‌های دیگری مثل:

«لا اله الا هو الحي القيوم ولا اله الا هو ولا اله الا انت»

نیز کافی است و سر تکرار آن در اینجا مثل ترغیب به تکرار کلمه توحید همیشه و در

همه روز اثری است که از تکرار این اقرار در نفس حاصل می‌شود، و خصوصاً با حضور قلب و توجه به معنی موجب می‌شود که انسان همواره خود را در حال حضور ببیند تا همان طور که خودش پنهان و غایب از خدا نیست خدا را از خودش پنهان و غایب نداند و او را به مشاهده قلبی ببیند.

اجمالاً فواید تکرار اذکار و استمرار بر آن بسیار است؛ برای زبان چه اشتغالی بهتر از اشتغال به ذکر خدا مثل تهلیل، تسبیح، تحمید، تکبیر، صلوات، مناجات، دعا و قرائت قرآن است.

بدیهی است روح این اذکار، ذکر قلبی است خصوصاً در هنگامی که انسان باید تکلیفی از تکالیف الهیه را از فعل واجبات یا ترک محرمات انجام دهد، در این حال یاد خدا موجب ترغیب و

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۳

تشویق بر اطاعت و ترک معصیت می‌شود و لذا در بعض تفاسیر این جمله از آیه سوره عنکبوت که می‌فرماید: «وَلذِكرِ اللّٰهِ اَكْبَرُ» را تفسیر به یاد خدا در مثل این حالات نموده‌اند؛ چون یاد خدا موجب بینش، تنبّه و جهش فطرت و بیداری ضمیر می‌شود. چنانکه در سوره اعراف می‌فرماید:

«انّ الذّٰی ن اتَّقُوا اِذَا مَسَّهُمْ طَآئِفٌ مِّنَ الشَّيْطٰنِ تَذَكَّرُوْا فَاذٰهُمْ مُبْصِرُوْنَ» [۱۲۹].

که ترجمه ظاهر آن این است که:

«البته آنهایی که پرهیزکارند وقتی که آنها را خاطره‌ای و انگیزه‌ای از شیطان مس کند و به باطن آنها خطور کند متذکر می‌گردند و به یاد خدا می‌افتند پس ناگاه بینش و بصیرت یافتگانند».

یعنی فوراً با ذکر و یاد خدا باطن شیطانی آنها رحمانی می‌شود. علی هذا آثار ذکر خفی و قلبی بسیار و عمده است ولی نباید به آن اکتفا کرد چون اولاً: از لحاظ اینکه حکم به اسلام و ایمان در شرع، توقف بر اقرار به لسان دارد و این اقرار و اعتراف واجب است و



بدون آن حکم به اسلام کسی نخواهد شد. و اصولاً الزام به انجام برنامه‌های شرعی مثل نماز، روزه، حج و غیره متضمن این اقرار و اعتراف است و اگر کسی ذکر قلبی را سبب بی‌نیازی از این

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۴

برنامه‌های عبادی بدانند این کفر مسلم و موجب خروج از دین یا بقای عدم ورود در دین است.

پس حتماً ذکر لسانی نیز- همین طور که در این دعا و سایر ادعیه است- لازم است و آثار و برکات آن بسیار است و از جمله موجب اعلان کلمه حق و آشکار شدن اسلام و توحید می‌شود.

و به قول فخر رازی که در جهر به «بسم‌الله» و بلند گفتن آن که تأسی به علی بن ابی طالب- علیه‌السلام- را اختیار نموده و می‌گوید:

«من اقتدی فی دینه بعلی بن ابی طالب فقد اهتدی» [۱۳۰].

«هرکس در دین خود به علی علیه‌السلام- اقتدا نماید هدایت یافته است».

می‌گوید: بسم‌الله را بلند گفتن برای کسی که به آن افتخار داشته باشد در شرع، مستحسن است و علی- علیه‌السلام- فرمود:

«یا من ذکره شرف للذاکرین» [۱۳۱]

و در ضمن استدلال خود بر جهر به بسم‌الله می‌گوید:

«من اتخذ علیاً اماماً لدینه فقد استمسک بالعروة الوثقی فی دینه و نفسه» [۱۳۲].

«هرکس علی علیه‌السلام- را پیشوا در دین خود قرار دهد، در دین

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۵

خود و نفس خود به عروة‌الوثقی متمسک شده است».

و علاوه اجهار به تکبیر و تهلیل، اعلان دین و وجود اسلام، تعظیم شعائر و موجب

ناراحتی مشرکان و دلگرمی مؤمنان و خوف قلبی آنها از خداست. چنانکه می‌فرماید:  
 «وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» [۱۳۳].  
 «وقتی که یاد خدا می‌شود دل‌های آنانکه ایمان به آخرت ندارند مضمتر و ناراحت و گرفته می‌شود».

و در آیه دیگر می‌فرماید:

«أَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» [۱۳۴] «مؤمنین کسانی هستند که وقتی خدا یاد می‌شود دل‌هایشان بیمناک می‌گردد».

و ظاهر لفظ «ذکر» نیز یاد به «زبان» است و به فرض اینکه اعم باشد نمی‌توان به یکی از آنها از دیگری بی‌نیازی جست.

موضوع دیگری که در اینجا اشاره به آن خالی از فایده نیست این است که بعضی و شاید بسیاری بر این باشند که کلمه توحید و مثل: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» فقط اقرار به توحید در عبادت است و اینکه معبودی که مستحق پرستش باشد غیر از خدا نیست؛ چون معنای «اله» را معبود

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۶

دانسته‌اند و می‌گویند مسأله‌ای که در بین بت‌پرستهای جاهلیت شایع بوده، عبادت غیر خدا بوده است و آنان مشرک در عبادت بوده‌اند اما در ذات خداوند خالق قادر و در خالقیت و سایر صفات مختصه به «الله» بتها را شریک خدا نمی‌دانستند. بنابراین «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» برای اعلام نفی معبود غیر از خداست؛ یعنی: «لا معبود الا الله». و می‌گویند: دلیل بر اینکه شرک در خالقیت و در ذات نداشته‌اند این است که در قرآن می‌فرماید:

«وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» [۱۳۵].

اگر سؤال کنی از ایشان که چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرده است، هر آینه

می گویند: «خدا».

مثل این معنی را و هابیها بهانه خود کرده و با آن، مثل خطاب به انبیا، پیغمبران، اولیا و استشفاع به آنها و بنا بر قبور را شرک دانسته! و به این دستاویز، بسیاری از آثار مهم تاریخی اسلام را- که شاهد زنده بر صحت تاریخ اسلام بود ویران کرده و تاریخی را که معتبرترین پشتوانه‌ها یعنی شواهد، دلایل و امارات خارجی را بر صحت خود داشت- در بیشتر از موارد بی پشتوانه کردند.

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۷

و از این راه و برنامه که به دستور مذهب سازان انگلیسی انجام داده و با پشتیبانی ارباب فعلی خود آمریکایی‌ها عمل می کنند و جنایات بزرگی مرتکب شده و خسارات عمده و بزرگی را به اسلام و مسلمین وارد نمودند که هرگز استعمار نمی توانست به طور مستقیم و بدون اینکه در زیر پوشش مذهب و اصلاح طلبی باشد، این جنایات را مرتکب شود [۱۳۶].

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۸

در پاسخ به این سخن که کلمه توحید فقط متضمن اقرار به توحید در عبادت باشد و بعض برنامه‌های مشروعه‌ای که سیره مسلمین از عصر رسالت تا حال بر آن استقرار داشته شرک باشد می گوئیم:

اولاً: مجرد اینکه مشرکین عرب انکار خدا نمی کردند نمی تواند [۱۳۷] دلیل بر این باشد که معنی لغوی «اله» «معبود» است و کلمه توحید و شعار اسلام را که برای جهانیان تا قیام قیامت پاینده است، منحصر در نفی معبود غیر از خدا بنماید و این کلمه طیبه را که در عین اختصار و سادگی، مشحون به حقایق توحیدی است در این یک جهت خلاصه نماید.

ثانیاً: مفهوم مطابقی «اله» معبود نیست و شاهد آن نیز [۱۳۸]

نیایش در عرفات، ص: ۱۹۹

استعمالات این لغت در خود قرآن کریم است مثل:

«انما الهکُمُ الٰهُ وَاحِدٌ» [۱۳۹]

اهل بینش می‌دانند که این تعبیر نیست به یک امر واقعیت‌دار که خارجیت و تحقق عینی دارد، صحیح است، چنانکه صحیح است که گفته شود: خالق شما خالق یگانه است یا رازق شما واحد است و رازق، خالق و قادر مطلق، متعدد نیست؛ چون معنی این است که:

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۰

در خارج یک رازق و خالق بیشتر نیست و ممکن هم نیست که باشد، اما معبود شما معبود واحد است، با اینکه امر عبادت با خود بندگان است و هر کس را آنها عبادت کنند معبود شمرده می‌شود.

اینکه گفته شود: معبود شما معبود واحد است با اینکه آنها معبودهای متعدد و معبود از عناوینی است که به مناسبت نهایت تذلل نسبت به کسی به عنوان خالقیت، رازقیت و مالکیت مطلقه عالم کون، به آن کس اطلاق می‌شود یعنی از این جریان انتزاع می‌شود که: «هوالمعبود».

بنابراین در معبودیت و احدیت درج نیست هر چند باید معبود همه واحد و خدای واحد باشد. چنانکه در مفهوم و احدیت، معبودیت نیست؛ یعنی خدا واحد است خواه معبود باشد و کسی او را پرستد یا نپرستد و هر چیز و هر کس اگر عبادت شود معبود است خواه واحد باشد یا نباشد.

بنابراین: «انما الهکُمُ الٰهُ وَاحِدٌ» مفهوم منطقی و صحیحش این است که: خدای شما، خالق شما و منعم شما منعم واحد است و خدای واحد است و نتیجه‌اش این می‌شود که: خدا واحد است، آفریننده واحد است و روزی دهنده واحد است.

اما در آن اسمایی که به مناسبت عمل اختیاری بنده با خدا، به خدا اطلاق می‌شود و صدور آن از بنده نسبت به غیر خدا هم ممکن است، گفتن اینکه او واحد است، اطلاق

صحیح ندارد. بلی

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۱

تکلیف به اینکه بنده فقط باید او را پرستد چون غیر او مستحق پرستش نیست، صحیح و معقول است چنانکه می‌فرماید:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» [۱۴۰].

ولی این موجب اینکه مدلول مطابقی «اله» معبود باشد نیست.

و از جمله آیاتی که دلالت دارد بر اینکه مدلول مطابقی «اله» معبود نیست این آیات هستند:

الف: «وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ آلِهِ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ آلِهِ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ» [۱۴۱].

«نیست با او (خدا) خدای (اله) دیگر که اگر چنین بود هر خدایی (الهی) به سوی خلق و آفرینش خود می‌رفت و هر آینه برتری می‌گرفت بعضی آنها بر بعضی دیگر».

چنانکه ملاحظه می‌فرماید این آیه در نهایت ظهور، این سخن را که مفهوم «اله» معبود منهای وصف خالقیت و ذات مقدس او باشد، نفی می‌نماید.

ب: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ أَنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا أَلَيْسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ آلِهِ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِكُمْ

بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ» [۱۴۲]

«(ای رسول ما به این مردم مشرک) بگو چه تصور می‌کنید، اگر خدا

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۲

ظلمت شب را بر شما تا قیامت پاینده و ابدی گرداند جز خدا کیست؛ خدایی که بتواند برای شما روشنی روز پدید آرد، آیا سخن نمی‌شنوید؟».

ج- «قُلْ أَرَأَيْتُمْ أَنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا أَلَيْسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ آلِهِ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِكُمْ

بَلِيلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» [۱۴۳].

«باز بگو چه تصور می‌کنید اگر خدا برای شما روز را تا قیامت پاینده و ابدی قرار دهد، جز خدا کیست خدایی که برای آرامش و استراحت شما شب را پدید گرداند آیا چشم

بصیرت به حکمت (گردش روز و شب) نمی گشاید؟».

بدیهی است اگر «اله» به معنای «معبود» بود این بیان و این خطاب احتجاج قابل توجیه و منطقی نبود.

د- «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهُةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» [۱۴۴].

«اگر در آسمان و زمین خدایانی غیر از خدای یگانه بودند، هر آینه (آسمان و زمین) فاسد می گشتند».

بدیهی است فساد از حیث تعدد آلهه در صورتی است که مراد از «اله» و «الله» ذات خدای خالق باشد و الا از تعدد معبود خصوصاً اگر جماد و مثل آن باشد، فساد آسمانها و زمین پیش نمی آید.

و چه نیکو و تمام گفته است «سید محمد ابوالعزائم» مصری

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۳

می گوید:

«الاله هو الغنی عما سواه المفتقر الیه کل ما عداه والاله هو من یا له الناس الیه جمیعاً و انا اقول: الاله هو خالق الكل و کل شیء و رازق الجميع لا اله الا هو لا یتحق احد ان یعبد غیره لا حول ولا قوه الا به و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله الیه یرجع الامر کله له الملك وله الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قذیر» [۱۴۵].

ثالثاً: احترام مقابر به بنای مشاهد، تقبیل ضرایح، ندای اموات و استشفاع به ارواح انبیاء و اولیاء، عبادت و پرستش نیست و الا باید بگویند: استلام حجر الأسود و بوسیدن آن، طواف خانه و نماز در مقام ابراهیم و عبادت در حجر اسماعیل که هر دو اگر چه عبادت خداست متضمن احترام و تعظیم از ابراهیم خلیل و مقام او و احترام از اسماعیل و هاجر و مدفن آنهاست، عبادت و پرستش آنهاست.

پس همانطور که «وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ» [۱۴۶] امر به شرک و عبادت غیر الله

نیست، اجتماع در مشاهد انبیا و اولیا به ذکر، دعا و نماز نیز شرک نیست و خراب کردن آن مشاهد حرام است. و همان طور که طواف خانه و استلام حجر و بوسیدن آن شرک نیایش در عرفات، ص: ۲۰۴

نیست، رفتن و حضور در مشاهد و بوسیدن ضرایح، شرک نمی‌باشد و به اخلاص در عبادت ضرر نمی‌زند.

برنامه‌هایی که در مشاهد به عنوان احترام انجام می‌شود از سه قسم خارج نیست:

۱- اینکه: این برنامه‌ها اصل و مأخذ شرعی از کتاب و سنت دارد که به عنوان استحباب و مأثور از شرع، رجحان شرعی و اطاعت از خدا انجام می‌شود، بدیهی است در این صورت این هم مثل طواف یا سعی بین صفا و مروه مشروع و عبادت است اگر چه متضمن تعظیم اموات و تبرک به قبور آنها باشد.

۲- اینکه: مأخذ شرعی ندارد و شخص، آن را با علم به عدم ارتباط آن به شرع بلکه با عدم علم به ورود آن در شرع، آن را به عنوان یک امر شرعی و محبوب خدا بجای آورد که اگر به این صورت باشد. حرام و بدعت است.

۳- اینکه: با عدم علم به ورود آن از سوی شرع و بلکه با علم به عدم ورود آن در شرع صرفاً بخاطر اشباع احساسات و ارضای حبّ و میل خود بجای آورد مثل اینکه دیوار خانه معلم یا استادش یا خاک قبر پدرش را می‌بوسد و می‌بوید و سر بر آن می‌گذارد؛ خواه در حال حیات او باشد یا بعد از فوت او، [۱۴۷] این امور نه

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۵

عبادت است و نه منهی عنه و هر کدام که رجحان شرعی نداشته باشد «مباح» است؛

چون هیچ دلیلی شرعی بر حرمت بوسیدن دیوار خانه دوست یا استاد یا مشهد نبی و ولی نداریم [۱۴۸] و حال این بوسندگان و بویندگان و احترام کنندگان، حالی است که در این شعر [۱۴۹] بیان شده است:

امر علی جدار دیار لیلی اقبل ذا الدیار و ذا الجدارا

و ما حب الدير شغفن قلبی ولکن حب من سکن الدير  
 و در مثال دیگر به فارسی گفته شده است:  
 همچو مجنون کوسگی را می نواخت بوسه اش می داد و پیشش می گذاخت  
 بوالفضولی گفت کی مجنون خام این چه شیدا است اینکه می آری مدام  
 گفت مجنون تو همه نقشی و تن اندرا بنگر تو از چشمان من  
 کاین طلسم بسته مولا است این پاسبان کوچه لیلا است این  
 با چشم ظاهر بین وهابی نادان، بی ذوق یا مغرض و مزدور بیگانه وقتی به این کارها و  
 مناظر دیده شود عجیب نیست اگر آن را عبادت و شرک بداند ولی آنکه وجودش  
 سرشار از حب پیغمبر و اهل بیت آن حضرت - علیهم السلام - است یا قدردانی از معلم  
 و

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۶

رعایت حق اوست هرچه را متعلق به آنها است دوست می دارد و خاک مدینه طیبه را  
 می بوسد و هر کجا را احتمال بدهد که قدم پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - به آنجا  
 رسیده است خاکش را بر چشمش می کشد تا چه رسد به مشاهده آنها که از مصادیق  
 ظاهر و بارز این آیه است:

«فِي بُيُوتِ اِذْنِ اللّٰهِ اِنْ تُرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا سَمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدُوِّ وَالْاَصَالِ» [۱۵۰].

این خانه ها غیر از همین مشاهد و غیر از خانه های پیغمبر و اهل بیت آن حضرت -  
 علیه السلام - و آن اماکن محترمه ای که فرقه وهابی انگلیسی و بعد آمریکایی ویران  
 کردند نیست.

چنانکه بزرگان اهل سنت مثل ابن مردویه، حاکم حسکانی و سیوطی به سندهای متعدد  
 از انس بن مالک، بریده و ابی برزه از اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم -  
 روایت کرده اند که پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - این آیه را قرائت فرمود:

«فِي بُيُوتِ اِذْنِ اللّٰهِ اِنْ تُرْفَعَ ...»



مردی برخاست و گفت: این بیوت کدام است؟  
حضرت فرمود: خانه‌های انبیاست.

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۷

ابوبکر برخاست و گفت: این خانه، خانه علی و فاطمه از آنهاست؟  
فرمود: «نعم من افاضلها؛ یعنی: بله از فاضلترین آنهاست» [۱۵۱].

شرط توّلّا و اثر حب خدا و پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - و اهل بیت آن  
حضرت - که این همه تأکید بر آن شده است - همین اظهار شوقها و عرض ادبها و  
خواندن زیارت و مدح و ثنای آنها در مشاهد آنها و در مواقع دیگر است.

یقیناً ملائکه نیز با همین شور و شوق در آنجا حضور می‌یابند و وسیله استجاب دعا در  
مشاهد آن بزرگواران از نقاط دیگر بیشتر است. ولی این ناکسها چنان عمل کردند که  
مثل اینکه آیه: «فی بیوت اذن الله ان ترفع» به معنای: «فی بیوت امر الله ان تهدم و  
تخرّب» بوده است.

خداوند مسلمین را از فتنه این مزدوران و مسلمان نماهای بی‌سواد، با ذلّت آمریکا و قطع  
ایادی او از بلاد مسلمین نجات بخشد.

درباره این موضوع در این کتاب بیش از این مناسبت شرح و بسط نیست لذا به همین  
مقدار اکتفا می‌شود.

خوانندگان محترم می‌توانند موضوع را از لحاظ علمی در

نیایش در عرفات، ص: ۲۰۸

کتاب «الهیات در نهج البلاغه» و بعد هم در «سفرنامه حج» که هر دو از تألیفات حقیر  
است و بیشتر، مفصل‌تر و عمیق‌تر از آنها را در دهها کتابهای ارزنده که علمای بزرگ  
شیعه و سنی در رد و هابیه نوشته‌اند، مطالعه فرمایند.

اکنون سخن را در مضمون دعا و این خطابهای توحیدی دنبال می‌نمائیم.

چنانکه می‌خوانیم این خطابها که همه آنها اقرار به یکتایی و وحدانیت خداست هر کدام

با جمله‌ای مثل: «سُبْحَانَكَ اَنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» ختم شده است و تسبیح با اقرار به توحید ضمیمه گردیده است.

و شاید بتوان گفت که مثل ذکر عام بعد از خاص باشد؛ چون «تسبیح» اعم از اقرار به توحید و مفهومش اوسع است. هر چند موضوعیت اقرار به توحید و اینکه به صراحت و اختصاصاً اقرار به وحدانیت و یکتایی خدای متعال است، اهمیت و فضیلت بیشتر داشته باشد خصوصاً اگر به لفظ تهلیل باشد. اما مفهوم آن از تسبیح اخص است؛ زیرا تسبیح اقرار به منزّه و پاکی خدا از تمام نقایص و صفات نقص از جمله شریک داشتن، جهل، عجز، ترکیب و غیر آنهاست ولی اقرار به توحید، اقرار به نفی شریک و نفی خدایان دیگر غیر از خداست. این ذکر به این ترکیب اقتباس از قرآن مجید نیایش در عرفات، ص: ۲۰۹

است و جمله اولی: «لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اَنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» [۱۵۲] ذکر یونسی است که بر حسب تصریح قرآن مجید «ذوالنون» نبی حضرت یونس - علیه السلام - در تاریکیهایی که به آن مبتلا شده بود خدا را به آن ندا کرد و خدا او را از غمی که در آن بود نجات داد.

بنابراین عیناً از قرآن مجید گرفته شده و اذکاری که پس از آن آمده است اقتباس از این ذکر قرآنی است.

و شاید نکته اینکه در ضمن این اذکار گوینده آن، حالات مختلف خود را در ارتباط با خدا بیان می‌نماید، یکی بیان این باشد که: در همه حالات استغفار، خوف، رجاء، رغبت، سؤال و سایر احوال، زبانم به ذکر خدا و اقرار به وحدانیت او گویاست. و دیگر اینکه: همه حالات بنده شاهد، گواه و دلیل بر تسبیح و تنزیه خدا از هر نقص و عیب، و تقدس او از فقر و احتیاج است. و این حالات حالاتی است که فقط وصف بنده و حال اوست و عارض او می‌شود.

ظلم از عبد امکان صدور دارد ولی صدور آن از خدا محال و او منزّه از ظلم است.

استغفار و طلب آمرزش - که در اثر ندامت و پشیمانی از گناه

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۰

صورت می‌گیرد - مختص به عبد است و خدا چون منزّه از انجام کار زشت و خطا است از پشیمانی و ندامت نیز پاک و منزّه است.

به همین بیان خوف، بیم، امید، رغبت، سؤال و درخواست حاجت، همه اینها از صفات عبد و عوارضی است که عارض او می‌شود و خدا از همه این حالات و عوارض منزّه است.

و همچنین می‌شود اشاره به این باشد که این اقرار عبد و تسبیح مقالی او، تسبیح حالی او نیز هست؛ هنگامی که به زبان اظهار توحید می‌نماید و یقین خود را به وحدانیت خدا اعلام می‌دارد و زبانش به تکبیر، تهلیل، استغفار و تسبیح گویاست، حالش نیز بر تهلیل و تسبیح خدا گواهی می‌دهد.

چنانکه بعضی در تفسیر آیه:

«وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ أَلَّا يُسَبِّحَ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَاتَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» [۱۵۳].

و آیه:

«كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ» [۱۵۴].

و آیات دیگر که به طور عام دلالت بر تسبیح جمادات و نباتات دارند، فرموده‌اند: مراد تسبیح تکوینی آنهاست که وجود و بود آنها دلیل بر وجود خدا و تنزه و پاکی او از نقایص است. که البته بسیاری این تفسیر را نپسندیده و آن را حاکی از قلت معرفت می‌دانند. این دسته می‌گویند:

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۱

به ذکرش هرچه بینی در خروش است دلی داند که این معنی بگوش است  
نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی است که هر خاری به تسبیحش زبانی است

توحید تو خواند به سحر مرغ سحر خوان تسبیح تو گوید به چمن بلبل شیدا  
و به داستان ستون حنانه و ظواهر همین آیات خصوصاً مثل:  
«وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»

تمسک می نمایند که این تسبیح مقالی است که ما آن را نمی شنویم و نمی فهمیم بلکه ما  
تسبیح تکوینی بلکه ما تسبیح تکوینی را می فهمیم.  
و هم به دعای کامل استشهاد مینمایند که از آن شاهد بودن اعضا و جوارح بر اعمال  
انسان استفاده می شود.

واضح است که شاهد قراردادن چیزی، فرع درک و شعور آن چیز است. و به تسبیح  
سنگریزه و نطق سوسمار در شهادت به رسالت حضرت رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ  
وَسَلَّمَ - و آیه:

«وَأَنَّ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» [۱۵۵].

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۲

و آیه:

«لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» [۱۵۶].

و آیات دیگر، و همچنین به روایاتی مانند خبر بزنطی از حضرت رضا - علیه السلام -  
استدلال میکنند. و خلاصه برای آنها شعور قائل شده و به قول طائر گلپایگانی  
می گویند:

هر آنکس زنگ بزداید زمرآت ضمیر خود ببیند جمله هستی را به ذکر ایزد یکتا

همه عاشق بروی او همه مایل به سوی او همه خرم به بوی او و او از جمله ناپیدا

در این زمینه کلمات بزرگان از استدلال به آیات، احادیث، نظم و شعر بسیار است که  
در اینجا در مقام تحقیق این موضوع نیستم و فقط اشاره به این دو نوع تفکر بود که اول  
برای بیشتر اذهان بهتر قابل درک است و همان معنایی است که سعدی در این شعرش  
می گوید:

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۳

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هرورقش دفتری است معرفت کردگار  
و هم او می گوید:  
گراهل معرفتی هرچه بنگری خوب است که هرچه دوست کند همچو دوست محبوب  
است

کدام برگ درخت است اگر داری که سر پاک الهی در آن نه محجوب است  
همه آیات تکوینی الهیه هستند. قال الله تعالی:  
«وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ» [۱۵۷].  
و قال عز اسمه:

«وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ» [۱۵۸].  
ظاهراً دعوت‌هایی که در قرآن مجید و احادیث در تفکر در آیات آفهاقیه و انفسیه شده  
است بیشتر یا همه مربوط به تفکر در جهت تکوینی آنها و عجایب و غرایب خلقت  
آنها باشد ولی اگر

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۴

قبول تسبیح مقالی جمادات برای بعضی مشکل باشد در حیوانات، قبول شعور و ضمیر،  
احساس و ادراک وجود خدا بر حسب استعداد خودشان، چندان دشوار نیست، و بعض  
آیات و روایات هم بر آن دلالت دارند ولی چنانکه عرض شد در اینجا در مقام بسط  
کلام نیستیم.

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم و از هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم  
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم  
و بهتر و سزاوارتر این است که: از امیر المؤمنین - علیه السلام - درس گرفته و عرض  
کنیم:

سبحانک ما اعظم ما نرى من خلقک وما اصغر عظمه في جنب قدرتك، وما اهل ما نرى من ملکوتک، وما احقر ذلك فيما غاب عنا من سلطانک وما اسبغ نعمک في الدنيا، وما اصغرها في نعم الآخرة» [۱۵۹].

در اینجا ما فقط با امیرالمؤمنین - علیه السلام - در گفتن این کلمات هم‌نوا می‌شویم، اما آن عرفان عالی و التفاتی که برای آن حضرت به عظمت عالم آفرینش بوده است ما هرگز نمی‌توانیم

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۵

درک کنیم و هر کس در افق معرفت و بینش خود این کلمات را در مقام تعظیم و اقرار به بزرگی خدا می‌گوید.

چنانکه در توصیف آیات الهی، شما از هر کس مثلاً توصیف یک میکروب، یک مورچه، یک حیوان، یک انسان و منظومه شمسی و ... را پرسید، همه به شما جواب می‌دهند اما بین جوابها از نظری تحقیق و کاوش بسیار فاصله می‌باشد، چه بسا آنکه از همه دانشمندتر باشد در توصیف کمال آنها اظهار عجز نماید و در مقام بیان حقیقت حیات موجودات زنده، به عجز خود اعتراف نماید.

در اینجا هر چه می‌خواهیم قلم را از نوشتن بازداریم مثل این است که اختیار را از دست ما گرفته است، از هر سو که عنان آن را می‌کشیم به سوی نقطه‌های دیگری از معارف الهیه که نه چهار سو و چهار نقطه است بلکه نقطه‌ها و جهت‌های بی‌شماری است، متوجه می‌شود.

لذا برای چند دقیقه‌ای هم که شده قلم را به کناری می‌گذاریم تا هم خودم و هم خوانندگان عزیز در این فرصت، از جولان سخن و فکر در این مباحث - هر چند بسیار دقیق، شیرین و دلنشین است - فارغ شویم تا بتوانیم با رعایت اختصار این نوشته را به پایان برسانیم - ان شاء الله تعالی

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۶

این اذکار و تسبیحات به این ذکر و تسبیح ختم می‌شود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ رَبِّي وَرَبُّ آبَائِي الْأَوَّلِينَ».

امام - علیه‌السلام - اقرار به ربوبیت خدا برای خودش و برای پدران و نیاکانش -  
علیهم‌السلام - می‌نماید. و در واقع خدا را بر نعمت تربیت کامله او بر آنها و خودش،  
حمد می‌نماید و او را از اینکه به مربی و پرورش دهنده نیاز داشته باشد تنزیه می‌نماید؛  
زیرا تربیت برای این است که یا ناقص را کامل و یا کامل را اکمل و یا استعدادات و  
خواصی را که در کمون و باطن اشیا است ظاهر و به فعلیت برساند. و خداوند که اکمل  
الکاملین و رب العالمین است از اینکه فاقد کمالی باشد یا در کمالی در مرتبه علیا و  
مطلق آن نباشد، منزّه و مبرّا است.

همه ممکنات و مخلوقات بر حسب حال خود محتاج به تربیت هستند و مربی کل باید  
خودش کامل و غنی بالذات باشد و آلا او هم محتاج به مربی خواهد شد و دور یا تسلسل  
لازم آید که بطلان هر دو ثابت و مسلم است، و ما هم در کتاب: «الهیات در نهج البلاغه»  
آن را شرح داده‌ایم.

علاوه بر اینکه یک نوع تربیتهایی است که انسان، حیوان، نبات و معدن در تحت آن  
قرار دارند و تکوینی و غیراختیاری است. مثل تربیت آفتاب یا باد و باران و تأثیر کل  
اوضاع در سیر و رشد یک موجود که این تربیتهای آنها مستند نیست و آنها در آثاری

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۷

که دارند قصد و نیتی ندارند.

مثلاً آفتاب به قصد نمی‌تابد یا آب به قصد و نیت اثر در نبات، حیوان و انسان کارش را  
انجام نمی‌دهد. اما همه در وضع، کیفیت و اندازه مناسبی هستند که بدون اینکه  
مجموعه فعل فاعل به قصد و اراده‌ای باشند، امکان حصول ندارند. بنابراین فعل

رب‌العالمین و تربیت اوست. همان طور که حضرت موسی - علیه‌السلام - به فرعون فرمود:

«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى [۱۶۰].»

بحث عنایات الهیّه در تربیت نبات، حیوان و انسان بسیار بسیار وسیع است و با این همه پیشرفتهای بشر در زمینه اسرار این تربیت و تأثیر و تأثراتی که در این عالم باذن الله تعالی صورت می‌گیرد، هنوز هم در کلاسهای اول این بحث است. این شرح بی‌نهایت کز وصف یار گفتند حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد چه نیکو سروده است فتحعلی خان ملک الشعرا صبا:

تعالی الله خداوند جهان دار جهان آرا کزو شد آشکارا گل زخار و گوهر از خارا  
نیایش در عرفات، ص: ۲۱۸

مرصع کرد بر چرخ زبرجد گوهر انجم معلق کرد بر خاک مطبق گنبد مینا  
زفیضش شاهد شام آمده با طره تیره زلفش بانوی بام آمده با غره غرا  
نشاند باغبان قدرتش در روضه هستی هزاران سرو مه منظر هزاران ماه سرو آسا  
به غمزه غارت تقوا به ایما آفت ایمان به سیما لاله سوری به گیسو عنبر سارا  
در آغاز همین دعا امام - علیه‌السلام - مقداری از تربیت الهیّه را در خلقت انسان بیان فرموده است.

### مسأله اصطفاء

نکته‌ای که در اینجا اشاره به آن مناسب است این است که: شاید در این جمله نظر به اینکه امام می‌فرماید: «رَبِّي وَرَبُّ آبَائِي الْأَوَّلِينَ» و نمی‌فرماید: «رَبُّنَا وَرَبُّ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ» غرض عنایات عنایت خاصّه الهیّه به آن حضرت و پدران و نیاکان بزرگوارش حضرت ابراهیم، اسماعیل، نوح و دیگران و خصوص پیغمبر - صلی



اللَّهُ عليه و آله و سلم - و امیر المؤمنین - علیه السلام - باشد؛ چون این عنایات در کار به وجود آمدن شخصیت با عظمتی مثل شخصیت امام حسین - علیه السلام - مؤثر بوده و توجه به آن شایسته است.

نیایش در عرفات، ص: ۲۱۹

از حضرت آدم - علیه السلام - تا خاتم - صلی الله علیه و آله و سلم - پدران حضرت، تحت عنایت خاصه خداوند متعال بوده‌اند و خدا آنها را برگزیده است. چنانکه می‌فرماید:

«انَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّالَ اِبْرٰهِيْمَ وَّالَ عِمْرٰنَ عَلٰى الْعٰلَمِيْنَ» [۱۶۱].

و از اینجا به مسأله اصطفاي الهی که در آیات دیگر نیز مثل:

«ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْكِتٰبَ الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» [۱۶۲]. می‌رسیم که بعض نادانهای به

اصطلاح روشن فکر! آن را انکار نموده‌اند.

پس از این اذکار امام - علیه السلام - ثنا و ستایش، تمجید و اخلاص خود را در توحید و اقرار خود را به نعمتهای خدا که از بسیاری و فراوانی بیرون از شمار و احصا است عرض می‌نماید. و سوابق نعمتهای خدا را بر خود از آغاز آفرینش و اول عمر خود یاد می‌کند و از اینکه انواع نیازها و حاجتها و فقرهای او را به غنا و بی‌نیازی مبدل فرمود و رنجها، غمها و دشواریها را از او دفع و رفع نمود و آسانی و عافیت در بدن و سلامت در دین، عطا فرمود که اگر جمیع اولین و آخرین بنده را در یاد آنها کمک کنند از عهده یاد آنها و توجه به یکایک از آنها برنخواهند آمد.

نیایش در عرفات، ص: ۲۲۰

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد

پاک و بلند است پروردگار کریم، عظیم و مهربان از اینکه نعمتهایش احصا شود یا

کسی به پایان ثنا و ستایش او برسد یا الطاف و موهبت‌های او را مکافات کند و پاداش دهد.

از او که صاحب کرم، بی‌نیازی، عفو، مغفرت، رحمانیت، لطف و همه اوصاف کمال است، باید سؤال نمود، و عرض حاجت کرد و در مقام تمجید، تحمید، سپاس، ستایش و نیایش هم اقرار به عجز و ناتوانی نمود.

به جایی که خاصان فرس رانده‌اند به لایحی از تک فرومانده‌اند

نه فرس - که تشبیه بسیار ضعیفی است - اگر بر سیر نور هم سیر کنند بیشتر و بیشتر از آن و میلیاردها سال نوری و سالهای از سال نوری دارا تر هم طی کنند که مثل حضرت خاتم‌الانبیاء - صلی الله علیه و آله و سلم - بیشتر و بیشتر از اینها را طی کرده و در پایان سیرش - که تصورش برای ما ممکن نیست - عرض کنند:

«لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك».

یا عرض کند:

«ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك».

نیایش در عرفات، ص: ۲۲۱

حال دیگران از انبیا، اولیا و حال مردم دیگر معلوم است.

گفتم همه ملک حسن سرمایه توست خورشید فلک چو ذره در سایه توست

گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت از ما تو هر آنچه دیده‌ای پایه توست

لذا امام - علیه السلام - هم در این بخش پس از این نیایشها، سپاسها، ستایشها، و عرض

ناتوانی از احصای نعمتهای الهی به سؤال و درخواست می‌پردازد و عرض می‌کند:

«صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَالْمُحَمَّدِ وَأَتِمِّمْ عَلَيْنَا نِعْمَكَ وَأَسْعِدْنَا بِطَاعَتِ سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ».

خطاب به خدا می‌نماید و عرض می‌کند:

«صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و نعمتهایت را بر ما اتمام کن؛ یعنی استمرار بده

و اگر چه آنچه عطا کرده‌ای در کثرت از شمار و احصا بیرون است ولی باز هم عطا کن و عطا کن، و هرگز نعمت و فیض خودت را از ما قطع نفرما، و ما را به اطاعت خودت سعادتمند کن، پاک و منزّهی تو و خدایی غیر از تو نیست».

نیایش در عرفات، ص: ۲۲۳

### بخش هشتم: صفات فعلیه و جمالیه

#### اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۲۲۵

#### صفات فعلیه و جمالیه

«اللَّهُمَّ أَنْكَ تَجِيبُ الْمُضْطَرَّ وَتَكْشِفُ السُّوءَ وَتُغِيثُ الْمَكْرُوبَ وَتَشْفِي السَّقِيمَ وَتُعْنِي الْفَقِيرَ (الی قوله علیه السلام) يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ».

در این بخش نیز سخن از ثنا و ستایش خداوند متعال و صفات فعلیه و جمالیه اوست که: بیچارگان را جواب می‌دهد و رنج و سختیها را از رنجوران و گرفتاران برمی‌دارد و به دادِ درماندگان و اندوهناکان می‌رسد و بیمار را شفا می‌دهد و مستمند را بی‌نیاز می‌فرماید.

- استخوان شکسته را پیوند می‌دهد (و هر حال شکسته و شکسته‌دلان را جبران می‌نماید).

- به خردسالان رحم می‌نماید و سالمندان را اعانت و یاری می‌کند که بالاتر از او پشتیبان و برتر از او توانایی نیست و او بلند مرتبه و بزرگ است.

- گرفتار در بند را از بند می‌رهاند و کودک خردسال را روزی می‌دهد و پناه هر کسی است که ترسناک و پناه خواه باشد. البته تمام

نیایش در عرفات، ص: ۲۲۶

این نعوت را امام - علیه‌السلام - با ادوات خطاب به حضرت احدیت عز اسمه و مخاطبه حضوری به عرض می‌رساند. این خطابها متضمن توحید و تفرد خدا در این افعال است. اگر کسی بگوید: تمام این کارها در بعض مراتبی که دارند یا بعض آنها مثل اعانت کبیر و رحم بر صغیر، از غیر خدا نیز صادر می‌شود پس توحید در این کارها چگونه توجیه می‌شود؟ پاسخ آن به یکی از این چند وجه یا به همه این وجوه است که بیان می‌کنیم:

وجه اول: این است که: همه افرادی که این کارها از آنها صادر می‌شود - اگر چه به اراده و اختیار از آنها صادر می‌شود ولی - با اسباب و وسایلی است که خداوند به آنها داده است که اگر این اسباب و توانبخشی‌های خدا نباشد انسان مصدر انجام این کارهای نیک و نافع نمی‌شد.

و اگر گفته شود: پس بنابراین کارهای بد و سیئات نیز باید - العیاذ باللّه - به خدا نسبت داده شود؛ زیرا مسبب همه اسباب اوست و حال اینکه در قرآن مجید می‌فرماید:

«ما اصابک من حسنّه فمن الله و ما اصابک من سیئه فمن نفسک» [۱۶۳].

«هرچه از انواع نیکویی به تو رسد از جانب خداست، و هر بدی رسد

نیایش در عرفات، ص: ۲۲۷

از نفس توست».

جواب داده می‌شود که: حق همین است مسبب همه اسباب خداوند متعال است. خداوند متعال کل عالم را به تمام قوا و اجزایی که دارد آفریده است و هرچه واقع بشود از محدوده قدرت و تقدیر او خارج نیست. و شاید مراد از «قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ» [۱۶۴] نیز همین باشد ولی وجه این که افعال خیر ما به او نسبت داده می‌شود و افعال شرّ ما به او مستند نیست به خودمان مستند است این است که یکی از افعال و افعال الهیه اعطای اراده و اختیار به انسان است؛ اراده و اختیاری که باید با اختیار تمام اسباب

و وسایلی را که خدا به انسان عطا کرده در طریق کمال و سیر الی الله به کار گیرد تا غرض اصلی و نهایی از آفرینش حاصل شود.

بنابراین وقتی این اسباب با اختیار انسان یعنی قوه تمیز خیر از شر و اختیار و گزینش خیر در طریق صحیح و مسیر خود قرار بگیرد، هر خیری صادر شود از هر کس به خدا مستند است و اختیار عبد در این میان مثل اختیار مزدور شما در بنای ساختمانی است که نقشه و تمام وسایل و اسباب کار را فراهم نموده‌اید اگر آن مزدور طبق وظیفه و نقشه، عمل نماید می‌گویند: این ساختمان را شما بنا کرده‌اید هر چند صدهزار کارگر هم در آن کار کرده و آن را ساخته  
نیایش در عرفات، ص: ۲۲۸  
باشند.

ولی اگر آن کارگرها اسباب و وسایلی را که شما فراهم کرده‌اید در نقشه و عمل دیگر مصرف کنند هر چند همه مصالح ساختمان از شما بوده و حتی کارگران اجیر شما بودند ولی کار آنها به شما نسبت داده نمی‌شود و با این همه وسایل و امکانات تعلق به شما داشته است، به شما مستند نمی‌کنند. البته این مثال بسیار کوتاه و نارساست و به قول شاعر:

ای برون از فکر و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من  
فقط غرض توضیحی بود از این که: اعمال خیر و آنچه از وقایع که در جریان مستقیم و سیر و حرکت عالم پیش می‌آید مستند به خداوند متعال است و اعمال شرّ بشر و آنچه در اثر انحراف او از مسیر مستقیم و فطری و برنامه‌های الهی واقع می‌شود هر چند با استفاده از نعمتهای خدا و حتی اراده و اختیاری که خدا به او داده است انجام می‌شود، مستند به خود انسان است.

وجه دوم: این است که: کسی قدرت این گونه افعال را به طور مطلق دارد که می‌تواند به فریاد هر مضطر برسد و هر ضعیفی را یاری، و هر فقیری را غنی، و هر بیماری را شفا

بدهد. و خطاب:

«یا مغیث المضطر و یا سمیع الدعاء و یا معین الضعیف یا رازق الطفل الصغیر».

و امثال این خطابها بر او به طور حقیقت و استغراق جمیع

نیایش در عرفات، ص: ۲۲۹

افراد ضعیف و صغیر صادق است، خداوند متعال است؛ اوست که رحمتش شامل هر

طفل صغیر شده و او را مورد انواع ترحمهای لازم که یکی از هزارهای آنها آفرینش

شیر در پستان مادر و مهر مادر است، قرار داده است. و به گفته شاعر:

حق هزاران صنعت و فن ساخته است تا که مادر بر تو مهر انداخته است

پس حق سابق از مادر بود هر که این حق را نداند خر بود

دیگران- هر کس که باشد- اگر کودکانی را که می‌توانند مورد ترحم قرار دهند یا

فقرا را غنی سازند و ضعفایی را قوی کنند، این محدود است حتی رحم مادری فقط

شامل حال فرزند خودش می‌شود او «راحمة ولدها الصغیر» است نه: «راحم الطفل

الصغیر» چون عاجز از این کار است.

از سوی دیگر اوصاف خدا به این صفات و استناد این افعال به او، همه جانبه، جامع و

کامل است در صورتی که دیگران دارای این جامعیت و کمال این الطاف نیستند.

مثلاً مهر مادر و رحم او به فرزند، از حد شیر دادن به او، پرستاری و مواظبت و مراقبت

از او فراتر نمی‌رود و این گونه امور اگرچه بسیار مهم است و حق مادر را بسیار بسیار

عظیم و بزرگ

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۰

ساخته است اما در همین امور، محدود است. ولی رحم خدا به این کودک علاوه بر

اینکه مادر را چنان ساخته است که لطیفترین احساسات و عواطف را نسبت به فرزند

داشته باشد، اوسع و اقدم از این رحم است.

اوست که برای طفل در رحم مادر غذای مناسب آفرید و اوست که شیر را با آن

کیفیت، و پستان را به آن صورت خلق فرمود تا طفل بتواند به آسانی شیر بنوشد. پس به این ملاحظه نیز راحم طفل صغیر، خدای ارحم الراحمین است که رحمتش نسبت به هر فرد کامل است و هم همه افراد را شامل است. و اگر کسی فاقد یکی از این دو عمومیت و شمول باشد در هیچیک از این اوصاف اطلاق اسماء مذکور بر او حقیقی نیست و فقط کسی که واجد این کلیت و جامعیت به هر دو معنا در این صفات است، خداوند متعال است لذا سزاوار است که این صفات را منحصر در او بدانیم که اطلاق حقیقی آن بر او صحیح است و بس و بر دیگران به مجاز، مسامحه و عنایت اطلاق می‌شود.

بنابراین وجه استفاده حصر از دعای:

«اللَّهُمَّ أَنْكَ تَجِيبُ الْمُضْطَرَّ وَ تَكْشِفُ السُّوءَ وَ ...»

چنانکه ظاهر آن هم بر آن دلالت دارد، کاملاً منطقی و عرفانی است.

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۱

وجه سوّم: - که قریب به وجه اول است - این است که:

صرف نظر از کلیت و جامعیت مفهوم این اسماء، هر گاه مطلق و بدون قید و اضافه به چیزی استعمال بشوند و صرف نظر از اینکه خدای متعال مسبب‌الاسباب است و همه این افعال اگرچه بدون واسطه از او صادر نشده باشد، چون وسایط و اسباب همه خلق، او و تأثیر و تأثرات و فعل و انفعالات به تقدیر اوست و همه افعال خیر و کارهایی که در مسیر مستقیم این اسباب و مسببات است مستند به اوست، وجه حصر اطلاق حقیقی این اوصاف بر خدا این است که: قدرت او بر این افعال ذاتی و بالذات است و قدرت عبد کسبی و بالعرض و من عندالله است. بنابراین همانطور که وجود قدرت بنده بالذات نبوده و بالغیر بوده است، دوام و بقای آن نیز بالذات نیست. اتصاف او به صفت اعانت کبیر و ترحم بر صغیر و امثال آن که همه از صفت قدرت است نیز، بالذات نیست. و همان‌طور که اطلاق قادر بر کسی که قدرتش ذاتی او نیست و نمی‌تواند قدرت خود را

برای خود نگهداری نماید کامل و مطلق نیست، اطلاق این اسماء بر غیر خداوند متعال نیز به نحو مسامحه جایز است.

این در صورتی است که اطلاق این اسماء به مناسبت اتصاف ذات یا بالذات یا بالعرض به مبدأ کل آنها که «قدرت» است باشد و اما اگر به مناسبت فعلیت آنها و تلبس ذات به مبدأ مشتق و صدور

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۲

مثلاً رحم بر صغیر، این اسامی اطلاق شود باز هم اطلاق آن بر ذاتی که مناط صدور فعل رحم مثلاً که قدرت بر رحم است ذاتی او باشد، اوفق و اصدق است از آنکه قدرتش بر رحم بالغیر باشد و بالذات نباشد. و این از قبیل این مثال می شود که: «من آنم که رستم بود پهلوان».

خلاصه این مدح و ستایش مهمی نیست که به کسی بگویند:

ای قدرتمندی که قدرت تو از خودت نیست و از غیر است. به خلاف آن که بگویند: ای که قدرت تو از خودت توست و تو به خودی خود قادر و توانایی، که این کمال مدح است.

روشن است که در مقام ستایش خداوند متعال و توصیف او به اوصاف کمالیه - اعم از ذاتیه و فعلیه - بازگشت آن به ذات خدا و اینکه بالغیر نیست و بالذات است این جهت ملحوظ است و از وجوه تفرد خدا به آن وصف یا فعل می باشد.

در اینجا با عرض معذرت خدمت خواننده محترم از اطاله کلام، به یک نکته دیگر باید اشاره کنیم و آن این است که: اگر کسی بگوید: چگونه می گوید خدا در این افعال متفرد و یکتاست و می گوید این معنا از بعضی از جمله های این دعا استفاده می شود  
مثل:

«اللَّهُمَّ أَنْكَ تَجِيبُ الْمُضْطَرَّ...»

با اینکه در همین بخش از دعاست که:



نیایش در عرفات، ص: ۲۳۳

«اللَّهُمَّ أَنْتَ أَقْرَبُ مَنْ دُعِيَ وَأَسْرَعُ مَنْ اجَابَ وَأَكْرَمُ مَنْ عَفِيَ وَأَوْسَعُ مَنْ أَعْطَى .

و از جمله اسماء الحسنای خداوند مثل:

«ارْحَمُ الرَّاحِمِينَ، اَكْرَمُ الْاَكْرَمِينَ، اَسْمَعُ السَّامِعِينَ وَأَبْصَرَ النَّاطِرِينَ»

و امثال آنهاست.

از اینها استفاده می شود که: در این صفات، مخلوقات با خدا شریکند! هر چند مرتبه

کامله آنها اختصاص به خدای سبحان دارد.

جواب این است که: صفات بر دو قسم می باشند:

قسم اول: صفات حقیقیه ذاتیه است مثل علم و قدرت. در حقیقت این صفات، مخلوق

با خالق شریک نیست؛ یعنی حقیقت علم مخلوق مثل خود او که غیر خالق است غیر

حقیقت علم خالق است و هر چند ما حقیقت علم خالق را نمی شناسیم ولی می دانیم که

او از اینکه شبیه مخلوق باشد منزّه است، هم در ذات و هم در صفات.

بنابراین اطلاق لفظ «عالم» بر خالق و بر مخلوق یا از قبیل اشتراک لفظی است و یا اینکه

بر مفهومی اجمالی از علم که صادق بر علم خالق و مخلوق و ساکت از حقیقت آن

باشد، اطلاق شود که مشترک معنوی بین این دو علم باشد. نظیر «وجود» و «موجود» که

اگر اطلاق آن بر خدا جایز باشد و در اسماء الله الحسنی قائل به

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۴

توقیف نشویم یا اگر قائل باشیم موجود را از شرع مأثور بدانیم، ناچار باید یا مشترک

لفظی بگوییم - چنانکه بعض حکما گفته اند - یا یک مفهوم اجمالی و انتزاعی که صادق

بر هر شیء محقق در خارج باشد ملاحظه کنیم. و اگر غیر این را بگوییم و چنانکه

بعض حکما می گویند وجود را مقول به تشکیک و ذو مراتب بشماریم لازم می شود که

مخلوق با خالق در حقیقت ذات شریک شود و هر چند بگویند حقیقت وجود علت،

مغایر حقیقت معلول است و بین آنها مغایرت ذاتی قائل باشند.

زیرا گفته می‌شود: شما که می‌گویید در دار تحقق، غیر از «وجود» نیست و وجود اصل است و ماهیت اعتباری است آیا به وجود خالق و وجدات مخلوقات که وجود می‌گویید بر سبیل اشتراک لفظی است یا اشتراک معنوی؟ اگر اشتراک لفظی است لازم می‌شود که در دار تحقق، متحققات - چنانکه خارجاً هم مشاهده می‌شود - متعدد باشند. و اگر اشتراک معنوی است باز هم پرسش می‌شود آن قدر مشترک بین این وجودات که آن را مرسوم به «وجود» کرده‌اید چیست؟

اگر باز امری انتزاعی و غیر حقیقی باشد باز تعدد خارجیات و متحققات لازم می‌شود و خلاف قول به اصالة الوجود است و اگر حقیقی است و تشخص افراد به مراتب است لازم شود اشتراک مخلوق با خالق در حقیقت ذات و ترکیب هر یک از مابه‌الاشتراک نیایش در عرفات، ص: ۲۳۵ و مابه‌الامتیاز.

و اگر می‌گویید اصل و حقیقت «مابه‌الاشتراک» است یعنی وجود است و «مابه‌الامتیاز» اعتباری است و حقیقی نیست، اشتراک هر دو را در تمام حقیقت قبول کرده‌اید. و به عبارت دیگر: تعدد بین خالق و مخلوق را منکر شده و به وحدت وجود یا وجود واحد قائل شده‌اید هر چند وحدت موجود نگوید و تعدد موجود قائل باشید، اما چون این تعدد را اعتباری و غیر حقیقی می‌دانید و رسماً نگوید متحقق واحد است و باید نفی تعدد متحقق گردد، تفاوت حقیقی بین خالق و مخلوق نگذاشته‌اید.

خلاصه اینکه: یا خالق و مخلوق را دارای مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز می‌شمارید علاوه بر قول به ترکیب، خالق و مخلوق را در جزئی از حقیقت ذات با هم مشترک شمرده‌اید و اگر به مابه‌الامتیاز حقیقی قائل نیستید در تمام حقیقت، مخلوق را با خالق شریک دانسته‌اید و اصلاً تعدد حقیقی برای وجود، قائل نشده و فرقی بین خالق و مخلوق الّا باعتبار قائل نیستید.

و خواه بگویید هر کس سخن شما را قائل نباشید حرف شما را نفهمیده است و اگر

ذوق تاله داشته باشد آن را می فهمد و با فهم آن، خود بخود تصدیق می کند یا منکر فهم او نشوید.

مسأله این است که: با این سیری که شما در خداشناسی دارید و این اصلی که به آن معتقد هستید که ورای متحققات و آنچه که به

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۶

آن خالق و آنچه به آن مخلوق و مخلوقات می گوئیم، چیزی به عنوان وجود نیست که اصل در تحقق است و متحقق حقیقی آن است.

با آیات قرآن مجید و دعوت انبیاء که تمام آن بر اساس فرق تمام بین خالق و مخلوق است و اینکه خالق در حقیقت ذات غیر از مخلوق است و بالذات از هم ممتازند و با خدایی که انبیا و قرآن معرفی کرده و همه در فهم آن از قرآن شریک و مساوی هستند و با صفات خدا و اراده و اختیار و خلق و ابداع، اگر نگوییم ناسازگار است، سازگاریش مفهوم نیست. و آنچه از خالق مفهوم می شود غیر از چیزی است که از علت اولی مثلاً مفهوم می شود.

و همچنین مخلوق و معلول دارای مفهوم واحد نیستند آنچه را آن اصطلاحات به آن رهنمون می شوند با آنچه اصطلاحات انبیا به آن رهنمون است، رهنمون نیست. ورای امور متحققه و خارجی، چیزی را به نام وجود واقعی و حقیقی دانستن و آن را اصل شمردن و امور خارجی را اعتباری شمردن و به عبارۀ اخری متحقق و واقعیت و خارجیت داشتن را به آن منحصر دانستن و حقیقت خالق را که منزّه از ادراک است آن گفتن و ربط بین خالق و مخلوق را ربط بین علت و معلول گرفتن یا تفسیر دیگر گفتن، با آیات قرآن که مبنی بر تنزه خدا از صفات مخلوق و غیریت خالق از مخلوق و واقعیت داشتن اشیا به شیئت

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۷

خود نه به اعتبار چیزی زاید بر آنها به نام وجود و با صفات و اسماء خدا مثل بدیع و

مبدع، قابل تطبیق نیست و شناخت فلسفی و مکتب افلاطون و ارسطو و فارابی و اتباع فلاسفه به اصطلاح الهی از خدا با آن همه اختلافات و اقوال مشتته با شناخت مکتب پیغمبران و راهنمایی‌های ساده قرآن مجید، در یک خط نیست.

و آن دسته از فلاسفه که در مسلمین خصوص در بین شیعیان و اهل معرفت و شناخت به مکتب اهل بیت - علیه‌السلام - پیدا شده و عقاید سالم و پاک و معارف این مکتب را تشریح نموده‌اند هرچه دارند از اقتباس از انوار وحی قرآن و رسالت محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم - و هدایت‌های ائمه طاهرین - علیهم‌السلام - بوده است. و گرنه اکتفا به آن اصطلاحات و آن مطالب، بدون اعتماد به وحی با خطر گمراهیهای بزرگ مواجه و روبروست و مسئول آن خود فردی است که به گفته‌های آنها اعتماد کرده و سیر و سلوک و تحقیق و تدریس و تدریس خود را بر اساس مکتبها و اصطلاحات مخترع‌ای که از زبان وحی گرفته نشده باشد، قرار می‌دهد.

و همچنین آنان که در ترویج این مکتبها از عصر مأمون تا حل در بین مسلمین نقش داشته و به آن با نظر اعجاب و اهمیت می‌نگرند و شناخت اصحاب ائمه - علیهم‌السلام - و محدثین و روّات علوم آنها را تعظیم و ترویج نمی‌نمایند و نصوص را بر خلاف ظواهر عرفی آن تأویل می‌کنند مسؤولند به طوری که بیم آن می‌رود  
نیایش در عرفات، ص: ۲۳۸

در حوزه‌های علمیه معارف خالص اسلام تحت الشعاع این اصطلاحات واقع شده و آشنایان به این اصطلاحات، مرجع مسلمین در معارف، عقاید، تفسیر قرآن و شرح احادیث شوند و باب تأویل در اصطلاحات اسلامی و آیات و احادیث جهت تطبیق آن بر بعض مبانی باز شود.

باز هم با عرض معذرت متأسفانه از مطلبی که داشتیم دور افتادیم و حاصل آن این است که: همان‌طور که مخلوق با خالق در ذات هیچ‌گونه مماثلت و شباهتی ندارد و بالذات، غیرهم هستند، در صفات حقیقیّه ذاتیه نیز مخلوق با خالق هیچ شباهت و شرکتی

ندارد و خداوند منزله از این است که در ذات و صفات حقیقیّه ذاتیه شریک داشته باشد. که البته یکی از عمده‌ترین این صفات، صفت احدیت یعنی بی‌جزء بودن و مرکب نبودن و یکی بودن ذات است که صفات توحیدی بسیاری به آن برگشت دارند و از صفات ثبوتیه است هرچند در شعر معروف:

نه مرگب بود و جسم و نه مرئی نه محل بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق  
از صفات سلویه شمرده شده است که باید ترکیب را از ذات، نفی نمود. ولی صحیح این است که واحدیت و بی‌جزء بودن برای ذات ثابت است و باید آن را برای خدا اثبات نمود. به هر حال نفی

نیایش در عرفات، ص: ۲۳۹

ترکیب هم مستلزم اثبات بساطت و احدیت است چنانکه اثبات واحدیت و بساطت هم مستلزم نفی ترکیب است «ولا مشاحه فی الاصطلاح».  
مسأله عدم ترکیب از مسائل مهمه توحیدی است که انکار صریح آن و اثبات مرکب بودن ذات مثل ترکیب اشیای مرکبه خارجی دیگر، ظاهراً خلاف اجماع و ضرورت بین مسلمین است و مجسمه از عامه مثل حنبله و فرقه وهابیه به تجسم قائلند! و برای خدا اثبات دست و چشم و پا و اعضا می‌نمایند.

بعض آنها برای اینکه به گمان خود از کفر «قول به ترکیب» فرار نمایند می‌گویند: به همه این اعضا و جوارح و ظواهری که به گمان آنها ظاهر در اثبات جسمیت است اقرار داریم ولی از اینکه اعضا و جوارح خدا چگونه است سکوت می‌کنیم و از کیفیت، حرفی نمی‌زنیم

در اینجا نمی‌خواهیم وارد این بحث با این فرقه بی‌سواد و جاهل بشویم. اصل بطلان جسمیت از واضحات است و ظواهری که این نادانها به آن تمسک جسته‌اند مثل:

الف- «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وُلْعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ

مَبْسُوطَتَانِ» [۱۶۵].

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۰

ب- «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» [۱۶۶].

ج- «وَجَاءَ رَبُّكَ» [۱۶۷].

د- «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» [۱۶۸].

ه- «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» [۱۶۹].

و- «فَأَنْتَكَ بِأَعْيُنِنَا» [۱۷۰].

و امثال این آیات همه، ظاهر بر خلاف چیزی است که گمان کرده‌اند و ظهور در سعه علم، قدرت، عنایت و سایر صفات کمالیه او دارد. و امثال این تعبیّرات در کلمات ادبا و فصحا بسیار است.

و اما بعض احادیثی که به آن تمسک کرده‌اند یا از این مقوله است و یا از احادیث موضوعه و روایات امثال ابی هریره و وضّاعین دیگر است که در اینجا فرصت بسط کلام در آنها نیست.

ناگفته نماند که: علّه‌العلل همه انحرافات و سوء فهمهای فرّق مختلقی که متمسک به هدایت اهل بیت نیستند، همین عدم تمسک به آنهاست که اگر بر حسب صریح حدیث متواتر ثقلین و روایات متواتر دیگر در معارف اسلام و تفسیر قرآن به اهل بیت - علیهم

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۱

السلام - مراجعه می کردند همانطور که پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلّم - وعده فرموده است هرگز گمراه نمی شدند ولی چون عترت را که به فرموده پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلّم - با قرآن از هم جدا نمی شوند تا بر آن حضرت در حوض وارد شوند، ترک کردند و به این و آن و افرادی که کلامشان هیچ گونه حجّیت شرعی ندارد در عقاید، تفسیر و احکام شرعی رجوع نمودند و آنها هم یا طبق سیاستهای حاکم یا از پیش خود و برای خود آنها را گمراه کردند.

حتی مثل شیخ محمد عبده با اینکه نهج البلاغه را کلام امیرالمؤمنین - علیه السلام -

می‌داند و در آن هیچ شک و شبهه‌ای ندارد، از معارف و الهیاتی که در نهج‌البلاغه است استفاده نکرده و در موارد مهم و زیادی راه باطلِ گذشتگان خود را رفته است! به هر حال «تجسم» باطل است و اما کفر مجسمه در صورتی که اقرار به شهادتین داشته باشند و معلوم نباشد که ملتفتِ لوازم باطله این قول هستند، بر حسب فرموده بعض فقها از نظر فقهی و ترتب احکام کافر بر آنها ثابت نیست و به نظر می‌رسد که اولی به عدم حکم به کفر ظاهراً و بلکه واقعاً عدم توجه به مسأله تجسم باشد؛ یعنی اگر کسی اقرار به شهادتین و یکتایی و وحدانیت خدا داشته باشد ولی التفات به اینکه خدا مرکب و جسم نیست نداشته باشد در حکم به اسلام و بلکه ایمان او با اقرار به ولایت کافی است و از جهت عقیده اهل نجات است.

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۲

آنچه با اسلام و ایمان منافات دارد اعتقاد به ترکیب یا با التفات، عدم اعتقاد به تنزه خدا از ترکیب است. ولی ترتب احکام اسلام دائر مدار اقرار به شهادتین است. مادام که یکی از ضروریات دین را که از آن جمله، نفی ترکیب در ذات باریتعالی است انکار ننماید، که بیش از این در مقام بیان حکم فقهی این موضوع نیستم خواننده عزیز را به کتابهای فقه ارجاع می‌دهیم.

و اما صفت: تفرد، یکتایی، احدیت، وحدانیت و بی‌شریک و نظیر و همتا بودن اگرچه از صفات حقیقیه و واقعیه است؛ یعنی بی‌شریک بودن خدا یک امر واقعی است چنانکه محال بودن شریک برای باریتعالی نیز امری واقعی است. اما مثل صفت علم، قدرت و احدیت نیست. در صفت علم، قدرت و احدیت نبود چیزی با بود چیزی و نفی یا اثبات شیئی در اتصاف ذات به آن مؤثر نیست ولی صفت یکتایی، واحدیت و بی‌همتایی از صفاتی است که در صدق ان نبود همتا و شریک و نظیر دخالت دارد و مفهوم آن متضمن نفی شریک و مثل و نظیر نیز هست.

«فهو الواحد المطلق لا شریک له ولا وزیر».

ولذا در اقرار به توحید، نفی خدایان غیر از الله لازم است مع ذلک با اینکه صفت بی‌همتایی و بی‌شریک و نظیر بودن از صفات ذاتیه نیست در حکم به اسلام اقرار به این صفت و یکتایی خدا معتبر است و تا کسی به آن اقرار نکند و کلمه توحید را که دلالت بر

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۳

نفی خدایان دیگر و نفی شریک و نظیر برای خدا دارد نگوید اگر چه در دل معترف باشد، کافر است مگر اینکه در اقرار به زبان معذور باشد هر چند فرض وجود عذر مطلق از گفتن کلمه طیبه توحید حتی در سرّ و خفا فرض نادر بلکه غیر واقعی است. قسم دوم: از صفات خدا صفات حقیقه غیر ذاتیه است. این صفات مثل صفت تفرّد، بی‌شریکی و بی‌همتایی است که به مناسبت در قسم اول به آن اشاره شد و مثل صفت خالقیت، رازقیت، راحمیت، رحمانیت، رحیمیت، ربّانیت، سمیعیت و غیر اینها از اسماء و صفات دیگر. در این صفات و اسماء هر کدام برهان عقلی یا نقلی یا هر دو بر استحاله شریک و نفی نظیر و بدیل برای خدا در آن صفت اقامه شده است. در آن صفت به هیچ معنایی شریک برای او نخواهد بود مانند همان صفت واحدیت و یکتایی و بی‌همتایی که هم دلیل عقلی بر محال بودن شریک برای خدا دلالت قاطع دارد و هم با دلیل سمعی تنزه خدا از وجود شریک و نظیر ثابت است.

و مثل خالقیت و رازقیت و به طور کلی در کل افعال و صفات فعلیه، خدا را شریک نیست هم به این معنی که افعال الهی با مدد دیگری یا مشارکت دیگری از او صادر نشده و در تمام افعال خود، مستقل و بی‌شریک است. و هم به این معنی که امر خلق و رزق به مخلوق واگذار نشده که خدا از تدبیر امور برکنار باشد.

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۴

بلی به اذن الله و به مأموریت از سوی خداوند در این امور به مثل ملائکه که عمال اراده الله هستند و به انبیا و اولیا در این زمینه‌ها، مناصب و مأموریت‌هایی داده شده است



ولی هیچیک مستقل و خارج از تقدیر و تدبیر الهی نیستند. مثلاً در قرآن مجید در یک مورد می‌فرماید:

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» [۱۷۱].

«خدا می‌گیرد جانها را در هنگام موت آنها و آنها را که نمرده‌اند در خواب جانشان را می‌گیرد».

در جای دیگر می‌فرماید:

«الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» [۱۷۲].

«ان‌الَّذِينَ تَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» [۱۷۳].

«قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» [۱۷۴].

در هر یک از این سه آیه گرفتن جانها به ملائکه و ملک الموت

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۵

نسبت داده شده است.

جمع بین این آیات به روشنی ظاهر است؛ در آیه اولی که گرفتن جانها به خدا نسبت

داده شده است به این جهت است که:

ملائکه‌ای که مأمور به قبض ارواح هستند، امر خدا را اجرا کرده و حامل فرمان او

هستند. و شاهد آن هم این آیه شریفه است:

«تَوَفَّيْتَهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ» [۱۷۵].

که اگر امر خدا نباشد و خدا ملائکه را بر قبض ارواح و اعمال دیگر قدرت نمی‌داد

آنها عاجز از انجام آن بودند.

و به طور کلی در مورد آن قسم از صفات حقیقیه غیر ذاتیه - که فعلیه هستند و اتصاف

ذات به آنها به مناط صدور فعلی از افعال است - می‌گوییم: این افعال یا اسباب ظاهری

که مورد تصرف اختیاری بشر باشد دارند یا این که ندارند؛ اگر اسباب ظاهری برای

آنها نباشد، خدا در فعل آنها به هر دو معنی متفرد است؛ هم در فعل آنها کسی یاور و کمک کار و شریک او نیست و خود مستقل به فعل است، و هم این گونه امور را به غیر، به نحوی که فارغ از امر و تدبیر باشد واگذار نفرموده است و مداخلات و افعالی که از دیگران مثل ملائکه، انبیا و اولیا انجام می‌شود اگرچه به اختیار از آنها صادر می‌شود ولی در محدوده تقدیر و تدبیر الهی و مأموریتها و انجام

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۶

برنامه‌های غیبی است که حتی معجزات انبیا نیز در همین محدوده و به اذن الله تعالی و تدبیر انجام می‌گیرد.

چنانکه درباره عیسی بن مریم - علیهما السلام - می‌فرماید:

«أَنِّي اخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَبْرِي الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ» [۱۷۶].

«من از گل، مجسمه مرغی ساخته و بر آن نفس قدسی بدمم تا به امر خدا مرغی گردد و کور مادرزاد و مبتلای به پستی را (که هر طبیب از علاج آن عاجز است) به امر خدا شفا دهم».

و اگر اسباب ظاهری برای عملی در اختیار انسان گذاشته شده باشد و صدور آن عمل از انسان خواه اطاعت از خدا باشد یا معصیت و نافرمانی، منافی با توحید نیست. بلی وقوع آن بدون اسباب ظاهری در محدوده افعال الهی قرار دارد که به شرحی که گفته شد از غیر او صادر نمی‌شود مگر به اینکه: خدا به او قدرت عطا فرماید که در محدوده همان اقتدار و تدبیر و اذن الهی از غیر خدا صادر می‌شود.

لذا آن قسم از این افعال که بدون اسباب عادی و ظاهری صورت می‌گیرد به خدا و مأموران الهی اعم از ملائکه، انبیا و اولیا مستند می‌شود. مانند اغاثه مضطر یا شفای مریض و کل اموری که

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۷

بدون عنایت غیبی، وقوع آن به اسباب ظاهری خرق عادت است؛ خواه تسبیب اسباب عادی آن به طور غیر عادی باشد یا مسبب بدون سبب عادی واقع شود. و اما وقوع این اعمال به توسط اسباب عادیه‌ای که در اختیار انسان و مسخر او شده است به وسیله او انجام شود هم استناد آن به انسان صحیح است و هم استناد آن به خداوند متعال در صورتی که در مسیر معصیت و نافرمانی او واقع نشود. و به لحاظ این که کل این افعال از هر کس صادر شود تنها به خدا قابل استناد است. مثلاً گفته می‌شود: خدایا! تو فریادرس هر مضطری یا تو روا کننده حاجت هر حاجتمندی؛ چون اسباب این افعال اگر از غیر صادر شود همه به تسبیب خداوند متعال است و حتی اختیاری که انسان دارد و آن نیز از مقدمات و اسباب وقوع مسبب است، عطا و موهبت الهی و به تدبیر و تقدیر اوست، لذا کل آنها فقط به خدا استناد دارد و (به طور عام) استناد آنها به غیر خدا جایز نیست. چنانکه استناد تک تک آنها به خداوند متعال به همین لحاظ که همه اسباب به او تعلق دارد صحیح است.

أما به لحاظ یک فعل، خطاب:

«اللهمَّ أَنْكَ تَجِيبُ الْمُضْطَّرَّ»

در صورتی رسا و بلیغ است که «الف و لام» آن برای «عهد» باشد که در مثل این دعا خلاف ظاهر است.

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۸

چنانکه استناد یک یک آنها به انسانی که فاعل آن است نیز جایز است هر چند وجه استناد آن به خداوند متعال از جهت اینکه مسبب همه اسباب وقع آن است اقوی باشد. و به این لحاظ که این افعال هر کدام به فاعل خود قابل استناد است در دعا به درگاه خدا عرض می‌کند:

«اللهمَّ أَنْكَ أَقْرَبُ مَنْ دُعِيَ وَأَسْرَعُ مَنْ اجَابَ وَأَكْرَمُ مَنْ عَفِيَ...».

در این لحاظی که استناد افعال عباد به خودشان دیده می‌شود می‌گوییم: خداوند ارحم الراحمین، اکرم الاکرمین، اسرع من اجاب و اوسع من عفی است و منافات با آن معنای توحیدی که از اللهم انک تجیب المضطر... فهمیده شد ندارد. امید است با این توضیح مفصل و دامنه‌دار و قلم و زبان قاصر حقیر از بیان این حقایق تا حدودی به معارفی که در این جمله‌های دعاست اشاره شده باشد. ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

بقیه این بخش دعا تا پایان، اظهار ضراعت، مسکنت و زاری به درگاه حضرت باری، حمد و ثناء، شکر و مسألت صلوات بر محمد و آل محمد، صلوات الله عليهم اجمعین و درخواست حوایج دنیا و آخرت و مهمات با بهترین بیان است که قراءت آن قلب را خاشع، بدن را خاضع و افق عرفان شخص را گسترده و بر بینش و بصیرت دینی او می‌افزاید و او را برای کسب افاضات غیبی و نیل

نیایش در عرفات، ص: ۲۴۹

به درجات عالی آماده می‌سازد.

قربان آقای مظلومان، سید شهیدان، سرور آزادگان، محبوب موحدان و مقتدای فداکاران! انسان متحیر می‌ماند که چه بگوید و چه بنویسد در وصف این حالاتی که امام - علیه السلام - در این دعا داشته است. هرگز و هرگز و خدا گواه است که برای ما نه درک آن حالات ربّانی و نه توصیف آن مقدور نیست «ما للتراب و ربّ الارباب» حقاً در توان فهم و بینش مثل منی نبوده و نیست که پیرامون این دعا چیزی بنویسیم. اگر مرا به در یکی از مجالس سوگواری، عزاداری، حسینیه‌ها، تکیه‌ها و به دنبال هیأت‌های عزای آن امام عظیم، سگی محسوب نمایند و لقمه نانی به من احسان کنند، زهی فخر و مباهات.

سرافتخار به اوج مهر و ماه و از آن هم بالاتر می‌رسانم.

نیایش در عرفات ؛ ص ۲۴۹

السلام علیک یا ابا عبد الله و علی الارواح التي حلت بفنائک علیک منی سلام الله ابدأ ما بقیت و بقی اللیل والنهار.

ای امام عزیز! تویی که خدا را به دیده دل دیدی و با یقین کامل به درگاهش عرض کردی:

«لَيْسَ كَمِثْلِكَ مَسْئُولٌ وَلَا سِوَاكَ مَأْمُولٌ دَعَوْتُكَ فَاجَبْتَنِي وَسَأَلْتُكَ فَأَعْطَيْتَنِي...».

«مثل تو مسؤل و کسی که از او حاجت خواسته شود نیست و سوای تو کسی که برآورنده آرزو باشد نیست. تو را خواندم و مرا جواب دادی و از

نیایش در عرفات، ص: ۲۵۰

تو سؤال کردم و به من آنچه را خواستم عطا کردی. و به سوی تو راغب و مایل شدم، به من رحم کردی، و به تو وثوق و اعتماد کردم، مرا نجات دادی. و به تو پناه بردم و تو مرا کفایت کردی.».

کدام وثوق و اعتماد به خدا از اعتماد و وثوق حسین - علیه السلام - در روز عاشورا بالاتر است او در بامداد روز عاشورا که آن همه مصائب جانکاه را - که کمترین و کوچکترین آنها مردان مرد را به خاک می نشاند و بیچاره می نماید - با کمال عزم و تصمیم استقبال می کرد. وثوق و اعتماد خود را با این دعا ابراز کرد.

«اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ...» [۱۷۷].

کدام نجات و کفایت از این بالاتر و ارزشمندتر بود که امام در آن روز در حالی که عزیزترین افراد بشر یعنی مردان اهل بیت و اصحاب عالی قدر خود را طعمه شمشیر، تیر و نیزه هزارها دشمنان بی رحم و خونخوار می دید و عقیقه ترین و فاضلترین زنهای عالم را در معرض اسارت آن مردم ناکس مشاهده می نمود و فریاد تشنگی و العطش دلخراش کودکان خود را می شنید و داغ فرزندان، برادران، اصحاب و احباب، یکی پس از دیگری زمینه صبر و خویشنداری را به گمان لشکر دشمن بر او تنگتر و

دشتوارتر می‌کرد، آنچنان در آن موقف عظیم ایستادگی کند و در او و اهل بیت و

اصحابش کمترین سستی و تزلزلی در انجام مأموریت

نیایش در عرفات، ص: ۲۵۱

بزرگی که برای حفظ اسلام و معالم توحید به عهده داشتند راه نیابد.

حتماً در روز عاشورا امام- علیه‌السلام- بیشتر دلش مرکز نزول تجلی حق گردیده بود و

خدا هم در آن روز بیشتر از هر روز به چنین بنده عاشق پاکباخته، عنایت و توجه

داشت. خداوند ناصر و معین حسین بود. در آن روز کربلا صحنه بزرگترین مظاهر

افتخار عالم انسانیت قرار گرفت و با آن ایمان، همت و صبر، مقام و رضا و تسلیمی که

از سیدالشهداء- علیه‌السلام- بروز کرد به وضوح آیه کریمه:

«أَنْتِ اعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» [۱۷۸]

تفسیر شد.

و همین دعای عرفه نیز، آن آیه را تفسیر می‌نماید. دعای عرفه علم، معرفت و اوج

بلندی ایمان و روز عاشورا پذیرش مشتاقانه امام- علیه‌السلام- را از شهادت در راه خدا

آن هم به کیفیتی که در عالم تا آن روز سابقه نداشت و پس از آن هم همانندی پیدا

نکرده و نخواهد کرد، نشان داد.

در خاتمه این بخش اشعاری را که در اثنای همین مسافرت و بیماری عرض کرده و به

مجمع اسلامی هدیه نموده‌ام حضور عاشقان مخلص و شیعیان آن حضرت به امید آنکه

مقبول واقع

نیایش در عرفات، ص: ۲۵۲

شود تقدیم می‌دارم:

روان عالم امکان حسین است جهان بینش و عرفان حسین است

جمال الله و اسم الله اعظم ظهور اسم الرحمان حسین است

به ابراهیم و موسی و مسیحاولی صاحب‌الاحسان حسین است

به زهرا و علی نور دو عین است به ختم الانبیاء جانان حسین است  
 ابوالاحرار و آقای شهیدان ولی اعظم یزدان حسین است  
 زبحر قدرت بی انتهای فروزان گوهر رخشان حسین است  
 به ملک عشق و تجرید و توکل ولی مطلق و سلطان حسین است  
 خدا را فیض اکمل نور سرمدلیل و حجّت و برهان حسین است  
 به جمع قدسیان در عرش و کرسی سخن از عزّت و شأن حسین است  
 نهان اسم المولی و الحق عیان و باطن قرآن حسین است  
 در اوج آسمان صبر و ایثار یگانه اختر تابان حسین است  
 به ماه و نیر اعظم ضیابخش جمال نورافشان حسین است  
 به رستاخیز فردای قیامت شفیع معصیت کاران حسین است  
 ندای دین و اسلام و ولایت بلند آواز ایمان حسین است  
 الا ای دردمند خسته زاردوای درد بی درمان حسین است  
 به صحرای بلا آن کس که گردید تنش در خاک و خون غلتان حسین است  
 به راه حق و حفظ دین توحید شهید خنجر عدوان حسین است  
 به میدان ثبات و استقامت یگانه فارس میدان حسین است  
 از آن حریت و از آن شجاعت خرد مبهوت و حیران حسین است  
 به لطف آنکه «لطفی» دارد امید امید قلب مظلومان حسین است

### بخش نهم: بحث‌های مهم اخلاقی و اعتقادی

#### اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۲۵۵

«اللَّهُمَّ وَنَقْنَا وَسَدِّدْنَا وَأَقْبَلْ تَضَرُّعَنَا يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ وَيَا أَرْحَمَ مَنْ اسْتُرْحِمَ» (الی قوله علیه

السلام وَاذْرَاعَنِّي شَرَّ فِسْقَةِ الْجِنِّ وَالْانْسِ».

در ابتدای این بخش از دعا، سخن درباره این است که: خدا ما را پاک کند، تسدید و استقامت عطا فرماید و تضرع ما را قبول فرماید.

نکته‌ای که در اینجا اشاره به آن مناسب است این است که:

مقصود دعا کننده از این که از خدا طلب توفیق، تسدید، پاک شدن و امثال این امور را می‌نماید این نیست که: به دعا اکتفا کند و خودش در تحصیل این امور تلاش و کوشش ننماید، بلکه مقصود این است که با جلب عنایات اللہیّه به تلاش و سعی خود ادامه دهد و سعی او با ثمر و پربرکت گردد و الا کسی که سعی و عمل ندارد و در حالی که می‌تواند به سعی و عمل پردازد و خدا او را بر تحصیل مطلبی که دارد توانایی بخشیده است، به کسالت و بطالت وقت بگذراند و فرصتها را از دست بدهد دعا کند دعایش حقیقی نیست، طلب پاکی از گناه باید با پشیمانی از معصیت، عزم و تصمیم بر نیایش در عرفات، ص: ۲۵۶

ترک گناه و با توبه نصوح توأم باشد، بلکه کسی که از خدا به طور حقیقت این درخواستها را می‌نماید حالتش توبه، انابه و بازگشت به خدا و طلب مغفرت از گناه و تسدید، عصمت از لغزش و گناه است و شعور دینی و وجدانی او بیدار و نفس او، او را بر گناه ملامت می‌نماید.

البته نتیجه این حالات پاک و اقبال به عبادات و اطاعت خدا که از ایمان خالص و خلوص نیست حاصل می‌شود توفیق بیشتر است چنانکه نتیجه معصیت و سبک شمردن دستورات الهی خذلان است.

### مسأله علم الهی

در ضمن این بخش خدا به علم و آگاهی از حالات بنده و کارهای او و آنچه در ضمیر دارد خوانده می‌شود:



«یا مَنْ لَا یَخْفَى عَلَیْهِ اِغْمَاضُ الْجَفُونَ وَلَا لِحْظُ الْعُیُونَ...».

«ای کسی که پنهان نمی‌ماند بر او نه بر هم گذاردن پلکهای چشمها و نه لحظه‌ها و نگاهها و نه چیزهایی که در درون قرار دارد و نه آنچه که ضمائر دلها بر آن منطوی است همه اینها را علم تو احصاء کرده و حلم تو فرا گرفته است.»

مسأله علم الهی به کل امور؛ خواه جزئی باشد یا کلی گذشته و حال و آینده پنهان و آشکار، یکی از مسائل مهم در معرفه الله است

نیایش در عرفات، ص: ۲۵۷

که بدون آن خداشناسی کامل بلکه حاصل نیست. و می‌توان گفت معرفت خدا از هر طریق حاصل شود همگام با آن معرفت به علم خدا نیز حاصل می‌شود.

علم از اهم صفات خداوند است که بسیاری از اسماء الحسنی و صفات دیگر به آن بازگشت دارند و از شعب آن هستند. و بر حسب آیه شریفه:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» [۱۷۹].

مقصود از آفرینش آسمانها، زمینها و نزول امر بین آنها علم به این است که: خدا بر هر چیزی قدرت دارد و به هر چیزی علمش احاطه دارد (معرفت علم و قدرت). در قرآن کریم آیاتی که بر علم واسع خداوند تأکید دارند، بسیار است مانند:

الف- «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» [۱۸۰].

«نزد خداست کلیدهای غیب، نمی‌داند آنها را غیر از او و می‌داند آنچه را در خشکی دریاست و نیست برگی که بیفتد مگر اینکه خدا آن را می‌داند

نیایش در عرفات، ص: ۲۵۸

و دانه‌ای در تاریکیهای زمین و تروخشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین (ثبت و ضبط است)».

ب- «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ» [۱۸۱].

«تنها خدا می‌داند که بار حمل آبستنان عالم چیست و رحمها چه نقصان و چه زیادت خواهد یافت و مقدار همه چیز در علم ازلی خدا معین است».

ج- «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ» [۱۸۲].

«خدا به خیانت چشم خلق و اندیشه‌های نهانی دلهای مردم آگاهست».

د- «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ...» [۱۸۳].

«علم او محیط است به آنچه پیش نظر خلق آمده است و آنچه سپس خواهد آمد و خلق به هیچ مرتبه علم او احاطه نتواند کرد مگر به آنچه او خواهد...».

و آیات بسیار دیگر. و اساساً کل عالم و کتاب تکوین، خلقت و نظامات متقن آن که قابل احصا نیست و حتی در موجودات واحد مثل انسان با همه پیشرفتهای علمی، هنوز هم که هنوز است بحث

نیایش در عرفات، ص: ۲۵۹

در نظامات و حکمت‌های الهی در وجود انسان ادامه دارد، و چه نیکو سروده است مرحوم آیت‌الله والد- قدس سره-.

جهان با این همه وضع منسق دلیل دانش حق است الحق

خدا داناست بر اشیا کماهی دهد هر ذره بر علمش گواهی

چنان داده نگارش این جهان را که به هرگز نیاید زان گمان را

از او عالم شده انسان منظم که نه در آن زیاد و نه در آن کم

نموده خلق هر چیزی که باید جهان آراسته انسان که شاید

کتاب تشریح یعنی قرآن مجید نیز تمام آیات و موضوعاتی که در آن مطرح است در

معرفت، خداشناسی، اخبار انبیا و امم گذشته، تعالیم اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، مالی،

عبادی و دلایل معاد و امور دیگر همه مثل کتاب تکوین، دلیل بر علم و حکمت

خداست.

ایمان به علم و حکمتِ خدا اساس باورها و ایمانهای مهم دیگر و منشأ وجود وجدان دینی و بینش مخفی قلبی در افراد است که حتی در خلوت و پنهانی از ارتکاب معاصی، خودداری می‌نماید. و تأثیر این قوهٔ امنیتی و پلیس باطنی در تعهد اشخاص به رعایت آداب، قوانین، نظامات و حقوق یکدیگر و پرهیز از ظلم و خیانت، سرقت و فحشاء و سایر معاصی، به مراتب بیشتر از قوای امنیتی و پلیس ظاهری است. و در این معنی نیز مرحوم والد علامه - رحمه الله علیه - فرموده

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۰

است:

«صافیا» در سایه خورشید دین بخرام از آنک هست اصلاح دو عالم از دیانت برقرار شد تدین بر تمدن بی سخن اصل اصیل شد تمدن از تدین چون سعادت پایدار گر پلیس باطنی نبود به عالم نفس دون از پلیس ظاهری با صد حیل سازد فرار نهایت این است که برای آن آمار و احصائی نیست و نمی‌تواند هم باشد. نمی‌تواند معین کرد که در هر روز و هر ساعت چند میلیون نفر مؤمن به خدا می‌توانستند فلان عمل زشت و کار قبیح و ناپسند را مرتکب شوند و راه نادرست و غلطی را بروند و سخن دروغ و غیبت و فتنه‌انگیزی را بگویند ولی ایمان به علم خدا و وجدان عرفانی آنها مانع شد.

آنچه از راه ایمان به علم و قدرت خدا برای جامعه حاصل می‌شود از هیچ راه دیگر امکان حصول ندارد در تأثیر وجدان مذهبی در حفظ انسانها از کارهای خلاف. به سخن یکی از رجال آگاه مسیحیت توجه کنید، او در ضمن کلامی که در تعظیم از مقام حضرت رسول معظم اسلام - صلی الله علیه و آله وسلم - و خدمات بزرگ آن حضرت به جامعه انسانیت دارد گفتاری دارد قریب به این مضمون:

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۱

«ما آمریکایی‌ها به ملاحظه ضرر مسکرات و مشروبات الکلی، در مقام منع آن برآمده و قانون برای منع و جلوگیری از آن و مجازات میخوران وضع کردیم، به این تعداد [۱۸۴]، افراد را زندانی کردیم به این مبلغ، افراد را جریمه کردیم سرانجام نتوانستیم و شکست خوردیم و ناچار قانون را لغو نمودیم اما پیغمبر اسلام - صلی الله علیه و آله وسلم - به وحی الهی و در مقام رسالت از سوی خداوند «تحریم خمر» را ابلاغ و مردم را از آن منع کرد، از آن زمان تا حال چهارده قرن است که این تحریم در بین صدها میلیون مسلمان، در هر عصر و زمان محترم است و اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان در تمام عالم از می نوشی و میگساری به شدت اجتناب می نمایند با این که بسیاری از آنها از ضررها و زیانهای مسکرات ناآگاه و بی اطلاعند. در اثر این حکم که فقط در حال حاضر به وسیله پلیس باطنی اجرا می شود، همه ساله با قیاس به کشورهای که میگساری در آنها رایج و آزاد است و مسلماً دهها هزار تلفات می دهد، بیش از صد هزار نفر انسان از مرگ حتمی نجات می یابند.

و در پایان سخنش می گوید: پس بیایید همه بر محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - درود بفرستیم».

این اثر ایمان به خدای عالم و قادر است که هیچ قوه دیگر در نیایش در عرفات، ص: ۲۶۲

کنترل غرایز بشر جای آن را نمی گیرد و حتی معلومات و اطلاع کامل از ضررهای میخوارگی نیز در پرهیز دادن افراد از آن مؤثر نمی شود.

و همان اهل اطلاع اگر بیشتر از دیگران مصرف نکنند کمتر مصرف نمی نمایند چنانکه مدتی قبل در یکی از روزنامه‌ها خواندم که شخصی را در آمریکا به جرم تخلف از نظامات رانندگی در حال مستی دستگیر و تحت تعقیب قرار دادند در موقع رسیدگی معلوم شد که این شخص بد مست، رئیس انجمن مبارزه با مسکرات است!

## صفات خدا عین ذات اوست

نکته‌ای که در اینجا لازم به یادآوری است این است که: صفت علم خدا عین ذات اوست و خداوند از صفات حقیقیه زاید بر ذات - که انسان و ملائکه آن چنان هستند - منزّه و مبرّا است. بنابراین سخن گفتن در حقیقت علم الهی، سخن از حقیقت ذات باریتعالی و فضولی است که از آن نهی شده است چون محیط، محاط نخواهد شد و مخلوق بر کنه خالق راه نخواهند برد.

فلاسفه راجع به حقیقت علم به معنی اعم و علم باریتعالی سخن بسیار گفته و اقوال مختلف که به ده قول می‌رسد در آن گفته‌اند و راهی را که نباید پیمود و نمی‌توان پیمود به گمان خود

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۳

پیموده‌اند! تعالی الله عما یقولونه علواً کبیراً:

«کَلَّمَا مِيزَ تَمُوهُ بَاوَهَامِكُمْ فِی اِدْقِ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ اِلَيْكُمْ وَ اَلْبَارِیُّ تَعَالَى وَ اَهْبَ الْحَيَوةَ وَ مَقْدَرُ الْمَوْتِ وَ لَعَلَّ النَّمْلَ الصَّغَارَ تَتَوَهَّمُ اَنْ لِّلَّهِ تَعَالَى زَبَانِیَّتِیْنِ اِی قَرْنِیْنِ فَانَهُمَا كَمَالُهُمَا وَ تَتَصَوَّرُ اَنْ عَدَمُهَا نَقْصَانٌ لِمَنْ لَا یَكُونَانِ لَهُ وَ لَعَلَّ حَالُ كَثِیْرٍ مِنْ الْعُقَلَاءِ كَذَلِكَ فِیْمَا یَصِفُوْنَ اَللَّهَ تَعَالَى بِهِ» [۱۸۵].

و همچنین در حدیث است که:

«اَیَّاكُمْ وَ التَّفَكُّرَ فِی اَللَّهِ وَ لَكِنْ اِذَا ارْدْتُمْ اَنْ تَنْظُرُوا اِلَى عَظْمَتِهِ فَانظُرُوا اِلَى عَظِیْمِ خَلْقِهِ» [۱۸۶].

راجع به علم خدا از جهت احاطه و سعه آن، بیانات، خطبه‌ها و دعا‌های مأثوره از اهل بیت - علیهم السلام - بسیار است که اگر جمع‌آوری شود شاید کتابهای زیادی فراهم شود.

امام - علیه السلام - در پایان این چند جمله که به علم خدا مربوط می‌شود در حالی که

وجودش مشحون به درک عظمت و سعه علم و حلم باریتعالی جلت عظمته است زبان به تسبیح می‌گشاید و خدا را به پاکی و بلندی رتبه می‌ستاید و عرض می‌کند:

«سُبْحَانَكَ وَتَعَالَيْتَ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا...».

«پاک و منزهی تو از هر نقص و عیب، جهل و عجز، و بلند و برتری تو از نیایش در عرفات، ص: ۲۶۴»

آنچه ستمکاران می‌گویند [۱۸۷] برتری بزرگ. تسبیح گواهی می‌دهند بر پاکی و تنزه تو از نقایص، آسمانها و زمینها و آنچه در بین آنهاست. و نیست چیزی مگر این که تسبیح می‌گوید یا تسبیح می‌کند تو را به حمد و سپاس تو (که محتمل است مراد این باشد که لازمه حمد و سپاس خدا و ثنا بر او به صفات جمالیّه و جلالیّه و اقرار به کمال او، تسبیح، شهادت، گواهی و اقرار به پاکی و تقدس حضرت باری از هر نقص و ناتمامی است) پس تنها برای توسل حمد و سپاس و مجد و بلندی مقام ای صاحب جلال و اکرام و فضل و انعام و نعمتهای بزرگ و تویی بخشنده کریم، رؤوف و مهربان».

پس از این ثنا و تسبیح و اقرار به نعمتهای خدا، از خدا سؤال می‌نماید و به اینگونه عرض حاجت می‌کند:

«اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ وَعَافِنِي فِي بَدَنِي وَدِينِي وَأَمِنْ خَوْفِي وَأَعْتِقْ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ».

در این جمله از خدا وسعت روزی حلال و عافیت در بدن و دین و امان از خوف و بیم و آزادی از آتش درخواست می‌نماید.

معلوم است که هر کدام از این حوایج از حاجتهای مهم دینی و دنیوی است.

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۵

**رزق حلال**

وسعت رزق حلال و اصل روزی حلال موضوعی است که در شرع به آن اهمیت بسیار داده شده و بخش مهمی از فقه مربوط به احکام حلال و حرام خوردنیها و نوشیدنیها و کسبهای حرام و مباح و اینگونه مسائل است.

در روایت است از حضرت باقر - علیه السلام - که رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود:

«العبادة سبعون جزءاً أفضلها طلب الحلال» [۱۸۸].

«طلب روزی حلال از عبادات مهمه و موجب اجر بسیار است».

حتی در حدیثی از حضرت صادق - علیه السلام - است که:

«الكاد على عياله كالمجاهد في سبيل الله» [۱۸۹].

و همچنین از حضرت صادق - علیه السلام - است که:

«ان الله عزوجل يحب المحترف الامين» [۱۹۰].

خوردن غذای حلال علاوه بر این که شرعاً مسؤولیت ندارد در حسن نیت و پاکی باطن انسان اثر وضعی دارد. چنانکه لقمه حرام نیز آثار سوء دارد. یکی از اموری که از آن انسان مورد سؤال قرار می گیرد امر

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۶

«مال» است که از کجا کسب کرده و در چه راهی صرف نموده است. چنانکه در حدیثی که شیعه و اهل سنت روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت است که فرمود:

«لا تزول قدما عبد يوم القيامة حتى يسئل عن أربع: عن عمره فيما افناه، و عن جسده فيما ابلاه، و عن ماله فيما انفقه و من اين اكتسبه، و عن حبا اهل [۱۹۱] البيت [۱۹۲]»

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۷

و همچنین در حدیث است که:

«ترك لقمه الحرام احب الى الله من صلاة الفی ركعة تطوعاً» [۱۹۳].

## عافیت دین و بدن

یکی دیگر از حوایجی که در این جمله از دعا خواسته شده عافیت در بدن و دین است که هر دو دارای اهمیت بسیارند و به هم ارتباط دارند و اگر کسی هر دو را داشته باشد سعادت دنیا و آخرت را دارا شده است.

عافیت در بدن عبارت از تندرستی و سلامتی از بیماریها و نقصهای عضوی و کمال استوای خلقت و آفرینش است که از نعمتهای بزرگ خداست که با توجه به انواع و اقسام امراض، سلامتی از هر یک از آنها نعمتی جداگانه به شمار می‌رود. و غالب مردم از شکر این نعمتها غافلند چون از خود نعمت غافلند. یا اصلاً آن را نمی‌شناسند؛ زیرا اطلاع بر این نعمتها نیاز به اطلاع وافی و نیایش در عرفات، ص: ۲۶۸

کامل در علوم متعدده دارد که همه مربوط به جسم انسان از گوشت، پوست، استخوان، رگ، پیه، خون، مفاصل، سلولها، اعضا و جوارح ظاهره و باطنه می‌باشد که به فرض اینکه کسی از این همه علوم مطلع باشد چون این علوم کامل نشده است باز هم از شناخت نعمتهای خدا در این رابطه و شکر آنها قاصر است.

انسانها بیشتر وقتی گرفتار مرض و دردی می‌شوند قدر نعمت و سلامتی از آن بیماری و درد را می‌شناسند و در همان حال به سلامتی از میلیونها مرض دیگر که به آن مبتلا نیستند توجه ندارند. و همان‌طور که گفته شده است:

«النعمة مجهولة مادامت محصولة فاذا فقد عرفت» [۱۹۴].

نعمت مادام که حاصل و موجود است مجهول و ناشناخته است ولی وقتی مفقود شد شناخته می‌شود و اهمیت آن معلوم می‌گردد که:

«تعرف الاشياء باضدادها»

و به همین مبانی اشاره دارد کلام امام - علیه‌السلام - در اوائل دعا که می‌فرماید:



«ثُمَّ مَا صَرَفْتَ وَدَرَأْتَ عَنِّي اللَّهُمَّ مِنَ الضُّرِّ وَالضَّرِّاءِ أَكْثَرَ مِمَّا ظَهَرَ لِي مِنَ الْعَافِيَةِ وَالسَّرَّاءِ».

نیایش در عرفات، ص: ۲۶۹

## عافیت دین و اقسام آن:

### اشاره

و اما عافیت در دین که اهمیّت آن بیشتر است و اگر آن نباشد عافیت در بدن وسیله احتجاج بر عبد و استحقاق توبیخ و معاقبه زیادتر است بر سه قسم است:

۱- عافیت فکری و اعتقادی.

۲- عافیت اخلاقی.

۳- عافیت عملی.

### ۱- عافیت فکری و اعتقادی:

عافیت فکری و اعتقادی این است که: شخص در شناخت خدا و صفات و اسماء‌الحسنای او در شناخت ملائکه و مسائل نبوت پیغمبران و وحی و امامت خصوصاً شناخت حضرت خاتم‌الانبیاء - صلی الله علیه و آله و سلم - و اوصیا و خلفای آن حضرت و در شناخت معاد و خلاصه کل امور اعتقادی، ایمانش سالم از انحرافات و پاک از بدع و شبهه‌ها باشد و از خطی که انبیاء خصوصاً حضرت ختمی مرتبت - صلی الله علیه و آله و سلم - ترسیم فرموده‌اند بیرون نباشد. و همه را با معیارهای صحیح عقلی و نقلی تحصیل کرده باشد و به آنچه بر حضرت محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله و سلم - نازل شده است اعم از اصول یا فروع ایمان داشته باشد که حتی به جزئی‌ترین امری از امور اعتقادی و کوچکترین فرع از

نیایش در عرفات، ص: ۲۷۰

فروع و احکام شرعی و عملی، ایمان مطمئن داشته باشد و میل نفس خود را در همه

امور، تابع شرع قرار دهد، بدیهی است گاه یک انحراف و انکار یک موضوع مسلم دین اسلام، شخص را زیر سؤال برده و موجب کفر او می‌شود.

بعضی در موضوع سؤال از اسلام عمر و امثال او اظهار تعجب می‌نمایند و با سابقه صحابت آنها و مواضعی که داشتند آن را بجا نمی‌شمارند و توجه ندارند.

اولاً: مجرد صحابت، دلیل بر ایمان نیست؛ زیرا در صحابه به حکم قرآن مجید و اخبار متواتر حوض، بسیاری بودند که یا از اول منافقانه اظهار اسلام کرده بودند یا بعد از رحلت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - منحرف از حق شدند.

ثانیاً: این اشخاص مواضع مهمی نداشتند و به گفته یکی از بزرگان، در جهاد، آن دو نفر سابقه اینکه یک نفر را در یک غزوه و جهاد کشته باشند ندارند. مضافاً بر این که مواضع سوء آنها بیشتر و مشهورتر بود. بعضی از همینها بودند - چنانکه پیش از این نیز گفته شد - که در جنگ احد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را تنها گذارده و از میدان جهاد گریختند و به فکر ترتیب صلح با کفار و بازگشت به کفر افتادند!

ثالثاً: در مسأله کفر و انحراف فکری و عقیدتی، انکار تمام عقاید یا احکام، لازم نیست بلکه با انکار یک مورد، شخص از نیایش در عرفات، ص: ۲۷۱

اسلام خارج می‌شود. لذا کسی که علناً در صلح حدیبیه به پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اعتراض کند و آن را نپذیرد یا در مسأله متعه حج حکم خدا را که از زبان پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌شنود قبول نکند اسلامش زیر سؤال می‌رود.

ایمان به پیغمبر و رسالت او - صلی الله علیه و آله و سلم - باید مطلق باشد و انکار هر یک از این دو حکم با اینکه از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شنیده بود با اسلام سازگار نیست و از همه بالاتر رد او بر پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - در مسأله وصیت بود که فرمود:

«دوات و لوح برایم بیاورید تا بنویسیم چیزی را که پس از من هرگز گمراه نگردید».

ولی او با آن حضرت مخالفت کرد و آن کلمه خبیثه و اهانت آمیز را به رسول خدا- صلی الله علیه و آله وسلم- گفت. رسول خدایی که خداوند در شأنش فرموده: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ [۱۹۵].» و رسول خدا- صلی الله علیه و آله وسلم- را در چنان حال دشوار به آن صورت که در حضورش لغو گفتن و اختلاف بسیار شد، آزار داد. «فانا لله وَاَنَا اِلَيْهِ راجِعُونَ.»

نیایش در عرفات، ص: ۲۷۲

و حاصل این است که: عافیت فکری و عقیدتی با انکار امور ثابتة اسلامیة امکان تحقق ندارد.

## ۲- عافیت اخلاقی:

و اما عافیت اخلاقی عبارت از اتصاف انسان به اخلاق اسلامی است که در قرآن مجید و احادیث مرویه از پیغمبر و ائمه- صلوات الله علیهم- بیان شده است. مثل: صبر، زهد، تواضع، صداقت سخاوت، شجاعت، عدالت، ترحم، حلم، عفت، مروّت، حرّیت، فتوّت، عفو و گذشت، ایثار، صله رحم، رعایت حق همسایه حق پدر و مادر، مواسات، احسان، انصاف، کظم غیظ، صدق وعده، تفویض، توکل، رضا و تسلیم و سایر صفات حمیده و مکارم اخلاق که در قرآن مجید و احادیث شریفه و ادعیه بر آنها ترغیب و توصیه شده است.

و بر حسب حدیث معروف:

«اِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» [۱۹۶]

پیغمبر اکرم- صلی الله علیه و آله وسلم- برای اتمام و آموزش کامل اخلاق مبعوث شده است.

در موضوع اخلاق، تعالیم اسلام کاملترین و سازندهترین تعالیم است. بسیاری از حکما

هم که علم اخلاق را حکمت عملی

نیایش در عرفات، ص: ۲۷۳

می‌نامند در حکمت عملی وارد نمی‌شوند؛ زیرا معتقدند با تعالیم اسلام در این موضوع دیگر جایی برای کلام و مقال دیگران نیست.

کتابهای اخلاق و اشعار شعرا و حکایاتی که از مسلمانان تربیت شده در مکتب اسلام نقل شده، مسلمانان را در اخلاق بقدری غنی و صاحب افتخار نشان می‌دهد که بالاتر از آن تصور نمی‌شود.

شخص پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - که خدا به او خطاب فرموده است:

«أَنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» [۱۹۷]

دارای عالیترین اخلاق انسانی بود و یکی از علل عمده نفوذ دعوت آن حضرت در اعراب جاهلیت که تغییر عادات آنها امری ناممکن به نظر می‌آمد همان اخلاق کریمه آن حضرت بود.

همچنین اهل بیت آن حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین - علیه السلام - همه نمونه‌های عالی و مثل اکمل اخلاق انسانیت بودند که دوست و دشمن به آن اعتراف داشتند و این اخلاق سرّ و رمز محبوبیت فوق‌العاده آنها در قلوب مردم بود.

هم القوم فاقوا العالمین مناقبوا یا تهم تتلی و اوصافهم تروی

هم القوم من اصفهم الود مخلصاتمسک فی اخراه بالسبب الاقوی

و هم کما قال صادقهم و کلهم صادقون صلوات الله علیهم

نیایش در عرفات، ص: ۲۷۴

اجمعین:

فی الاصل کنا نجوماً یتضاء بنا و فی البریه نحن الیوم برهان

نحن البحور التي فیها لغائصها در ثمین و یاقوت و مرجان

من شد عنا فبرهوت مکانته و من اتانا فجئات و رضوان  
مساکن الخلد و الفردوس تملکها فنحن للخلد و الفردوس خزان

### ۳- عافیت عملی:

و اما عافیت عملی به این است که: انسان در اعمال و کارهای خود خواه فردی، اجتماعی، سیاسی و مالی و همچنین در عبادات و تکالیف و فرایض، رعایت کامل احکام شرع مقدّس را بنماید و نسبت به این دستورات که عمده آنها در کتابهای فقه مدوّن است، تعهد کامل داشته باشد و از معصیت و مخالفت پرهیز کند و تقوا پیشه سازد و حتی در گناهان صغیره نیز اگر چه وعده گذشت از آنها در صورت اجتناب از گناهان کبیره داده شده پرهیزد و چنان عمل کند که شاعر در این شعر می گوید:

خلّ الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی کن مثل ماش فی طریق الشوک تحذر ماتری  
لا تحقرن صغیره ان الجبال من الحصى

### امان از خوف و آزادی از آتش

ششمین و هفتمین مسألت در این جمله از دعا امان از خوف و آزادی از آتش است که هر دو از اهم مقاصد و مطالب است. و اگر کسی به این مطلب نائل شود حتماً غصه و اندوهی ندارد.

اما معنی امان از خوف این نیست که حالی پیدا کند که خوفش از خدا زائل شود؛ زیرا مؤمن باید همیشه بین خوف و رجا باشد و ترس از خدا و از مقامات و مواقف روز قیامت از علائم ایمان و از مقامات صدیقین است.

در حالات حضرت امام حسن مجتبی - علیه السلام - است که:

«کان اذا ذکر الموت بکی و اذا ذکر القبر بکی و اذا ذکر البعث و النشور بکی و اذا ذکر الممر علی الصراط بکی، و اذا ذکر العرض علی الله تعالی ذکره شهق شهقه یغشی علیه

منها و كان اذا قام في صلاته ترتعد فرائضه بين يدي ربه عزوجل و كان اذا ذكر الجنة والنار اضطرب اضطراب السقيم و سأل الله الجنة و تعوذ به من النار» [۱۹۸].

بنابراین محتمل است مراد از طلب امان از خوف طلب امان از یکی دو خوف باشد: اول: طلب امان از خوف در حال مرگ و احتضار و درخواست نیایش در عرفات، ص: ۲۷۶

بشارت امان چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

«الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» [۱۹۹].  
«آنانکه چون فرشتگان پاکیزه از شرک، قبض روحشان کنند به آنها گویند که شما به موجب اعمال نیکویی که در دنیا بجا آوردید اکنون به بهشت در آید».

و در آیه دیگر می فرماید:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...» [۲۰۰].

«آنها اهل ایمان و خدا ترسند آنها را از خدا پیوسته بشارت است هم در حیات دنیا (به مکاشفات در عالم خواب) و هم در آخرت ...»

و ثقة الاسلام شیخنا الكلینی روایت کرده است که: سدید صیرفی از حضرت صادق - علیه السلام - سؤال کرد:

«جعلت فداک یا بن رسول الله هل یکره المؤمن علی قبض روحه ...» [۲۰۱].

«آیا مؤمن بر قبض روحش اکراه می شود؟ فرمود: لا والله؛ نه به خدا سوگند زمانی که ملک الموت برای قبض روح او می آید اظهار

نیایش در عرفات، ص: ۲۷۷

اندوه می نماید، ملک الموت به او می گوید: یا ولی الله؛ لاتجزع؛ ای دوست خدا جزع نکن قسم بر آنکه محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را مبعوث کرد. من نیکو کارتر و مهربانتر بر تو از پدر مهربانت هستم اگر حاضر بود، چشم خود را بگشا و نگاه کن. فرمود: ممثل می شود از برای او رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و

امیر المؤمنین، فاطمه، حسن، حسین و امامان از ذریه ایشان - علیهم السلام - پس گفته می شود به او: اینها پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه - علیهم السلام - رفقای تو هستند. فرمود: پس چشم خود را می گشاید و نگاه می کند. پس منادی خدای رب العزه، روح او را ندا می دهد: یا ایتها النفس المطمئنه؛ ای نفس مطمئن و آرام به سوی محمد و اهل بیت او: ارجعی الی ربک؛ باز گرد به سوی پروردگارت در حال خوشنودی و رضا به ولایت و پسندیده شدن به ثواب: فادخلی فی عبادی؛ پس داخل شو در بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او - علیهم السلام -: وادخلی جنتی؛ و داخل بهشت من شو. پس چیزی محبوبتر به سوی او از انتزاع و گرفتن روح او به مدارا و ملحق شدن به منادی نیست».

دوم: طلب امان در روز قیامت از مخاوف و احوال آن روز. که آن هم بر حسب آیات مثل آیه:

«لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» [۲۰۲]

نیایش در عرفات، ص: ۲۷۸

و احادیث برای اهل ایمان و اعمال صالح، حاصل است.

و از جمله آنها در مورد فضیلت ادخال سرور در قلب مؤمن است چنانچه از حضرت صادق - علیه السلام - روایت شده است که:

در ضمن حدیثی طولانی فرمود:

«وقتی خداوند متعال مؤمن را از قبر بر می انگیزد با او مثالی بیرون می آید که در پیشاپیش او هر هولی از احوال روز قیامت را که مؤمن می بیند، این مثال به او می گوید: نترس! و غمناک مشو و بشارت و مژده باد تو را به سرور و کرامت از خدای عزوجل تا اینکه در پیشگاه خدا او را نگهدارند پس حساب او را آسان بنمایند و امر کند او را که به بهشت برود و مثال همچنان پیشاپیش او می رود. مؤمن به او می گوید: خوب کسی بودی که با من از قبر بیرون آمدی و همواره به من مژده سرور و کرامت دادی تا این

عنايات الهیّه را دیدم. کیستی تو؟ مثال می گوید: من آن سروری هستم که تو در دنیا برادر مؤمنت را به آن شاد می کردی خداوند عزوجل مرا از آن آفرید تا تو را مژده بدهم» [۲۰۳].

این حدیث از احادیثی است که بر تجسم اعمال - که از بعض آیات قرآن مجید استفاده می شود - دلالت دارد.

و آخرین جمله این بخش از دعا این است:

نیایش در عرفات، ص: ۲۷۹

«اللَّهُمَّ لَا تَمْكُرْ بِي وَلَا تَسْتَدْرِجْنِي وَلَا تَخْدَعْنِي وَأَدْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنَّ وَالْأَنْسِ».

در توضیح اجمالی درخواستهایی که در این دعا می باشد متذکر می شویم که: مکر، خدعه، فریب و بعضی افعال دیگر مثل استهزا، از خداوند متعال صادر نمی شود و خدا از اینگونه کارها و افعال منزّه است.

و مراد از نسبت این افعال به خدا - چنانکه مفسرین در تفسیر مثل این آیات فرمودند:

«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» [۲۰۴]

و آیه:

«وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» [۲۰۵]

این است که: در برابر استهزا، خدعه و مکر آنها و کیفر این اعمال طوری با آنها عمل می شود و به خود واگذار می شوند که آنها به جای اینکه از اقبال نعمتها، بهره نیک ببرند و به شکر پردازند از اقبال دنیا و بسیاری نعمتها و متوالی بودن آن، خدا را فراموش کرده و به آن فرحناک و مغرور می شوند و با صرف نعمت در معصیت، ولی نعمت حقیقی خود را کفران نعمت می نمایند و آنها را برای خود پایدار دانسته و عطا و موهبت خدا نمی دانند. چنانکه قارون

نیایش در عرفات، ص: ۲۸۰

می گفت:



«أَنَا أَوْ تَيْتُهُ عَلَيَّ عِلْمٍ عِنْدِي

نعمتها و صحت بدن و وفور جاه و مال و مقام را به کفایت و کاردانی و دانایی و تدبیر خود می‌دانند.

و به عبارت دیگر: عکس‌العمل خدعه، مکر و استهزای آنها جریانی واقعی و حقیقی است که مکارانه و فریبکارانه انجام نمی‌شود. اما آنها از آن جریان فریب خورده و مغرور می‌شوند. مثل همین حالت استدراج که وقتی بنده در معصیت اصرار کرد و اتمام حاجتها، مواعظ و تنبیهات در او مؤثر واقع نشد و کمبودها و قطع بعضی نعمتها، مرضها و گرفتاریها - که در بعضی موارد و نسبت به بعضی اشخاص تازیانه هشدار است - او را به راه نیاورد و بیدار نکرد عنایت حق برای هدایت و بازداري از گناه از او سلب می‌شود. و حال او در ناز و نعمت و رفاه، دوام می‌یابد و او به جای شکر نعمت، کفران نعمت می‌کند! و به آن حال خود که حال مترفین و اهل دنیاست مغرور می‌شود بی‌آنکه متوجه عاقبت سوء‌وضعی که دارد بشود که هم گمان می‌کند نعمتها و دارایی‌های او دوام دارد و منقطع نمی‌شود و هم طغیان و سرکشی خود را ادامه می‌دهد.

در قرآن مجید می‌فرماید:

«ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» [۲۰۶].

نیایش در عرفات، ص: ۲۸۱

این نتیجه حال استدراج است مع ذلک باز هشدار داده‌اند که از این حال بترسید و بهوش آید: اگر می‌بینید نعمتهای خدا بر شما استمرار و جریان دارد و شما در معصیت و مخالفت می‌روید از آن بترسید که ثمره آن ازدیاد استحقاق عذاب است. راغب اصفهانی در مفردات از حضرت امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - روایت می‌کند که فرمود:

«مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّهُ مُكْرَبٌ فَهُوَ مَخْدُوعٌ عَنِ عَقْلِهِ» [۲۰۷].

مضمون این فرمایش این است که: کسی که دنیای او بر او وسعت داده شود و نفهمد

که جهت امتحان و اتمام حجت بر اوست، پس او از عقلش و قلت بصیرتش فریب خورده است.

لذا در همین جمله از دعا از خدا خواسته می‌شود که مرا مورد استدراج قرار نده تا چنان باشم که از هشدارهایی که به صورتهای مختلف داده می‌شود، هشیار و بیدار شوم و از آنها باشم که با تنبیهاتی که به وسیله امراض، مصائب، ناملائمات و امور دیگر می‌شود، متنبه و آگاه گردم و شرّ فسقه جنّ و انس را از من دور فرما.

نیایش در عرفات، ص: ۲۸۳

## بخش دهم: دعا ترجمان دل

### اشاره

نیایش در عرفات، ص: ۲۸۵

«یا اَسْمَعَ السَّامِعِينَ يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَالْمُحَمَّدَ وَالْمُحَمَّدَ السَّادَةَ الْمَيَامِينَ  
(الی قوله علیه السلام) يَا رَبُّ يَا رَبُّ».

این چند جمله را در حال تضرع با صدای بلند به درگاه خداوند سبحان عرض می‌کرد و سر و چشم مبارکش را به سوی آسمان بلند کرده بود و مانند دو مشک از دیدگان مبارکش اشک جاری بود.

«ای شنواترین شنوندگان، ای بیناترین بینندگان، و ای سریعترین حساب کنندگان، وای مهربانترین مهربانان، صلوات بفرست بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین که آقایان با برکت و میمنت هستند...».

## نقش گریه و زاری در حال دعا و در خودسازی

یکی از حالات بسیار مغتنم و ارزشمند در مقام توجه و دعا، گریه و زاری و بی‌قراری از دوری از درگاه انس حضرت باری عز

نیایش در عرفات، ص: ۲۸۶

اسمه و محروم بودن از عنایات خاصه اوست که هر چه بنده بیشتر نزدیک شود و قربش زیادتر باشد، بی‌قراریش بیشتر و آتش شوق و اشتیاقش به حضور زیادتر و تقرب افزونتر و روشنتر می‌شود. در عین وصال، باز هم خود را در فراق می‌بیند و در آتش آن می‌سوزد.

و از این احساس لذت می‌برد. و وصال و اتصالش را بیشتر می‌سازد.

آنکه به واسطه نداشتن معرفت از لذت سوختن در آتش فراق و گریه و زاری و اظهار شوق به و وصال بیشتر محروم است، این معانی را نمی‌فهمد و بسا که به آن حالت رذیله بعد و دوری - که ارذل حالات است - دلخوش کند و به این جهل بزرگ و بنیادی، خوشنود باشد و نمی‌داند که:

اسیر لذت تن مانده‌ای و گرنه تو را چو عیشهاست که در ملک جان مهیا نیست

خوشا به حال آنانکه دلشان شکسته می‌شود و از جهت هجران و بعدی که در حال قرب و توجه احساس می‌نمایند، و می‌گریند و از محبوبشان که او را جسته و یافته‌اند باز هم او را می‌جویند و می‌خواهند.

و خوشا به حال آن گروه از بندگان که از ترس خدا اشک جاری و ضراعت و زاری دارند و بدنشان در مقام درک، عظمت

نیایش در عرفات، ص: ۲۸۷

خدا یا ترس از عذاب خدا مثل بید می‌لرزد و مضطربند.

نقش و اثر گریه و ضراعت در حال دعا که روح و جان آن است در اجابت دعا بسیار مؤثر و در اعاده حیثیت دعا کننده و تکمیل و تصفیه روح او به طور اعجاز آمیز اثر دارد.

گریه در حال دعا از خوف خدا و تذکر فرصتهای تلف شده و عمر به غفلت گذشته و یاد لغزشها و گناهان و تقصیرات و در حال طلب مغفرت و آمرزش معصیت و اقرار به گناه، فضیلت بسیار و آثار بزرگ دارد. و نشانه حضور در بارگاه قرب ربوبی و وصول به رضای الهی و قبول توبه است.

در حدیثی از حضرت صادق - علیه السلام - وارد شده است که:

«إذا اقشعر جلدك و دمعت عیناك و وجل قلبك فدونك دونك فقد قصد قصدك» [۲۰۸].

«زمانی که پوست بدنت به اهتزاز و لرزش افتاد و اشک دیدگانت جاری شد و دلت ترسناک گردید، آن حال را غنیمت بدان و رها مکن که مقصود تو حاصل شده است». علامه مجلسی - علیه الرحمه - در مرآة العقول می فرماید: مقصود این است که: وقتی این علامات ظاهر شد، بر تو باد به طلب حاجات و اهتمام در دعا از برای مهمات که خدا بر توبه رحمت

نیایش در عرفات، ص: ۲۸۸

توجه فرموده است.

و نیز در کتاب شریف کافی روایت است از حضرت صادق - علیه السلام - که فرمود: «ما من شیء الا وله وکیل و وزن الا الدموع فان القطرة تطفیء بحاراً من نار فاذا اغرورقت العین بمائها لم يرهق وجهاً قتر ولا ذلّة، فاذا فاضت حرمة الله وعلى النار ولو ان باکیاً فی امه لرحموا» [۲۰۹].

«هیچ چیزی نیست که برای آن کیل و وزنی است (یعنی می توان مقدار و ارزش آن را معین کرد) مگر اشک چشمها، که قطره‌ای از آن دریاهایی از آتش را خاموش می نماید. پس وقتی چشم در اشک غرق شود نپوشاند روی را گردی و ذلتی. پس وقتی اشک جاری شود حرام می گرداند خدا آن روی (یا آن شخص) را بر آتش و اگر گریه کننده‌ای (از خوف خدایا از فراق خدا و تأسف بر دوری از پیشگاه قرب او) در امتی

باشد به همه آنها رحم می شود».

در روایت دیگر می فرماید:

«فَلَوْ أَنَّ عَبْدًا بَكَى فِي أُمَّةٍ لَرَحِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ تِلْكَ الْأُمَّةَ بِبُكَاءِ ذَلِكَ الْعَبْدِ» [۲۱۰].

و نیز از حضرت باقر - علیه السلام - روایت است که فرمود:

نیایش در عرفات، ص: ۲۸۹

«مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَطْرَةٍ دُمِعَ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ مَخَافَةً مِنَ اللَّهِ لَا يُرَادُ بِهَا غَيْرُهُ» [۲۱۱].

«نیست قطره‌ای محبوبتر به سوی خدا از قطره اشکی که در سیاهی شب از خوف خدا بریزد و جز خدا چیز دیگری با آن منظور نباشد».

همچنین از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که فرمود:

«كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً: عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَعَيْنٌ سَهَرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَعَيْنٌ بَكَتْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» [۲۱۲] «هر چشمی روز قیامت گریان

است مگر سه چشم؛ چشمی که از نظر به نامحرم و مواردی که خدا حرام کرده است بازداشته شود. و چشمی که شب زنده‌دار و بیدار باشد در اطاعت خدا. و چشمی که در دل شب از خوف خدا گریه کند».

و آن چنان این حال بکاء و گریه مطلوب، محبوب و سازنده است که در روایت است:

«ان لم تَكُنْ بِكَ بُكَاءٌ فَتَبَاكَ» [۲۱۳]

«اگر تو را گریه نیست پس به حالت گریه کننده خود را در آور».

و أيضاً امام صادق: - علیه السلام - می فرماید:

ان لم يَجِئَكَ الْبُكَاءُ فَتَبَاكَ فَانْ خَرَجَ مِنْكَ مِثْلُ رَأْسِ الذُّبَابِ

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۰

فَبَخَّ بَخًّا» [۲۱۴].

«اگر گریه‌ایت نمی آید خود را به صورت گریه کننده در آور (و تلاش کن بلکه

چشمت اشک آلود شود) پس اگر مثل سر مگسی اشک از چشمت بیرون آمد پس به به (خوشا بر احوالت)».

در این موضوع، روایات و احادیث بسیار است. ولی نکته قابل توجه این است که: غرض از کسب فیض درک این حالات شریفه این است که حقیقتاً بنده از گناهان خود بیمناک و در مقام جبران گذشته و توبه نصوح و حقیقی باشد و الاً مجرد گریه از ترس گناه با اصرار بر معصیت فایده‌ای ندارد هرچند کمتر ممکن است که کسی به حال گریه و زاری از خوف گناه برسد و این حال هیچ تغییر در روش و برنامه‌های زشت او ندهد.

راجع به این که به مجرد گریه اکتفا نمی‌شود از حضرت زین‌العابدین - علیه‌السلام - روایت است که فرمود:

«لیس الخوف من بکی و جرت دموعه مالم یکن له ورع یحجزه عن معاصی اللّٰه وانما ذلک خوف کاذب» [۲۱۵].

«خوف، گریه کردن و جریان اشک نیست مادام که برای گریه کننده پارسایی نباشد که او را از گناهان باز بدارد. این است و جز این نیست که این خوف (بی‌ورع) خوف دروغ و کاذب است».

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۱

با این توضیحی که اگر چه ممکن است در نظر بعضی خوانندگان عزیز اطلاع کلام شده باشد در بیان فضائل و فوائد گریه از خوف خدا و برای شوق به قرب بیشتر مختصر است اجمالاً و به قدر فهم خود متوجه مقام حضوری که امام مظلوم و سرور شهیدان و رهبر آزاد مردان - علیه‌السلام - در درگاه حضرت محبوب حقیقی جلت عظمته داشته است می‌شویم؛ مقام و مشهدی که برای کسی که در آن اوج معرفت و خداشناسی نباشد وصول به آن میسر نیست.

اکنون فرازهای این بخش را ملاحظه نموده و از صلوات بر پیغمبر - صلی‌الله‌علیه‌وآله

وسلم - که امام - علیه السلام - با این حال تضرع و بکاء از خدا می خواهد شروع می نمایم.

## فضیلت صلوات

یکی از اذکار مهم که فضیلت بسیار دارد و در قرآن کریم به آن امر شده است، صلوات بر پیغمبر و آل آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین است. که خداوند در این آیه کریمه به آن امر فرموده است:

«ان الله وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [۲۱۶].

«به حقیقت که خدا و ملائکه او صلوات می فرستند بر پیغمبر، ای کسانی

نمایش در عرفات، ص: ۲۹۲

که ایمان آورده اید صلوات بفرستید بر او و تسلیم شوید تسلیم شدنی (خالص و کامل)».

اما راجع به فضیلت صلوات در کتابهای حدیث شیعه و سنی روایات بسیار وارد شده است که علاوه بر تواتر معنوی، تواتر اجمالی آنها نیز ثابت است که در اینجا چند روایت از جوامع شیعه از طرق اهل بیت - علیهم السلام - را تیمناً و تبرکاً نقل می نمایم:

الف - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَمَلَائِكَتُهُ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَقُلْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْثِرْهُ» [۲۱۷].

«حضرت صادق علیه السلام - فرمود: رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود:

هر کس بر من صلوات بفرستد، خداوند و ملائکه بر او صلوات می فرستند پس هر کس خواست کم صلوات بفرستد و هر کس خواست بسیار بفرستد».

ب - «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِرْفَعُوا اصْوَاتَكُمْ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالنَّفَاقِ» [۲۱۸].

«حضرت صادق علیه السلام - فرمود: رسول خدا - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود:

صلوات بر من و بر اهل بیت من نفاق را می برد».

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۳

د- «عَنْ أَحَدِهِمَا - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» [۲۱۹].

از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه‌السلام - روایت است که فرمود: در میزان (وتر از وی اعمال در قیامت) چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست».

ه- «عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نَعِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:-

أَنِّي دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَكَمْ يَحْضُرُنِي شَيْءٌ مِنَ الدُّعَاءِ إِلَّا الصَّلَاةَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ أَحَدٌ بِأَفْضَلٍ مِمَّا خَرَجْتَ بِهِ» [۲۲۰].

«عبدالسلام بن نعیم گوید: به امام صادق علیه‌السلام - عرض کردم: من داخل خانه کعبه معظمه شدم و چیزی از دعا به ذهنم نیامد مگر صلوات بر محمد و آل محمد. فرمود: آگاه باش! که بیرون نیامده از خانه احدی به عملی که فاضلتر باشد از آنچه تو به آن بیرون آمدی (یعنی صلوات)».

و در خصوص صلوات جهت استجاب دعا در حدیث است که:

«لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوبًا حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» [۲۲۱].

«دعا در پرده و محجوب است (یعنی به استجاب نمی رسد) تا دعا کننده صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد».

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۴

در روایت ذیل نیز قریب به همین مضمون می باشد:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - كُلُّ دُعَاءٍ يُدْعَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ مَحْجُوبٌ عَنِ السَّمَاءِ حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» [۲۲۲].

«حضرت صادق علیه‌السلام - فرمود: هر دعائی که خدای عزوجل بدان خوانده شود از رفتن به آسمان محجوبست تا صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود».



امام صادق - علیه السلام - درباره کسی که سؤال و حاجتی از خداوند دارد دستور فرموده‌اند به این که:

«مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، ثُمَّ يَسْأَلُ حَاجَتَهُ، ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَيَدْعَ الْوَسْطَ إِذْ كَانَتْ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَا تُحْجَبُ عَنْهُ» [۲۲۳].

«هر کس حاجتی دارد ابتدا صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، سپس حاجت خود را از خدا بخواهد و دعا به صلوات بر محمد و آل محمد ختم نماید؛ زیرا خدای عزوجل کریمتر از این است که دو طرف دعا را قبول کند و وسط آن را واگذارد (و به اجابت نرساند) زیرا صلوات بر محمد و آل محمد محجوب نیست (و بدون برخورد به حاجبی بالا رود)».

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۵

و اما صیغه صلوات، بر حسب روایات اهل بیت - علیهم السلام - باید صلوات بر آل نیز ضمیمه باشد و از ترک صلوات بر آل نهی شده است.

در حدیثی منقول است که: حضرت صادق - علیه السلام - شنید مردی به خانه کعبه معظمه آویخته بود و می گفت:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ».

حضرت به او فرمودند:

«يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَبْتُرْهَا وَلَا تَظْلِمْنَا حَقَّنَا قُلْ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ».

«ای بنده خدا! صلوات را قطع نکن و به حق ما ستم ننما بگو:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ».

در تشهد نماز، صلوات بر آل، مثل صلوات بر پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - از اجزای نماز است و ترک عمدی آن موجب بطلان نماز می شود. و بدیهی است که در ضم صلوات بر آل، به هر لفظی که گفته شود مثل: صلی الله علیه و آله و یا صلی الله

علی محمد و آله یا الصلاة علی محمد و آله و امثال این الفاظ کافی است هر چند احتیاط در تشهد نماز صلوات به مأثور است و مشهورترین صیغه‌های آن: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد» و دعاهای طولانی که در آن صلوات به صیغه‌های بسیار وارد شده است در کتابهای دعا مذکور است و برای خواندن بعض آنها نیایش در عرفات، ص: ۲۹۶ فضیلت زیاد روایت شده است.

و حاصل اینکه همه ارباب جوامع، صحاح و سنن احادیث متواتره‌ای را که دلالت دارند بر اینکه در صلوات بر پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - باید «آل» آن حضرت را نیز ضمیمه نمود، روایت کرده‌اند و از جمله آنها سیوطی در در المنثور، ج ۵، در تفسیر آیه: «ان الله و ملائکته» به طرق متعدد از: علی - علیه السلام -، کعب، ابن عباس، ابراهیم، طلحه، ابی سعید خدری، ابی مسعود، ابی هریره، زید بن خارجه، بریده و ابن مسعود. و از جمله از انس بدون کلمه «علی» روایت کرده است. و در کنز العمال از علی - علیه السلام - ح ۳۹۹۳، از طلحه، ح ۳۹۹۴، از انس، ح ۳۹۹۸، از ابن مسعود، ح ۴۰۰۵ و ۴۰۰۳، از کعب، ح ۴۰۰۶ و ۱۹۸۹۱، از عایشه، ح ۴۰۱۴، از ابی سعید، ح ۱۹۸۸۹، از زید بن خارجه، ح ۱۹۸۹۰ و از ابی مسعود، ح ۱۹۸۸۸ و ۱۹۸۹۲ روایت کرده است.

و اما بر حسب روایات اهل سنت چنانکه در جوامع، مسانید، صحاح و سنن آنها به طور مستفیض و بلکه متواتر روایت شده است به ضمّ صلوات بر «آل» امر شده است؛ از جمله در صحیح بخاری در جزء دوم از کعب بن عجره و ج ۳ در تفسیر آیه: «ان الله و ملائکته...» و در ج ۴، کتاب دعوات، باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است به این مضمون که: «از حضرت نیایش در عرفات، ص: ۲۹۷»

پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - سؤال کردیم چگونه صلوات بر تو بفرستیم فرمود:  
اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد ...».

و در صحیح مسلم نیز در کتاب صلاة، باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم بعد التّشهد، به سند خود از ابی مسعود انصاری و به سه طریق از کعب بن عجزه همین صیغه صلوات را با ضمیمه: «کما صلیت علی آل ابراهیم ... نقل نموده است. و در سنن ابی داود نیز در کتاب صلاة، باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم بعد التّشهد، حدیث کعب را به سه طریق روایت نموده است و حدیث ابی مسعود انصاری را نیز نقل کرده است.

علاوه حدیث دیگری به سند ابی مسعود از عقبه بن عمرو روایت کرده است و در آن فرموده است بگوئید:

«اللهم صلّ علی مُحَمَّدِ النبی الامّی و علی آل محمد».

در سنن ابن ماجه نیز حدیث کعب را روایت کرده است و از عبدالله بن مسعود نیز صلواتی طولانی روایت کرده که در ضمن آن همان دستور سایر روایات در صلوات بیان شده است.

در مسند احمد، ج ۱، ص ۱۶۲ از طلحه، همین لفظ حدیث کعب را روایت کرده است. و در ج ۴، ص ۱۱۸ همین لفظ را از عقبه بن عمرو به لفظ:

«اللهم صلّ علی محمد النبی الامّی و علی آل محمد» روایت کرده

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۸

است.

و همچنین از او در ص ۱۱۹ و در ص ۲۴۱ به دو طریق و ۲۴۳ و ۲۴۴ از کعب، همان لفظ او را که در سایر روایات او است نقل کرده است.

و در ج ۵، ص ۲۷۴ از ابی مسعود همین لفظ را و در ص ۳۵۳ به این لفظ از بریده

خزاعی نقل کرده است:

«اللهم اجعل صلواتک و رحمتک و برکاتک علی محمد و علی آل محمد...».  
همچنین حمیدی در مسند خود، ج ۲، حدیث ۷۱۱ و ۷۱۲ خبر کعب را روایت کرده است.

ترمذی نیز خبر کعب را در باب: ما جاء فی صفة الصلاة علی النبی صلی الله علیه (وآله) و سلم و در کتاب تفسیر، خبر ابی مسعود را، ح ۳۲۲۱ روایت کرده است.  
و نسائی نیز در باب: کیفیة الصلاة علی النبی صلی الله علیه (وآله) و سلم از کعب به سه طریق نقل کرده است و لفظ طریق سوم، «وآل محمد» است بدون «علی». و از طلحه به سه طریق و از ابی مسعود به یک طریق.

با این همه روایات صحیح که در صحیح ترین کتابهای خود اهل سنت روایت شده است چنانکه پیش از این هم گفتیم، التزام آنها به ترک صلوات بر آل جز دهن کجی به مقام رسالت و

نیایش در عرفات، ص: ۲۹۹

بی اعتنایی و اهانت به دستور حضرت رسول اعظم - صلی الله علیه و آله و سلم - تعبیر و تفسیر ندارد. حتی در همین بابهایی که این احادیث را نقل کرده اند نیز صلوات بر «آل» را حذف می نمایند! آیا این، غیر از اعلام و اعلان اینکه با تأکید پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - ما مخالفت می کنیم و از صلوات بر آل خوداری می نمایم چه معنایی دارد. اگر کسی با آل آن حضرت دشمن باشد ولی به ظاهر معتقد به رسالت آن حضرت باشد چنین معارضه صریحی را با دستور آن بزرگوار اظهار نمی نماید؟!!

از مردمی که از اقرار به علو مرتبه و بلندی شأن خدا و بردن اسم مبارک «العلی» ابا می کنند و متعهدند که خدا را به این اسم به صورتی که قرآن بر آن نازل شده نخوانند؛ چون اسم امیرالمؤمنین - علیه السلام - نیز علی است. (!)

بیش از این توقع نیست اینها در این دهن کجیها به مقام نبوت هر چه بگویند و بکنند به رهبرشان که آن جسارت عظیم و بی ادبی کفرآمیز را به مقام با عظمت صاحب رسالت

کبری کرد نخواهند رسید اگر او در آن موقف عظیم به مخالفت با پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - برنخاسته بود و آن کلمه خبیثه را بر زبان نیاورده بود و نگفته بود که: هذیان! می گوید یا به تعبیر تصحیح شده بعض دیگر اهل سنت گفت: «غلب علیه الوجع» که باز همان معنی را می دهد اگر او آن گونه با مقام نبوت برخورد نمی کرد، این جسارتها

نیایش در عرفات، ص: ۳۰۰

از پیروانش صادر نمی شد که حتی در عنوان باب صلوات که در آن، این احادیث را می آورید «آل» را از صلوات حذف نمایند.

هر شخص با انصافی از این برخوردها و معارضه ها می فهمد که سیاست، علیه اهل بیت - علیهم السلام - چگونه عمل کرده و چگونه فضائل مسلم آنها را کتمان و از نشر احادیث آن مانع شده و به جعل وضع اخبار در شأن معاندین پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت پرداخته است.

به هر صورت این را با این که مدعی دوستی اهل بیت هستند شعار قرار داده و همه جا - صلی الله علیه و آله و سلم - را بدون: «و آله» می گویند و می نویسند! حتماً اگر یک هزارم این تأکیدات و یک خبر بسیار ضعیف و مطعون السند در شأن معاویه و بنی امیه و آل مروان و احترام از آنها بود به آن تمسک می کردند و التزام به آن را سنت قرار می دادند! اما در مورد اهل بیت رسالت و عترت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - این اخبار معتبره را ترک می نمایند همان طور که روایات و احادیث آنها را ترک کرده و اخبار نصاب، خوارج، مرجئه، ظلمه و مؤیدین بدترین حکومتهاى استبدادگر ستمکار را در کتابهای خود تخریح نموده اند.

فانا لله و انا اليه راجعون هذه مصيبة ما اعظمها و اعظم رزيتها في الاسلام و نعم ما قيل:

قضیه اشبه بالمرزئه هذا البخاری امام الفئه

نیایش در عرفات، ص: ۳۰۱

بالصادق الصدیق ما احتج فی صحیحہ واحتج بالمرجئه  
و مثل عمران بن حطان او مروان و ابن المرثئہ المخطئه  
ان الامام الصادق المجتبی بفضله الای ات منبئه  
اجل من فی عصره رتبئه لم یقترف فی عمره سیئه  
قلامه من ظفر ابهامه تعدل من مثل البخاری مئه  
در اینجا تیمناً این دو شعر را از شافعی در لزوم صلوات بر آل - علیهم السلام - در نمازها  
می آوریم:

یا اهل بیت رسول الله جبکم فرض من الله فی القرآن انزلہ  
کفاکم من عظیم الفخر انکم من لم یصل علیکم لاصلاہ له  
و هم این ابیات صلواتیه لطیفه را از کتاب یکی از شوافع به نام:  
«رشفة الصادی من بحار فضائل النبی الهادی» توسلاً بهم لیجعل الله تعالی عاقبه امر خیراً  
و جعلنی من شیعتهم و موالیهم می آوریم:  
یا رب صل علی النبی و آله ازکی الصلاة و خیرها والاطیبا  
یا رب صل علی النبی و آله ملاح برق فی الاباطح ادخبا  
یا رب صل علی النبی و آله ما قال ذو کرم لضعیف مرحبا  
یا رب صل علی النبی و آله ما امت الزوار طیبه یتربا  
یا رب صل علی النبی و آله سفن النجاه العز اصحاب العبا  
واجعلهم شفعاثنا یوم اللقاء فی الحشر اذ یتسائلون عن النبا  
نیایش در عرفات، ص: ۳۰۲

**بقیه این بخش دعا:**

پس از آن خطابه‌های مشحون به حمد و ثنا و مسألت، صلوات بر محمد و آل محمد علیهم صلوات الله سؤال خود را چنین عرضه می‌دارد:

«سؤال می‌کنم خدایا از تو حاجتم را که اگر آن را به من عطا کنی ضرر نمی‌زند به من آنچه را تو از من منع کنی، و اگر آن حاجت را از من منع کنی و عطا نفرمائی، به من سود نمی‌رساند آنچه را که به من عطا کرده‌ای. سؤال می‌کنم از آتش دوزخ، آزادم سازی.»

بر حسب این قسمت از دعا باید تمام هم و تلاش انسان صرف این شود که به سعادت اخروی و نجات از عذاب و آتش دوزخ نایل شود. و رستگاری و فوز به ثواب و قرب الهی را به تمام نعمتهای دنیا هم که باشد نفروشد؛ زیرا دنیا و همه نعمتهایش موقت و فانی است و اقبال و ادبار آن هم می‌گذرد آنچه که بر آن صبر نمی‌توان نمود عذاب خدا و غضب او و فراق و دوری از رحمت اوست.

انسانی که نمی‌تواند اندکی از بلای دنیا و ناملایمات آن را تحمل نماید چگونه می‌تواند بر عذاب خدا که آسمانها و زمین طاقت آن را ندارند تحمل نماید و چگونه از روزی که در وصفش می‌فرماید:

«يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ

نیایش در عرفات، ص: ۳۰۳

حَمَلٍ حَمَلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» [۲۲۴]  
 روزی که هر شیر دهنده، کودک شیرخوار خود را وا می‌گذارد و هر صاحب حملی، حمل خود را می‌نهد. و می‌بینی تو مردم را مست و حال اینکه مست نیستند و لکن عذاب خدا سخت است.

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» [۲۲۵] «روزی که مال و فرزند نفع نمی‌دهد مگر کسی که با دل سالم از نفاق و حب دنیا و انحراف فکری در محضر خدا حضور یابد»

«يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ». [۲۲۶] «در آن روز سخت مردم مانند ملخ هر سو پراکنده شوند و کوهها از هیبت آن همچون پشم زده شده متلاشی گردد»

«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ». [۲۲۷] «آن روزی که هر کس از برادرش می گریزد، و از مادر و پدرش، و از زن و فرزندش هم می گریزد».

«يَوْمَ تَبْدَلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ

نیایش در عرفات، ص: ۳۰۴

الوَاحِدِ الْقَهَّارِ». [۲۲۸] «روزی که زمین را به غیر این زمین مبدل کنند و هم آسمانها را (دگرگون سازند)، و تمام خلق در پیشگاه حکم خدای یکتای قادر قاهر حاضر شوند».

«وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهُهُمْ

النَّارُ». [۲۲۹] «و در آن روز، بدکاران و گردنکشان را زیر زنجیر قهر خدا مشاهده

خواهی کرد و بینی که پیراهنهایی که از مس گداخته آتشین بر تن دارند و در شعله آتش چهره آنها پنهان است».

«و يَوْمَ نُسِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَا لَهُمْ فَلَمَّ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا وَعَرَضُوا عَلَى

رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا وَوَضِعَ

الْكِتَابُ فَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لَ هَذَا الْكِتَابِ لَا يَغَادِرُ

صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصِيهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا». [۲۳۰] «روزی

را که ما کوهها را به رفتار آریم و زمین را صاف و بدون پست و بلندی آشکارا بینی و

همه را در صف محشر از

نیایش در عرفات، ص: ۳۰۵

قبرها برانگیزیم و یکی را فرو نگذاریم و خلاق را در صفی بر خدا عرضه کنند (و به

کافران گفته شود) همانگونه که اول بار شما را آفریدیم باز به سوی ما امروز باز آمدید

و آن معادی را که به خیال باطل، منکر بودید به چشم مشاهده کردید و در آن روز،



کتاب اعمال نیک و بد خلق را پیش نهند و اهل عصیان را از آنچه در نامه عمل آنهاست ترسان و هراسان بینی در حالی که با خود گویند ای وای بر ما! این چگونه کتابی است که اعمال کوچک و بزرگ ما را سر مویی فرو نگذاشته جز آنکه همه را احصاء کرده است و در آن کتاب همه اعمال خود را حاضر ببینند و خدا به هیچ کس ستم نخواهد کرد».

خواننده عزیز از این آیات و آیات دیگر، بزرگی روزی را که در پیش داریم و خواه و ناخواه به آن می‌رسیم، در حدی معلوم می‌شود. باید نجات خود را از آتش جهنم تحصیل نماییم؛ آتشی که در این دعا خلاصی از آن حاجتی شمرده شده است که انسان با خلاصی در آن از هر چه ممنوع و محروم شده باشد زیانکار نیست و اگر گرفتار آن شود به هر چه دست یافته باشد و از هر لذت و نعمتی بهره‌مند شده باشد برای او سودمند نیست.

فقط با ایمان و عمل صالح و رفتن در حصن توحید و ولایت اهل بیت - علیهم السلام - و مخالفت هوا و نفس اماره، توبه، انابه، عبادت، اطاعت، عرض تذلل و تضرع، کسب تقرب به خدا و سیر در طریق پیغمبر و ائمه طاهرین - علیهم السلام - و انجام فرائض و نیایش در عرفات، ص: ۳۰۶

واجبات و ترک منہیات و محرمات، خود را از این آتشی که نمونه‌ای از حرارت و قدرت سوزان آن خورشید است و: «نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلَعُ عَلَيَّ الْاَفْنِدَةَ» [۲۳۱] است بیمه نماییم.

عقل سلیم می‌گوید: در برابر این همه توعید، تهدید، انذار انبیا و خصوص قرآن مجید؛ کتاب معجز بیان وحی با وجود یقین به قیامت و معاد و حساب و جزا و عث و بازی نبودن آفرینش انسان و این همه مخلوقات بر شخصی که یقین دارد و از این همه خبرهای انبیا که نبوتشان به معجزات ظاهر و روشن ثابت شده است به مسأله حشر و نشر و حساب و کتاب قطع دارد، واجب است عقلاً که خود را در مهلکه گرفتار شدن به این

آتش قرار ندهد.

و چنانکه خدا دستور داده و خبر دنیا و آخرت او در آن است خود را بسازد. و اگر کسی یقین نداشته باشد لااقل احتمال می‌دهد؛ چون یقین به خلاف، برای هیچ صاحب عقل سالم حاصل نخواهد شد و هیچ عاقلی نیست که بتواند عالم غیب و دعوت انبیا را به طور جزم انکار نماید و احتمال صحت و صدق دعوت آنها را ندهد. اگر چند هزار سال قبل که وجود میکروب و موجودات ذره

نیایش در عرفات، ص: ۳۰۷

بینی یا بسیاری از منظومه‌ها و کهکشانها کشف نشده بود، کسی احتمال آنها را مطرح می‌کرد، چه بسا افرادی که در عقل، کم مایه بودند به طور جزم آن را نفی کرده و منکر می‌شدند. اما عقلا و ارباب منطق می‌گفتند: «ذره فی بقعه الامکان» احتمال و امکان آن قابل نفی نیست.

اکنون هم بسیاری از چیزهاست که بشر در کاوشهای علمی و فنی خود از آنها جستجو دارد با اینکه به وجود آنها یقین ندارد و بر اساس احتمال به کار و کاوش می‌پردازد. ممکن است برخی از کسانی که فقط به «ماده» ایمان دارند و به آنچه با حواس جسمانی قابل درک نیست، معتقد نیستند بگویند: ما در کاوشهای به اصطلاح علمی و فنی خود به وجود روح یا فرشته پی نبردیم! یا چگونگی و تأثیر صدقه را در دفع بلا یا صله رحم را در طول عمر درک نکرده‌ایم، اما نمی‌توانند بگویند ما که مؤمن به حواس و محسوسات هستیم و معیار تصدیق به وجود یک شیء را «حس» می‌دانیم، با حس نبود روح و ملائکه با تأثیر و تأثرات، غیر مادی را احساس کرده و درک نمودیم؛ چون این امور با حس قابل درک نیستند.

یکی از فرقهایی که مادی و ملحد با مؤمن به خدا و موحد دارد، همین است که مادی و ملحد نمی‌تواند به الحاد و نفی خدا ایمان و باور داشته باشد؛ چون بر نفی آن، اقامه برهان ممکن

نیایش در عرفات، ص: ۳۰۸

نیست. و اما مؤمن به خدا و عالم غیب، ایمان و یقین دارد و اقامه برهان بر آنچه مؤمن به آن ایمان دارد ممکن و معقول و منطقی است.

بنابراین و با توجه به این که اکثر اقدامات بشر و حرکتهای او در مسیرهای خطرناک به احتمال جلب نفع و مصلحت یا دفع فساد و زیان و ضرر است.

در مسأله عذاب، عقاب و مؤاخذه الهی که انبیا، بشر را از آن ترسانده و خود به آن

ایمان داشته‌اند، وظیفه معقول این است که: با اطاعت از انبیا و پذیرش دعوت آنها

احتمال خطر را از خود دفع و دور نماید و به اوامر و نواهی آنها احترام بگذارد.

چگونه است که اگر یک فرد ناشناس و مجهولی بگوید در این راهی که می‌روید دزد

است یا چاه است، احتیاط می‌کنید. یا اگر پزشک بگوید: فلان غذا برای شما ضرر دارد

با اینکه احتمال می‌دهید که اشتباه کرده باشد آن غذا را ترک می‌نمایید و روشی اتخاذ

می‌نمایید که به نجات و رستگاری خود اطمینان پیدا کنید، ولی به این همه هشدارهای

انبیا و بزرگان و رجال پاک اعتنا نمی‌نمایید و با پرهیز از معصیت خدا از این ضرر و

خسران جاوید اخروی - فرضاً هم احتمالی بدانند - تحصیل امن و نجات نمی‌کنند با

اینکه به فرض محال اگر عالم غیب و حساب و کتابی در بین نباشد، صالح، طالح،

عادل و ظالم، نکوکار و بدکار علی السواء

نیایش در عرفات، ص: ۳۰۹

خواهند بود و اگر باشد که هست و عقل و حکمت آفرینش و دلایل عقلی و سمعی بر

آن دلالت دارند، خسران بر ملحدان و گناهکاران است.

چنانکه نقل شده است که: «حضرت صادق - علیه السلام - در یکی از مباحثاتشان با

بعض سران ملحد فرمودند: اگر وضع چنان باشد که تو می‌گویی، ما و تو مساوی

خواهیم بود و اگر چنان باشد که ما می‌گوییم پس وای بر تو!».

و این دو شعر نیز در این معانی منسوب به حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - است:

قال المنجم والحکیم کلاهما لن یحشر الاجساد قلت الیکما  
ان صح قولکما فلتست بخاسران صحّ قولی فالخسار علیکما  
نیایش در عرفات، ص: ۳۱۰

### کلمه پایانی دعا

موافق روایت شیخ جلیل کفعمی در بلدالامین و علامه مجلس در کتاب زادالمعاد، این  
دعای بزرگ به این کلمات پایان می‌یابد [۲۳۲]:  
«لا اله الا انت وَحَدَّكَ لَشْرِيكَ لَكَ، لَكَ الْمُلْكُ وَلَكَ الْحَمْدُ وَأَنْتَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ  
قَدِيرٌ يَا رَبُّ يَا رَبُّ».

«نیست خدایی غیر از تو، یکتایی تو که شریک از برای تو نیست. از برای تو و مختص  
به تو و ملک توست، ملک و فرمانروایی. و از برای توست حمد و تو بر هر چیزی قدیر  
و توانایی ای پروردگار من، ای  
نیایش در عرفات، ص: ۳۱۱

پروردگار من، یا: ای آقای من، ای آقای من!».

دعا با اقرار به توحید و نفی شریک بعد از مسألت خلاصی از آتش، پایان می‌یابد که با  
توجه به حدیث سلسله الذهب و کلام قدسی خداوند متعال کلمه: «لا اله الا الله حصنی  
وَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي اَمِنَ مِنْ عَذَابِي» بسیار مناسب و به مورد است.  
چنانکه تکرار «یارب» با گریه و زاری و اشک جاری، کاشف از حضور خاص در  
محضر خداوند باری و قبول دعا و تکرار بیشتر آن، موجب حضور بیشتر و خشوع و  
خضوع افزونتر است و شخص را از خود، بیگانه‌تر و با خدا آشنا تر می‌سازد.  
خدایا! ما را از این حالات شورانگیز، شوق آمیز و اقبال و توجه به خودت بهره‌مند فرما.  
خدایا! لذت آشنایی با خودت، دعا و مناجات و عرض حاجات و فقر و مسکنت به  
درگاہت را در ذائقه باطن و روح ما بیش از پیش شیرین و شیرینتر ساز. یا رب یا رب

یا اللّٰه.

یا رب به صفات کمال تو یا رب به جمال و جلال تو  
 به کتاب بزرگ و حکیم تو قرآن مجید کریم تو  
 یا رب به مقام عظیم نبی به مقام جلیل علی ولی  
 یا رب یا رب به حق زهرا آن مهر سپهر کمال و حیا  
 نیایش در عرفات، ص: ۳۱۲

یا رب به ولی شهید زکی محبوب نبی حسن بن علی  
 یا رب به حسین و شجاعت او به قیام و صبر و شهامت او  
 به جهاد و همت و ایثارش به همه اصحاب و به انصارش  
 به تن آغشته به خون او به همه حالات و شؤون او  
 به مقام سید ساجدین سر عابدین و موحدین  
 به امام باقر علم دین فیاض معارف و بحر یقین  
 یا رب یا رب به حق صادق کشف علوم و به حق ناطق  
 به مقرر عدل و نهی کاظم مسجون و به خلق جهان حاکم  
 به ولای رضا و مقاماتش به کمال و فضایل و آیاتش  
 به تقی شمس فلک ایمان کان کرم وجود و احسان  
 به هدایت هادی و ارشادش به دعا و نماز و به اورادش  
 یا رب به حسن امام مبین سرخیل اعظم اهل یقین  
 یا رب یا رب به امام زمان موعود رسل مأمول جهان  
 مشمول عنایت خاصم کن زاین بند بلیه خلاصم کن  
 برخوان تفضلم بنشان و از هول قیامت برهان  
 عفو ز گناه و خطایا کن حفظم ز شرور و رزایا کن

جامی ز شراب طهورم ده راهی سوی بزم حضورم ده  
یارب یارب یا ربّاه اکرم مثنوی «لطف الله»

بعون اللّٰه و توفیقه در اینجا کلام ما پایان پذیرفت و خداوند متعال را سپاسگزارم که  
در این ایام که در شهر لندن برای معالجه هستم، اولاً: به من توفیق عنایت فرمود که با  
این دعای شریف-

نیایش در عرفات، ص: ۳۱۳

حسب درک بسیار ناقص و ناچیز خود- مرتبط باشم و از لذت یاد و ذکر او در این  
حال بیماری محروم نباشم. و ثانیاً: معالجات را که با سه عمل جراحی انجام شد، ناجح و  
مفید قرار داد. که او هم مسبب همه اسباب است و هم تأثیر همه اسباب زیر نظر عنایت  
او و به تقدیر و اراده و مشیت اوست. همه نعمتها به او منتهی می شود و همه اسباب را او  
به لطف و عنایت خود فراهم می نماید. فالحمد کله له کما هو اهله و مستحقه.

نفس می نیارم ز دار شکر دوست که شکری ندارم که در خورد اوست

\*\*\*

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد

\*\*\*

الهی لك الحمد الذی انت اهله علی نعم ما كنت قط لها اهلاً

متی از ددت تقصیراً تزدنی تفضلاً کانی بالتقصیر استوجب الفضلاً

و چون یکی از اسباب مهم توفیق حقیر در تألیف کتابهایی که نوشته ام به عنایت  
حضرت مسبب الاسباب جلّت حکمته، همسر معظّمه، علویه محترمه و کریمه از بیت  
فقاقت و سیادت بوده است.

و با اینکه متجاوز از چهل سال است که غالباً بیمار و در حال استعلاج بودم، ایشان  
علاوه بر تحمل زحمات پرستاری و خانه داری، در نوشتن همه آثاری که دارم آنچه در

توان داشته به من

نیایش در عرفات، ص: ۳۱۴

یاری و کمک کرده و به کارم تشویق و ترغیب نموده است، لذا امیدم به لطف خداوند متعال این است که: بر نواقص بسیار که در نوشته و آثار حقیر است قلم عفو کشیده و هر یک را به عنوان عملی خالص و تمام، قبول فرموده و ثواب این نوشته را در نامه عمل ایشان - که در همه ثوابهای آثار حقیر، نظماً و نثراً شریک است - ثبت فرماید و پدر و مادرم را که از کودکی تا سالمندی زحمات طاقت فرسای تربیت و تعلیم و تکمیل مرا به عهده داشتند غریق رحمت فرماید.

لا عذب الله امی انها شربت حب الوصی و غذتیه باللبن

و کان ابی یهوی ابا حسن فصرت من ذی وذا اهوی ابا حسن

تذکر لازم: پس از بازگشت از سفر، در این نوشته تجدید نظر شد و بعضی مطالب مختصر مثل مصادر روایات، بر آن اضافه شد و چون به مناسبت اربعین حسینی - روحی لثراب مقدم خدام مشهده الفدا - این اشعار را در این سفر، عرض و به مجمع اسلامی جهانی تقدیم داشتم، مناسب دانستم آن را نیز برای حسن ختام به نام نامی آن حضرت پایان بخش این نوشته قرار دهم و ما توفیقی الا بالله:

اربعین است و دل از سوگ شهیدان خون است هر که را می نگرم غمزده و محزون است  
زینب از شام بلا آمده یا آنکه رباب کز غم اصغر بی شیر دلش پر خون است

نیایش در عرفات، ص: ۳۱۵

یا که لیلا به سر قبر پسر آمده است کاشکش از دیده روان همچو شط جیحون است

مادر قاسم ناکام که می نالد زار بهر آن طلعت زیبا و قد موزون است

در ره کوفه و در شام و سرا ظلم یزید کس نرسید ز سجاد که حالت چون است

دختر شیر خدا ناطقه آل رسول کز نهیب سخنش کفر و ستم موهون است

کرد ایراد چنان خطبه و ثابت بنمود که یزید شقی از دین خدا بیرون است  
 زنده دین مانده ز تصمیم و زایثار حسین حق و حریت و اسلام به او مدیون است  
 هان بیاید و ببینید که در راه خدا صحنه رزم ز خون شهدا گلگون است  
 آه و افسوس که کشتند لب تشنه امام زخم بر پیکر پاکش ز عدد افزون است  
 قصه کرب و بلا قصه صبر است و قیام به فداکاری و جانبازی و دین مشحون است  
 تا ابد نام حسین بن علی در تاریخ با ثبات قدم و نصرت حق مقرون است  
 نیایش در عرفات، ص: ۳۱۶

جاودان عزت حزب الله و انصار خداست خیمه باطل و احزاب دگر وارون است  
 هر که در حصن ولایت رود از روی خلوص ز آتش دوزخ و آن هول و خطر مأمون  
 است

«لطفی» از عاقبت کار مکن قطع امید که به الطاف حسین بن علی میمون است  
 و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین  
 لطف الله صافی غفر الله له جرائمه و آثامه

لندن صفر ۱۴۱۱

نیایش در عرفات، ص: ۳۱۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ، وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ، وَلَا كَصُنْعِهِ صُنْعُ صَانِعٍ، وَهُوَ الْجَوَادُ  
 الْوَاسِعُ، فَطَرَ اجْنَاسَ الْبَدَائِعِ، وَاتَّقَنَ بِحِكْمَتِهِ الصَّنَائِعَ، لَا تَخْفَى عَلَيْهِ الطَّلَائِعُ، وَلَا تَضِيعُ  
 عِنْدَهُ الْوَدَائِعُ، جَازَى كُلَّ صَانِعٍ، وَرَائَشَ كُلِّ قَانِعٍ، وَرَاحِمُ كُلِّ ضَارِعٍ، وَمُنْزِلُ الْمَنَافِعِ،  
 وَالْكِتَابِ الْجَامِعِ بِالنُّورِ السَّاطِعِ، وَهُوَ لِلدَّعَوَاتِ سَامِعٌ، وَلِلْكَرْبَاتِ دَافِعٌ، وَلِلدَّرَجَاتِ رَافِعٌ،  
 وَلِلْجَابِرَةِ قَامِعٌ، فَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَيْءَ يَعْدِلُهُ، وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ



اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اللَّهُمَّ اِنِّي ارْغَبُ اِلَيْكَ، وَاَشْهَدُ بِالرَّبُوبِيَّةِ لَكَ، مُقْرَأً بِاَنَّكَ رَبِّي، وَاَنَّ اِلَيْكَ مَرَدِّي، اِبْتَدَأْتَنِي بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ اَنْ اَكُونَ شَيْئًا مَذْكُورًا، وَخَلَقْتَنِي مِنَ التُّرَابِ ثُمَّ اسْكَنْتَنِي الْاَصْلَابَ، اَمْنًا لِرَيْبِ الْمُنُونِ، وَاخْتِلَافِ الدُّهُورِ وَالسِّنِينَ، فَلَمْ اَزَلْ ظَاعِنًا مِنْ صُلْبِ اِلَى رَحِمٍ فِي تَقَادُمٍ مِنَ الْاَيَّامِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ الْخَالِيَةِ، لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَافَتِكَ بِي،

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۰

وَلَطْفِكَ لِي، وَاِحْسَانِكَ اِلَيَّ فِي دَوْلَةِ اِئِمَّةِ الْكُفْرِ، الَّذِيْنَ نَقَضُوا عَهْدَكَ، وَكَذَّبُوا رُسُلَكَ، لَكِنَّكَ اَخْرَجْتَنِي لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى الَّذِي لَهُ يَسَّرْتَنِي، وَفِيهِ اَنْشَأْتَنِي، وَ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ رَوَّفْتَ بِي، بِجَمِيلِ صُنْعِكَ وَ سَوَابِغِ نِعْمِكَ، فَاِبْتَدَعْتَ خَلْقِي مِنْ مَنِي يُمْنِي وَ اسْكَنْتَنِي فِي ظُلُمَاتِ ثَلَاثِ، بَيْنَ لَحْمٍ وَ دَمٍ وَ جِلْدٍ، لَمْ تُشْهَدْنِي خَلْقِي، وَلَمْ تَجْعَلْ اِلَيَّ شَيْئًا مِنْ اَمْرِي، ثُمَّ اَخْرَجْتَنِي لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى اِلَى الدُّنْيَا تَامًا سَوِيًّا، وَ حَفَظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلًا صَبِيًّا، وَرَزَقْتَنِي مِنَ الْغِذَاءِ لَبَنًا مَرِيًّا، وَ عَطَفْتَ عَلَيَّ قُلُوبَ الْحَوَاضِنِ، وَ كَفَلْتَنِي الْاُمَمَاتِ الرُّوَاحِمَ، وَ كَلَّأْتَنِي مِنْ طَوَارِقِ الْجَانِّ، وَ سَلَّمْتَنِي مِنَ الزِّيَادَةِ وَ النُّقْصَانِ، فَتَعَالَيْتَ يَا رَحِيمُ يَا رَحْمَنُ، حَتَّى اِذَا اسْتَهْلَكْتُ نَاطِقًا بِالْكَلامِ، اَتَمَمْتَ عَلَيَّ سَوَابِغَ الْاَنْعَامِ، وَ رَبَّيْتَنِي زَايِدًا فِي كُلِّ عَامٍ، حَتَّى اِذَا اكْتَمَلَتْ فِطْرَتِي، وَاعْتَدَلَتْ مَرَّتِي، اَوْجَبْتَ عَلَيَّ حُجَّتَكَ بَانَ الْهُمْتَنِي مَعْرِفَتِكَ، وَ رَوَّعْتَنِي بِعَجَائِبِ حِكْمَتِكَ، وَ اَيَقَطْتَنِي لِمَا ذَرَّاتٍ فِي سَمَاءِكَ وَ اَرْضِكَ مِنْ بَدَائِعِ خَلْقِكَ، وَ نَبَهْتَنِي لَشُكْرِكَ وَ ذِكْرِكَ، وَ اَوْجَبْتَ عَلَيَّ طَاعَتَكَ وَ عِبَادَتَكَ، وَ فَهَّمْتَنِي مَا جَاءَتْ بِهِ رُسُلُكَ، وَ يَسَّرْتَ لِي تَقَبُّلَ مَرْضَاتِكَ، وَ مَنَنْتَ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ بِعَوْنِكَ وَ لَطْفِكَ، ثُمَّ اِذْ خَلَقْتَنِي مِنْ خَيْرِ الثَّرَى وَ لَمْ تَرْضَ لِي يَا اِلَهِي نِعْمَةً دُونَ اُخْرَى وَ رَزَقْتَنِي مِنْ اَنْوَاعِ الْمَعَاشِ، وَ صُنُوفِ الرِّيَاشِ، بِمَنْكَ الْعَظِيمِ الْاَعْظَمِ عَلَيَّ، وَ اِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ اِلَيَّ، حَتَّى اِذَا اَتَمَمْتَ عَلَيَّ جَمِيعَ النُّعَمِ، وَ صَرَفْتَ عَنِّي كُلَّ النُّقْمِ، لَمْ

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۱

يَمْنَعُكَ جَهْلِي وَ جُرَاتِي عَلَيْكَ اِنْ دَلَلْتَنِي اِلَى مَا يُقْرَبُنِي اِلَيْكَ، وَ وَفَّقْتَنِي لِمَا يُزِلُّنِي

لَدَيْكَ، فَانْ دَعَوْتُكَ اجْتَبَنِي وَانْ سَأَلْتُكَ اعْطَيْتَنِي، وَانْ اطَعْتُكَ شَكَرْتَنِي، وَانْ  
شَكَرْتُكَ زِدْتَنِي، كُلُّ ذَلِكَ اِكْمَالٌ لَانْعَمَكَ عَلَيَّ، وَاحْسَانُكَ اِلَيَّ، فَسُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ  
مِنْ مُبَدئِ مُعِيدِ حَمِيدِ مُجِيدِ، وَتَقَدَّسَتْ اَسْمَاؤُكَ، وَعَظُمَتْ اَلَاؤُكَ، فَايُّ نِعْمِكَ يَا  
الْهِيَ اَحْصَى عَدَدًا وَذَكَرًا، اَمْ اَيُّ عَطَايَاكَ اَقْوَمُ بِهَا شُكْرًا، وَهِيَ يَا رَبُّ اَكْثَرُ مِنْ اَنْ  
يُحْصِيَهَا الْعَادُونَ، اَوْ يَبْلُغَ عِلْمًا بِهَا الْحَافِظُونَ، ثُمَّ مَا صَرَفْتَ وَدَرَّاتَ عَنِّي.  
اللَّهُمَّ مِنَ الضَّرِّ وَالضَّرَاءِ اَكْثَرُ مِمَّا ظَهَرَ لِي مِنَ الْعَافِيَةِ وَالسَّرَّاءِ، وَ اَنَا اشْهَدُ يَا اَلْهِيَ بِحَقِيْقَةِ  
اِيْمَانِي، وَعَقْدِ عَزَمَاتِ يَقِيْنِي، وَ خَالِصِ صَرِيْحِ تَوْحِيْدِي، وَ بَاطِنِ مَكْنُونِ ضَمِيْرِي، وَ  
عَلَاتِقِ مَجَارِي نُورِ بَصْرِي، وَ اَسَارِيْرِ صَفْحَةِ جَبِيْنِي، وَ خُرْقِ مَسَارِبِ نَفْسِي، وَ خَذَارِيْفِ  
مَارِنِ عَرِيْنِي، وَ مَسَارِبِ سَمَاحِ سَمْعِي، وَ مَا ضُمَّتْ وَ اطْبَقَتْ عَلَيْهِ شَفْتَايَ، وَ حَرَكَاتِ لَفْظِ  
لِسَانِي، وَ مَغْرَزِ حَنَكِ فَمِي وَ فَكِّي، وَ مَنَابِتِ اضْرَاسِي، وَ مَسَاغِ مَطْعَمِي وَ مَشْرَبِي، وَ  
حَمَالِهِ اُمَّ رَاسِي، وَ بَلُوْعِ فَاْرِغِ حَبَائِلِ عُنُقِي، وَ مَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ تَامُوْرُ صَدْرِي، وَ حَمَائِلِ حَبْلِ  
وَتِيْنِي، وَ نِيَاطِ حِجَابِ قَلْبِي، وَ اَفْلَازِ حَوَاشِي كَبْدِي، وَ مَا حَوْتَهُ شَرَاسِيْفُ اضْلَاعِي، وَ  
حَقَاقِ مَفَاصِلِي، وَ قَبْضِ عَوَامِلِي، وَ اطْرَافِ اِنَامِلِي، وَ لَحْمِي، وَ دَمِي، وَ شَعْرِي، وَ بَشْرِي،  
وَ عَصَبِي، وَ قَصَبِي، وَ عِظَامِي، وَ مَخِي وَ عُرُوْقِي، وَ جَمِيْعِ جَوَارِحِي، وَ مَا

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۲

اَنْتَسَجَ عَلَيَّ ذَلِكَ اَيَّامَ رِضَاعِي، وَ مَا اَقَلَّتِ الْاَرْضُ مِنِّْي، وَ نَوْمِي، وَ يَقْظَتِي، وَ سَكُونِي، وَ  
حَرَكَاتِ رُكُوْعِي وَ سُجُوْدِي، اِنْ لَوْ حَاوَلْتُ وَ اَجْتَهَدْتُ مَدَى الْاَعْصَارِ وَ الْاَحْقَابِ لَوْ  
عَمَّرْتَهَا اِنْ اَوْدَى شُكْرًا وَاحِدَةً مِنْ اَنْعَمَكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِكَ اِلَّا بِمَنْكَ، الْمَوْجِبِ عَلَيَّ بِه  
شُكْرُكَ اَبَدًا جَدِيْدًا، وَ ثَنَاءَ اطْرَافِ عَتِيْدًا، اَجَلٌ، وَ لَوْ حَرَصْتُ اَنَا وَ الْعَادُونَ مِنْ اِنَامِكَ اِنْ  
نُحْصِيَ مَدَى اَنْعَامِكَ سَالِفِهِ وَ اَنْفِهِ مَا حَصَرْنَاهُ عَدَدًا، وَ لَا اَحْصَيْنَاهُ اَمْدًا، هَيْهَاتَ اَنِّي  
ذَلِكُ، وَ اَنْتَ الْمُخْبِرُ فِي كِتَابِكَ النَّاطِقُ، وَ النَّبَا الصَّادِقُ وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا،  
صَدَقَ كِتَابُكَ اللّٰهُمَّ وَ اَنْبَاؤُكَ، وَ بَلَّغْتَ اَنْبِيَاؤُكَ وَ رُسُلَكَ مَا اَنْزَلْتَ عَلَيْهِمْ مِنْ وَحْيِكَ،  
وَ شَرَعْتَ لَهُمْ وَ بِيْهِمْ مِنْ دِيْنِكَ، غَيْرَ اَنِّي يَا اَلْهِيَ اشْهَدُ بِجَهْدِي وَ جِدِّي، وَ مَبْلَغِ طَاعَتِي وَ

وُسْعِي، وَاقُولُ مُؤْمِنًا مُوقِنًا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا فَيَكُونَ مَورُوثًا، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ فَيُضَادَّهُ فِيمَا ابْتَدَعَ، وَلَا وَكِيٌّ مِنَ الذُّلِّ فَيُرْفِدُهُ فِيمَا صَنَعَ، فَسُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ، لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهُةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا وَتَفَطَّرَتَا، سُبْحَانَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْوَاحِدِ الصَّمَدِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا يُعَادِلُ حَمْدَ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ، وَ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرَتِهِ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُخْلِصِينَ وَسَلِّمْ.

پس شروع فرمود آن حضرت در سؤال و اهتمام نمود در دعا و آب از دیده های مبارکش جاری بود، پس گفت:

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۳

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي اخْشَاكَ كَأَنِّي اِرَاكَ، وَ اَسْعِدْنِي بِتَقْوِيكَ، وَ لَا تُشَقِّنِي بِمَعْصِيَتِكَ، وَ خِرْلِي فِي قَضَائِكَ، وَ بَارِكْ لِي فِي قَدْرِكَ، حَتَّى لَا اَحِبُّ تَعْجِيلَ مَا اَخَّرْتَ، وَ لَا تَاخِيرَ مَا عَجَّلْتَ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي، وَ الْيَقِينَ فِي قَلْبِي، وَ الْاِخْلَاصَ فِي عَمَلِي، وَ النُّورَ فِي بَصَرِي، وَ الْبَصِيرَةَ فِي دِينِي، وَ مَتَّعْنِي بِجَوَارِحِي، وَ اجْعَلْ سَمْعِي وَ بَصَرِي الْوَارِثِينَ مِنِّي، وَ اَنْصُرْنِي عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَ اَرِنِي فِيهِ ثَارِي وَ مَا رَبِّي، وَ اَقْرُبْ بَدَلِكَ عَيْنِي.

اللَّهُمَّ اكْشِفْ كُرْبَتِي، وَ اسْتُرْ عَوْرَتِي، وَ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي، وَ اخْسَأْ شَيْطَانِي، وَ فَكِّ رِهَانِي، وَ اجْعَلْ لِي يَا اَلْهِى الدَّرَجَةَ الْعُلْيَا فِي الْآخِرَةِ وَ الْاُولَى

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا خَلَقْتَنِي فَجَعَلْتَنِي سَمِيعًا بَصِيرًا، وَ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا خَلَقْتَنِي فَجَعَلْتَنِي خَلْقًا سَوِيًّا رَحْمَةً بِي، وَ قَدْ كُنْتُ عَنْ خَلْقِي غَنِيًّا.

رَبِّ بِمَا بَرَأْتَنِي فَعَدَلْتَ فَطَرْتَنِي، رَبِّ بِمَا اَنْشَأْتَنِي فَاحْسَنْتَ صُورَتِي، رَبِّ بِمَا احْسَنْتَ اِلَيَّ وَفِي نَفْسِي عَافِيَّتِي، رَبِّ بِمَا كَلَّمْتَنِي وَ وَقَفْتَنِي، رَبِّ بِمَا اَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَهَدَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا اَوْلَيْتَنِي وَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ اَعْطَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا اطْعَمْتَنِي وَ سَقَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا اغْنَيْتَنِي وَ اَقْنَيْتَنِي، رَبِّ بِمَا اعْتَنَيْتَنِي وَ اعَزَّزْتَنِي، رَبِّ بِمَا اَبْسَنْتَنِي مِنْ سِتْرِكَ الصَّافِي، وَ يَسَّرْتَ لِي مِنْ صُنْعِكَ

الْكَافِي، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَعِنِّي عَلَى بَوَائِقِ الدُّهُورِ وَصُرُوفِ اللَّيَالِي وَ الْاَيَّامِ،  
نيايش در عرفات، ص: ۳۲۴

وَنَجِّنِي مِنْ اَهْوَالِ الدُّنْيَا وَكُرُوبَاتِ الْآخِرَةِ، وَاكْفِنِي شَرَّ مَا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ فِي الْاَرْضِ.  
اللَّهُمَّ مَا اخَافُ فَاكْفِنِي، وَمَا احْذَرُ فَقِّنِي، وَفِي نَفْسِي وَدِينِي فَاحْرُسْنِي، وَفِي سَفَرِي  
فَاحْفَظْنِي، وَفِي اَهْلِي وَمَالِي فَاخْلُقْنِي، وَفِي مَا رَزَقْتَنِي فَبارِكْ لِي، وَفِي نَفْسِي فَذَلِّلْنِي، وَفِي  
اَعْيُنِ النَّاسِ فَعِظْمُنِي، وَمِنْ شَرِّ الْجَنِّ وَالْاِنْسِ فَسَلِّمْ لِي، وَبِذُنُوبِي فَلَا تَفْضَحْنِي، وَبِسَرِيرَتِي  
فَلَا تُخْزِنِي، وَبِعَمَلِي فَلَا تَبْتَلْنِي، وَنِعْمَكَ فَلَا تَسْلُبْنِي، وَالِي غَيْرِكَ فَلَا تَكْلُنِي.  
الهي الي من تكلني، الي قريب فيقطعني، ام الي بعيد فيتجهمني، ام الي المستضعفين لي،  
وانت ربي وملك امرى، اشكو اليك غربتي و بعد داري، وهواني على من ملكته  
امرى.

الهي فلا تحلل على غضبك، فان لم تكن غضبت على فلا ابالي سواك، سبحانك غير  
ان عافيتك اوسع لي، فاسئلك يا رب بنور وجهك الذي اشرفت له الارض والسماوات،  
وكشفت به الظلمات، واصلح به امر الاولين والآخرين، ان لا تميمني على غضبك، ولا  
تنزل بي سخطك، لك العتبي لك العتبي حتى ترضى قبل ذلك، لا اله الا انت، رب  
البلد الحرام، والمشعر الحرام، والبيت العتيق، الذي احللتها البركة، وجعلته للناس امنا، يا  
من عفا عن عظيم الذنوب بحلمه، يا من اسبغ النعماء بفضله، يا من اعطى الجزيل بكرمه،  
يا عدتي في شدتي، يا صاحبي في وحدتي، يا

نيايش در عرفات، ص: ۳۲۵

غياثي في كرتي، يا وليي في نعمتي.

يا الهي واله آبائي ابراهيم واسماعيل واسحق ويعقوب و رب جبرئيل وميكائيل و  
اسرافيل، و رب محمد خاتم النبيين وآله المنتجبين، و منزل التوريه و الانجيل و الزبور و  
الفرقان، و منزل كهيعص و طه ويس و القرآن الحكيم، انت كهفي حين تعيني المذاهب  
في سعتها، و تضيق بي الارض برحبها، و لولا رحمتك لكنت من الهالكين، و انت مقيل

عَثْرَتِي، وَكَوَلَا سَتْرُكَ أَيَّي لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ، وَأَنْتَ مُؤَيَّدِي بِالنَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِي،  
وَكَوَلَا نَصْرُكَ أَيَّي لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ.

يَا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالسُّمُوِّ وَالرَّفْعَةِ، فَأَوْلِيَاءَهُ بَعْزُهُ يَعْتَرُونَ، يَا مَنْ جَعَلَتْ لَهُ الْمُلُوكُ نِيرَ  
الْمَذَلَّةِ عَلَى اعْتَاقِهِمْ، فَهُمْ مِنْ سَطَوَاتِهِ خَائِفُونَ، يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الْأُصْدُورُ، وَ  
غَيْبَ مَا تَأْتِي بِهِ الْأَزْمَنَةُ وَالِدُهُورُ، يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ، يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا  
هُوَ، يَا مَنْ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ، يَا مَنْ كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى الْمَاءِ، وَسَدَّ الْهَوَاءَ بِالسَّمَاءِ، يَا مَنْ لَهُ  
اِكْرَامُ الْأَسْمَاءِ، يَا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِي لَا يَنْقَطِعُ أَبَدًا، يَا مُقَيِّضَ الرَّكْبِ لِيُوسِفَ فِي الْبَلَدِ  
الْقَفْرِ، وَمُخْرَجَهُ مِنَ الْجُبِّ، وَجَاعِلَهُ بَعْدَ الْعِبُودِيَّةِ مَلَكًا، يَا رَادَّهُ عَلَى يَعْقُوبَ بَعْدَ أَنْ  
أَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ، يَا كَاشِفَ الضَّرِّ وَالْبَلْوَى عَنْ أَيُّوبَ، وَيَا مُمَسِّكَ يَدِي  
أَبْرَاهِيمَ عَنِ ذَبْحِ ابْنِهِ بَعْدَ كِبَرِ سِنِهِ وَفَنَاءِ عُمَرِهِ، يَا مَنْ اسْتَجَابَ لَزَكَرِيَّا فَوَهَبَ لَهُ يَحْيَى وَكَلَّمَ  
يَدْعُهُ فَرْدًا وَحِيدًا

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۶

يَا مَنْ أَخْرَجَ يُونُسَ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ، يَا مَنْ فَتَّقَ الْبَحْرَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَنْجَاهِهِمْ، وَجَعَلَ  
فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ مِنَ الْمَغْرَقِينَ، يَا مَنْ أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ مَبَشِّرَاتٍ بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ يَا مَنْ لَمْ  
يَجْعَلْ عَلَى مَنْ عَصَاهُ مِنْ خَلْقِهِ، يَا مَنْ اسْتَنْقَذَ السَّحْرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ، وَقَدْ غَدَا  
فِي نِعْمَتِهِ يَا كُلُّونَ رِزْقَهُ وَيَعْبُدُونَ غَيْرَهُ، وَقَدْ حَادُّوهُ وَنَادُّوهُ وَكَذَّبُوا رُسُلَهُ.  
يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ يَا بَدِيءُ، يَا (بَدِيعُ) بَدِيعًا لَأَنَّكَ لَكَ، يَا دَائِمًا لَا نَفَادَ لَكَ، يَا حَيًّا حِينَ لَا حَيٍّ، يَا  
مُحْيِيَ الْمَوْتَى يَا مَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، يَا مَنْ قَلَّ لَهُ شُكْرِي فَلَمْ يَحْرِمْنِي،  
وَاعْظَمَتْ خَطِيئَتِي فَلَمْ يَفْضَحْنِي، وَرَأَى عَلَيَّ الْمَعَاصِيَ فَلَمْ يَشْهَرْنِي، يَا مَنْ حَفِظَنِي فِي  
صَغْرِي، يَا مَنْ رَزَقَنِي فِي كِبَرِي، يَا مَنْ أَيَادِيهِ عِنْدِي لَا تُحْصَى وَنِعْمُهُ لَا تُجَازَى يَا مَنْ  
عَارَضَنِي بِالْخَيْرِ وَالْإِحْسَانِ وَعَارَضْتُهُ بِالْإِسَاءَةِ وَالْعِصْيَانِ، يَا مَنْ هَدَانِي لِلْإِيمَانِ مِنْ قَبْلِ أَنْ  
أَعْرِفَ شُكْرَ الْأَمْتَانِ، يَا مَنْ دَعَوْتَهُ مَرِيضًا فَشَفَانِي، وَعَرِيَانًا فَكَسَانِي، وَجَائِعًا فَاشْبَعْنِي،  
وَعَطْشَانًا فَارْوَانِي، وَذَلِيلًا فَاعَزَّنِي، وَجَاهِلًا فَعَرَّفَنِي، وَوَحِيدًا فَكَثَّرَنِي، وَغَائِبًا فَفَرَدَّنِي، وَمَقْلًا

فَاغْنَانِي، وَ مُتَّصِرًا فَفَصَّرَنِي، وَ غَنِيًّا فَلَمْ يَسْلُبْنِي، وَ اَمْسَكْتُ عَنْ جَمِيعِ ذَلِكَ فَابْتَدَأَنِي فَلَكَ  
 الْحَمْدُ وَالشُّكْرُ، يَا مَنْ اَقَالَ عَثْرَتِي، وَ نَفَسَ كُرْبَتِي وَ اَجَابَ دَعْوَتِي، وَ سَتَرَ عَوْرَتِي، وَ غَفَرَ  
 ذُنُوبِي، وَ بَلَّغَنِي طَلِبَتِي، وَ نَصَرَنِي عَلَى عَدُوِّي، وَ اِنْ اَعْدَّ نِعْمَكَ وَ مَنَّكَ وَ كَرَامَتِي مَنِحَكَ  
 لَا اَحْصِيهَا.

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۷

يَا مَوْلَايَ، اَنْتَ الَّذِي مَنَنْتَ، اَنْتَ الَّذِي اَنْعَمْتَ، اَنْتَ الَّذِي اَحْسَنْتَ، اَنْتَ الَّذِي اَجْمَلْتَ،  
 اَنْتَ الَّذِي اَفْضَلْتَ اَنْتَ الَّذِي اَكْمَلْتَ، اَنْتَ الَّذِي رَزَقْتَ، اَنْتَ الَّذِي وَفَّقْتَ، اَنْتَ الَّذِي  
 اَعْطَيْتَ، اَنْتَ الَّذِي اَغْنَيْتَ، اَنْتَ الَّذِي اَفْنَيْتَ، اَنْتَ الَّذِي آوَيْتَ، اَنْتَ الَّذِي كَفَيْتَ، اَنْتَ  
 الَّذِي هَدَيْتَ، اَنْتَ الَّذِي عَصَمْتَ، اَنْتَ الَّذِي سَتَرْتَ، اَنْتَ الَّذِي غَفَرْتَ، اَنْتَ الَّذِي اَقْلَتَ،  
 اَنْتَ الَّذِي مَكَّنْتَ، اَنْتَ الَّذِي اِعْزَزْتَ، اَنْتَ الَّذِي اَعْنَتَ، اَنْتَ الَّذِي عَضَدْتَ، اَنْتَ الَّذِي  
 اَيَّدْتَ، اَنْتَ الَّذِي نَصَرْتَ، اَنْتَ الَّذِي شَفَيْتَ، اَنْتَ الَّذِي عَافَيْتَ، اَنْتَ الَّذِي اَحْرَمْتَ،  
 تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ، فَلَكَ الْحَمْدُ دَائِمًا، وَلَكَ الشُّكْرُ وَاَصْبَاءً اَبَدًا.

ثُمَّ اَنَا يَا اَللهِ الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِي فَاغْفِرْهَا لِي، اَنَا الَّذِي اَسَاؤْتُ، اَنَا الَّذِي اَخْطَاؤْتُ، اَنَا الَّذِي  
 هَمَمْتُ، اَنَا الَّذِي جَهَلْتُ، اَنَا الَّذِي غَفَلْتُ، اَنَا الَّذِي سَهَوْتُ، اَنَا الَّذِي اَعْتَمَدْتُ، اَنَا الَّذِي  
 تَعَمَّدْتُ، اَنَا الَّذِي وَعَدْتُ وَ اَنَا الَّذِي اَخْلَفْتُ، اَنَا الَّذِي نَكَّثْتُ، اَنَا الَّذِي اَقْرَرْتُ، اَنَا الَّذِي  
 اَعْتَرَفْتُ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَ عِنْدِي، وَ اَبُوءُ بِذُنُوبِي فَاغْفِرْهَا لِي، يَا مَنْ لَا تَضُرُّهُ ذُنُوبُ عِبَادِهِ، وَ  
 هُوَ الْغَنِيُّ عَنْ طَاعَتِهِمْ، وَ الْمَوْفِقُ مِنْ عَمَلِ صَالِحًا مِنْهُمْ بِمَعُونَتِهِ وَ رَحْمَتِهِ، فَلَكَ الْحَمْدُ  
 اَللهِ وَسَيِّدِي.

اَللهِ اَمْرَتْنِي فَعَصَيْتُكَ، وَ نَهَيْتَنِي فَارْتَكَبْتُ نَهْيَكَ، فَاصْبَحْتُ لَا ذَا بَرَاءَةَ لِي فَاَعْتَذِرُ، وَلَا ذَا  
 قُوَّةَ فَانْتَصِرْ، فَبَايَ شَيْءٍ اسْتَقْبَلُكَ يَا مَوْلَايَ، اِبْسَمِعِي اَمْ بَبَصْرِي اَمْ بِلِسَانِي اَمْ بِيَدِي اَمْ  
 بِرِجْلِي، اَلَيْسَ كُلُّهَا نِعْمَكَ عِنْدِي، وَ بِكُلِّهَا عَصِيَّتُكَ يَا مَوْلَايَ، فَلَكَ الْحُجَّةُ وَالسَّبِيلُ

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۸

عَلَى، يَا مَنْ سَتَرَنِي مِنَ الْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ أَنْ يَزْجُرُونِي، وَمَنْ الْعَشَائِرِ وَالْأَخْوَانَ أَنْ يُعَيِّرُونِي،  
وَمَنْ السَّلَاطِينَ أَنْ يُعَاقِبُونِي، وَكُلُّوا أَطْلَعُوا يَا مَوْلَايَ عَلَيَّ مَا أَطْلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي إِذَا مَا أَنْظَرُونِي،  
وَكَرَفَضُونِي وَقَطَعُونِي، فَهَا أَنَا إِذَا يَا إِلَهِي بَيْنَ يَدَيْكَ يَا سَيِّدِي خَاضِعٌ ذَلِيلٌ حَصِيرٌ حَقِيرٌ، لَا  
ذُو بَرَاءَةٍ فَاعْتَدِرْ، وَلَا ذُو قُوَّةٍ فَانْتَصِرْ، وَلَا حُجَّةً فَاحْتَجِّ بِهَا، وَلَا قَائِلٌ لَمْ اجْتَرِحْ وَلَمْ أَعْمَلْ  
سُوءٌ وَمَا عَسَى الْجُحُودُ، وَكُلُّوا جَحَدْتُ يَا مَوْلَايَ يَنْفَعَنِي، كَيْفَ وَأَنِّي ذَلِكَ، وَجَوَارِحِي  
كُلُّهَا شَاهِدَةٌ عَلَيَّ بِمَا قَدْ عَمَلْتُ، وَعَلِمْتُ يَقِينًا غَيْرُ ذِي شَكٍّ أَنَّكَ سَأَلْتَنِي مِنْ عَظَائِمِ  
الْأُمُورِ، وَأَنَّكَ الْحَكْمَ الْعَدْلَ الَّذِي لَا يَجُورُ، وَعَدْلَكَ مُهْلِكِي، وَمِنْ كُلِّ عَدْلِكَ مَهْرَبِي،  
فَإِنْ تُعَذِّبْنِي يَا إِلَهِي فَبِذُنُوبِي بَعْدَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ، وَإِنْ تَعْفُ عَنِّي فَبِحِلْمِكَ وَجُودِكَ وَ  
كَرَمِكَ.

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ أَنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ أَنِّي كُنْتُ مِنَ  
المُسْتَغْفِرِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ أَنِّي كُنْتُ مِنَ المُوَحِّدِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ أَنِّي  
كُنْتُ مِنَ الخَائِفِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ أَنِّي كُنْتُ مِنَ الوَاجِلِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ  
أَنِّي كُنْتُ مِنَ الرَّاجِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ أَنِّي كُنْتُ مِنَ الرَّاعِبِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ  
سُبْحَانَكَ أَنِّي كُنْتُ مِنَ المَهْلَلِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ أَنِّي كُنْتُ مِنَ السَّائِلِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا  
أَنْتَ سُبْحَانَكَ أَنِّي كُنْتُ مِنَ المَسْبُوحِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ أَنِّي كُنْتُ مِنَ المَكْبَرِينَ،  
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ رَبِّي وَرَبُّ آبَائِي الْأَوَّلِينَ.

نیایش در عرفات، ص: ۳۲۹

اللَّهُمَّ هَذَا ثَنَائِي عَلَيْكَ مُمَجِّدًا، وَاخْلَاصِي لِذِكْرِكَ مُوَحِّدًا، وَاقْرَارِي بِآلَاءِكَ مُعَدِّدًا، وَ  
أَنْ كُنْتُ مُقْرَأًا أَنِّي لَمْ أَحْصِهَا لِكَثْرَتِهَا وَسُبُوغِهَا وَتَظَاهُرِهَا وَتَقَادُمِهَا إِلَى حَادِثٍ، مَا لَمْ  
تَزَلْ تَعَهَّدُنِي بِهِ مَعَهَا مِنْذُ خَلَقْتَنِي وَبَرَأْتَنِي مِنْ أَوَّلِ العُمُرِ مِنَ الْإِعْنَاءِ مِنَ الْفَقْرِ وَكَشْفِ  
الضَّرِّ وَتَسْبِيبِ الْيُسْرِ وَدَفْعِ العُسْرِ وَتَفْرِيجِ الْكُرْبِ وَالعَافِيَةِ فِي البَدَنِ وَالسَّلَامَةِ فِي  
الدِّينِ، وَكُلُّوا رَفَدْنِي عَلَى قَدْرِ ذِكْرِنِ نِعْمَتِكَ جَمِيعُ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مَا قَدَرْتُ

وَلَا هُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكَ، تَقَدَّسَتْ وَتَعَالَيْتَ مِنْ رَبِّ كَرِيمٍ عَظِيمٍ رَحِيمٍ، لَا تُحْصِي آلَاؤُكَ،  
وَلَا يُبَلِّغُ ثَنَاؤُكَ، وَلَا تُكَافِي نِعْمَاؤُكَ، صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاتِمِّمْ عَلَيْنَا  
نِعْمَكَ، وَاسْعِدْنَا بِطَاعَتِكَ، سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

اللَّهُمَّ أَنْكَ تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ وَتَكْشِفُ السُّوءَ، وَتُعِثُّ الْمَكْرُوبَ، وَتَشْفِي السَّقِيمَ، وَتُعْنِي  
الْفَقِيرَ، وَتَجْبُرُ الْكَسِيرَ، وَتَرْحَمُ الصَّغِيرَ، وَتُعِينُ الْكَبِيرَ، وَلَيْسَ دُونَكَ ظَهِيرٌ، وَلَا فَوْقَكَ  
قَدِيرٌ، وَأَنْتَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، يَا مُطْلِقَ الْمَكْبَلِ الْأَسِيرِ، يَا رَازِقَ الطُّفْلِ الصَّغِيرِ، يَا عَصْمَةَ  
الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ، يَا مَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا وَزِيرَ، صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَعْظِنِي  
فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ، أَفْضَلَ مَا أَعْطَيْتَ وَأَنْتَ أَحَدًا مِنْ عِبَادِكَ مِنْ نِعْمَةٍ تُؤَلِّمُهَا، وَأَلَاءٍ  
تُجَدِّدُهَا، وَبَلِيَّةٍ تَصْرِفُهَا، وَكُرْبَةٍ تَكْشِفُهَا، وَدَعْوَةٍ تَسْمَعُهَا، وَحَسَنَةٍ تَقْبَلُهَا، وَسَيِّئَةٍ تَتَّعَدُّهَا،  
أَنْكَ لَطِيفٌ بِمَا تَشَاءُ خَيْرٌ، وَعَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اللَّهُمَّ أَنْكَ أَقْرَبُ مِنْ دُعَايَ، وَأَسْرَعُ مِنْ أَجَابَ، وَأَكْرَمُ مِنْ عَفَايَ

نيایش در عرفات، ص: ۳۳۰

وَأَوْسَعُ مَنْ أَعْطَىٰ وَأَسْمَعُ مَنْ سَأَلَ، يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا، لَيْسَ كَمِثْلِكَ  
مَسْئُولٌ وَلَا سِوَاكَ مَأْمُولٌ، دَعْوَتُكَ فَاجِبَتْنِي، وَسَأَلْتُكَ فَأَعْطَيْتَنِي، وَرَغِبْتُ إِلَيْكَ  
فَرَحِمْتَنِي، وَوَقَّعْتُ بِكَ فَجَجَيْتَنِي، وَفَزَعْتُ إِلَيْكَ فَكَفَيْتَنِي.

اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ، وَعَلَىٰ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ،  
وَ تَمِّمْ لَنَا نِعْمَاءَكَ، وَهِنَّا عَطَاءَكَ، وَآكُتِبْنَا لَكَ شَاكِرِينَ، وَلِأَنَّكَ ذَاكِرِينَ، آمِينَ آمِينَ  
رَبَّ الْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ يَا مَنْ مَلَكَ فَقْدَرًا، وَقَدَرَ فَقْهَرًا، وَعُصِيَ فَسْتَرًا، وَاسْتَغْفَرَ فَعَفَرَ، يَا غَايَةَ الطَّالِبِينَ  
الرَّاعِبِينَ، وَمُنْتَهَىٰ أَمَلِ الرَّاجِينَ، يَا مَنْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا، وَوَسِعَ الْمُسْتَقِيلِينَ رَأْفَةً  
وَرَحْمَةً وَحِلْمًا.

اللَّهُمَّ أَنَا نَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ، الَّتِي شَرَفْتَهَا وَعَظَّمْتَهَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ وَ  
خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَآمِينَكَ عَلَىٰ وَحْيِكَ، الْبَشِيرِ النَّذِيرِ، السَّرَاحِ الْمُنِيرِ، الَّذِي أَنْعَمْتَ بِهِ



عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَجَعَلْتَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ.  
 اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا مُحَمَّدٌ أَهْلٌ لِدَٰلِكَ مِنْكَ يَا عَظِيمُ، فَصَلِّ عَلَيْهِ  
 وَعَلَى آلِهِ الْمُتَتَجِبِينَ الطَّاهِرِينَ أَجْمَعِينَ، وَتَعَمَّدْنَا بِعَفْوِكَ عَنَّا، فَالَيْكَ عَجَّتْ  
 الْأَصْوَاتُ بِصُنُوفِ اللُّغَاتِ، فَاجْعَلْ لَنَا اللَّهُمَّ فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ نَصِيبًا مِنْ كُلِّ خَيْرٍ تَقْسِمُهُ بَيْنَ  
 عِبَادِكَ، وَنُورٍ تَهْدِي بِهِ، وَرَحْمَةٍ تَنْشُرُهَا، وَبَرَكَهٍ تُنَزِّلُهَا، وَعَافِيَةٍ تُجَلِّلُهَا، وَرِزْقٍ تَبْسُطُهُ، يَا  
 أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

نیایش در عرفات، ص: ۳۳۱

اللَّهُمَّ أَقْبَلْنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ مُنْجِحِينَ مُفْلِحِينَ مَبْرُورِينَ غَانِمِينَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ، وَلَا  
 تُخَلِّنَا مِنْ رَحْمَتِكَ، وَلَا تَحْرِمْنَا مَا نُؤَمِّلُهُ مِنْ فَضْلِكَ، وَلَا تَجْعَلْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ مَحْرُومِينَ،  
 وَلَا لِفَضْلٍ مَا نُؤَمِّلُهُ مِنْ عَطَاءِكَ قَانِطِينَ، وَلَا تَرُدَّنَا خَائِبِينَ، وَلَا مِنْ بَابِكَ مَطْرُودِينَ، يَا  
 أَجْوَدَ الْأَجْوَدِينَ وَ أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ، أَلَيْكَ أَقْبَلْنَا مُوقِنِينَ، وَلَيْتِكَ الْحَرَامِ آمِينَ قَاصِدِينَ،  
 فَاعِنَّا عَلَى مَنَاسِكِنَا، وَاكْمِلْ لَنَا حَجَّنَا، وَاعْفُ عَنَّا وَعَافِنَا، فَقَدْ مَدَدْنَا إِلَيْكَ أَيْدِينَا، فَهِيَ بِذَلِكَ  
 الْأَعْتِرَافِ مَوْسُومَةٌ.

اللَّهُمَّ فَاعْظِنَا فِي هَذِهِ الْعَشِيَّةِ مَا سَأَلْنَاكَ، وَاكْفِنَا مَا اسْتَكْفَيْنَاكَ، فَلَا كَافِيَ لَنَا سِوَاكَ، وَلَا  
 رَبَّ لَنَا غَيْرُكَ، نَافِذٌ فِينَا حُكْمُكَ، مُحِيطٌ بِنَا عِلْمُكَ، عَدْلٌ فِينَا قِضَاؤُكَ، أَقْضِ لَنَا الْخَيْرَ،  
 وَاجْعَلْنَا مِنْ أَهْلِ الْخَيْرِ.

اللَّهُمَّ أَوْجِبْ لَنَا بِجُودِكَ عَظِيمِ الْأَجْرِ وَكَرِيمِ الذُّخْرِ وَدَوَامِ الْيُسْرِ، وَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا  
 أَجْمَعِينَ، وَلَا تُهْلِكْنَا مَعَ الْهَالِكِينَ، وَلَا تَصْرِفْ عَنَّا رَأْفَتَكَ وَرَحْمَتَكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.  
 اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا فِي هَذَا الْوَقْتِ مِمَّنْ سَأَلَكَ فَاعْطَيْتَهُ، وَشَكَرَكَ فَزِدْتَهُ، وَتَابَ إِلَيْكَ فَاقْبَلْتَهُ، وَ  
 تَنَصَّلَ إِلَيْكَ مِنْ ذُنُوبِهِ كُلِّهَا فَغَفَرْتَهَا لَهُ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْأَكْرَامِ.

اللَّهُمَّ وَنَقِّنَا وَسَدِّدْنَا وَأَعْصِمْنَا، وَأَقْبَلْ تَضَرُّعَنَا يَا خَيْرُ مَنْ سُئِلَ، وَيَا أَرْحَمَ مَنْ اسْتُرْحِمَ، يَا مَنْ  
 لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَعْمَاضُ الْجُفُونِ، وَلَا لَحْظُ الْعِيُونِ، وَلَا مَا اسْتَقَرَّ فِي الْمَكْنُونِ، وَلَا مَا انْطَوَتْ

عَلَيْهِ مُضْمَرَاتُ الْقُلُوبِ، اِلَّا كُلُّ ذَلِكَ قَدْ احْصَاهُ عِلْمُكَ وَوَسِعَهُ حِلْمُكَ،

نیایش در عرفات، ص: ۳۳۲

سُبْحَانَكَ وَتَعَالَيْتَ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا، تُسَبِّحُ لَكَ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ  
وَمَنْ فِيهِنَّ، وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ، فَلكَ الْحَمْدُ وَالْمَجْدُ وَعُلُوُّ الْجَدِّ، يَا ذَا  
الْجَلَالِ وَالْأَكْرَامِ وَالْفَضْلِ وَالْإِنْعَامِ، وَالْأَيَادِي الْجِسَامِ، وَأَنْتَ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ الرَّءُوفُ  
الرَّحِيمُ.

اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ، وَ عَافِنِي فِي بَدَنِي وَدِينِي، وَأَمِنْ خَوْفِي وَاعْتَقِ  
رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ.

اللَّهُمَّ لَا تَمَكِّرْ بِي، وَلَا تَسْتَدْرِجْنِي، وَلَا تَخْدَعْنِي، وَأَدْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ.

پس سر و دیده خود را به سوی آسمان بلند کرد و از دیده‌های مبارکش آب می ریخت  
مانند دو مشک و به صدای بلند گفت:

يَا أَسْمَعَ السَّمَاعِينَ، يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ، وَيَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ، وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، صَلِّ عَلَيَّ  
مُحَمَّدَ وَآلَ مُحَمَّدٍ السَّادَةَ الْمَيَامِينَ، وَاسْأَلْكَ اللَّهُمَّ حَاجَتِي الَّتِي أَنْ أَعْطَيْتَنِيهَا لَمْ يَضُرَّنِي  
مَا مَنَعْتَنِي، وَأَنْ مَنَعْتَنِيهَا لَمْ يَنْفَعْنِي مَا أَعْطَيْتَنِي، اسْأَلْكَ فَكَأَنَّكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، لَا إِلَهَ إِلَّا  
أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْمُلْكُ وَلَكَ الْحَمْدُ، وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، يَا  
رَبُّ يَا رَبُّ.

پس مکرر می گفت: «یاربُّ» و کسانی که دور آن حضرت بودند تمام گوش داده بودند به  
دعای آن حضرت و اکتفا کرده بودند به آمین گفتن پس صداهایشان بلند شد به

گریستن با آن حضرت تا غروب کرد آفتاب

نیایش در عرفات، ص: ۳۳۳

و بار کردند و روانه جانب مشعرالحرام شدند

الهِیَ اَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ، فَكَيْفَ لَا اَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي، الْهِیَ اَنَا الْجَاهِلُ فِي عِلْمِي،  
فَكَيْفَ لَا اَكُونُ جَهُولًا فِي جَهْلِي.

الهی ان اختلاف تدبیرک و سرعته طواء مقادیرک منعا عبادک العارفين بک عن  
السکون الی عطاء و الیاس منک فی بلاء، الهی منی ما یلیق بلؤمی، و منک ما یلیق  
بکرمک.

الهی و صفت نفسک باللطف و الرأفة لی قبل وجود ضعیفی، افتمنعنی منهما بعد وجود  
ضعفی.

الهی ان ظهرت المحاسن منی فبفضلک و لک المنه علی، و ان ظهرت المساوی منی  
فبعدلک و لک الحجة علی.

الهی کیف تکلنی و قد تکفلت لی، و کیف اضام و انت الناصر لی، ام کیف اخیب و انت  
الحفی بی، ها انا اتوسل الیک بفقری الیک، و کیف اتوسل الیک بما هو محال ان یصل  
الیک، ام کیف اشکو الیک حالی و هو لا یخفی علیک، ام کیف اترجم بمقالی و هو  
منک برز الیک، ام کیف تخیب آمالی و هی قد وفدت الیک، ام کیف لا تحسن  
احوالی و بک قامت.

الهی ما الطفک بی مع عظیم جهلی، و ما ارحمک بی مع قبیح فعلی.  
الهی ما اقربک منی و ابعدننی عنک، و ما ارافک بی فما الذی یحجبنی عنک.

نیایش در عرفات، ص: ۳۳۴

الهی علمت باختلاف الآثار و تنقلات الأطوار ان مرادک منی ان تتعرف الی فی کل  
شیء حتی لا اجهلک فی شیء.

الهی کلما اخرسنی لؤمی انطقنی کرمک، و کلما آیستنی اوصافی اطمعتنی منک.  
الهی من كانت محاسنه مساوی، فکیف لا تكون مساویه مساوی، و من كانت حقائقه  
دعاوی، فکیف لا تكون دعاویه دعاوی.

الهی حکمک النافذ و مشیتک القاهره لم یترکا لذی مقال مقالا، و لا لذی حال حالا.  
الهی کم من طاعه بنیتها، و حاله شیدتها، هدم اعتمادی علیها عدلک، بل اقالنی منها

فَضْلُكَ.

الهِىَ اِنَّكَ تَعْلَمُ اَنِى وَ اِنْ لَمْ تَدُمِ الطَّاعَةُ مِنِّى فَعَلًا جَزْمًا فَقَدْ دَامَتْ مَحَبَّةٌ وَ عَزْمًا، الْهِىَ  
 كَيْفَ اعْزَمُ وَاَنْتَ الْقَاهِرُ، وَ كَيْفَ لَا اعْزَمُ وَاَنْتَ الْاَمْرُ.  
 الْهِىَ تَرَدُّدِى فِى الْاَثَارِ يُوجِبُ بَعْدَ الْمَزَارِ، فَاجْمَعْنِى عَلَيْكَ بِخِدْمَتِهِ تُوصلُنِى الْيَكَّ، كَيْفَ  
 يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِى وُجُودِهِ مُفْتَقِرُ الْيَكَّ، اَيْكُونُ لَغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ  
 حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرُ لَكَ، مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ اِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَ مَتَى بَعُدَتْ  
 حَتَّى تَكُونَ الْاَثَارُ هِىَ الَّتِى تُوصلُ الْيَكَّ، عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا، وَ خَسِرَتْ  
 صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا.

نیایش در عرفات، ص: ۳۳۵

الهِىَ اَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ اِلَى الْاَثَارِ، فَارْجِعْنِى الْيَكَّ بِكِسْوَةِ الْاَنْوَارِ وَ هِدَايَةِ الْاَسْتَبْصَارِ حَتَّى  
 اَرْجِعَ الْيَكَّ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ الْيَكَّ مِنْهَا مَصُونِ السَّرِّ عَنِ النَّظْرِ الْيَهَا، وَ مَرْفُوعِ الْهَمَّةِ عَنِ  
 الْاِعْتِمَادِ عَلَيْهَا، اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.  
 الْهِىَ هَذَا ذُلِّى ظَاهِرٌ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَ هَذَا حَالِى لَا يَخْفَى عَلَيْكَ، مِنْكَ اَطْلُبُ الْوُصُولَ  
 الْيَكَّ، وَ بِكَ اسْتَدَلُّ عَلَيْكَ، فَاهْدِنِى بُنُورِكَ الْيَكَّ، وَ اَقْمِنِى بِصِدْقِ الْعُبُودِيَّةِ بَيْنَ يَدَيْكَ.  
 الْهِىَ عَلَّمْنِى مِنْ عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ، وَ صُنِّى بِسِتْرِكَ الْمَصُونِ.  
 الْهِىَ حَقَّقْنِى بِحَقَائِقِ اَهْلِ الْقُرْبِ، وَ اسْلُكْ بِى مَسْلَكَ اَهْلِ الْجَذْبِ.  
 الْهِىَ اغْنِنِى بِتَدْبِيرِكَ لِى عَنْ تَدْبِيرِى، وَ بِاخْتِيَارِكَ عَنْ اخْتِيَارِى، وَ اَوْقِفْنِى عَلَى مَرَاكِزِ  
 اضْطِرَارِى.

الهِىَ اَخْرِجْنِى مِنْ ذُلِّ نَفْسِى، وَ طَهِّرْنِى مِنْ شَكِّى وَ شَرِكِى قَبْلَ حُلُولِ رَمْسِى، بِكَ اَنْتَصِرُ  
 فَاَنْصُرْنِى، وَ عَلَيْكَ اَتَوَكَّلُ فَلَا تَكْلِنِى، وَ اَيَّاكَ اَسْئَلُ فَلَا تُخَيِّبْنِى، وَ فِى فَضْلِكَ اَرْغَبُ فَلَا  
 تَحْرِمْنِى، وَ بِجَنَابِكَ اَنْتَسِبُ فَلَا تُبْعِدْنِى، وَ بِبَابِكَ اَقِفُ فَلَا تَطْرُدْنِى.  
 الْهِىَ تَقَدَّسَ رِضَاكَ اِنْ يَكُونُ لَهُ عَلَّةٌ مِنْكَ، فَكَيْفَ تَكُونُ لَهُ عَلَّةٌ مِنِّى.

الهِىَ أَنْتَ الْغَنِيُّ بِذَاتِكَ أَنْ يَصِلَ إِلَيْكَ النَّفْعُ مِنْكَ، فَكَيْفَ لَا تَكُونُ غَنِيًّا عَنِّي.

نیایش در عرفات، ص: ۳۳۶

الهِىَ أَنْ الْقَضَاءَ وَالْقَدَرَ يُمْنِيْنِي، وَأَنَّ الْهُوَى بَوَائِقِ الشَّهْوَةِ اسْرَنِي، فَكُنْ أَنْتَ النَّصِيرَ لِي حَتَّى تَنْصُرَنِي وَتُبَصِّرَنِي، وَأَغْنِي بِفَضْلِكَ حَتَّى اسْتَعْنِي بِكَ عَنْ طَلْبِي.

أَنْتَ الَّذِي اشْرَقْتَ الْأَنْوَارَ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَاءِكَ حَتَّى عَرَفُوكَ وَوَحَدُوكَ، وَأَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحْبَاءِكَ حَتَّى لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى غَيْرِكَ، أَنْتَ الْمُؤَنَسُ لَهُمْ حَيْثُ أَوْحَشَتْهُمُ الْعَوَالِمُ، وَأَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَهُمْ حَيْثُ اسْتَبَانَ لَهُمُ الْمَعَالِمُ، مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ، وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ، لَقَدْ خَابَ مَنْ رَضِيَ دُونَكَ بَدَلًا، وَلَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغَى عَنْكَ مُتَحَوِّلًا، كَيْفَ يُرْجَى سِوَاكَ وَأَنْتَ مَا قَطَعْتَ الْأَحْسَانَ، وَكَيْفَ يُطَلَبُ مَنْ غَيْرِكَ وَأَنْتَ مَا بَدَلْتَ عَادَةَ الْأَمْتَانِ، يَا مَنْ أَذَاقَ أَحْبَاءَهُ حَلَاوَةَ الْمُؤَانَسَةِ فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مَتَمَلِّقِينَ، وَيَا مَنْ أَلْبَسَ أَوْلِيَاءَهُ مَلَابِسَ هَيْبَتِهِ فَقَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ مُسْتَغْفِرِينَ، أَنْتَ الذَّاكِرُ قَبْلَ الذَّاكِرِينَ، وَأَنْتَ الْبَادِي بِالْأَحْسَانِ قَبْلَ تَوَجُّهِ الْعَابِدِينَ، وَأَنْتَ الْجَوَادُ بِالْعَطَاءِ قَبْلَ طَلْبِ الطَّالِبِينَ، وَأَنْتَ الْوَهَّابُ ثُمَّ لَمَّا وَهَبْتَ لَنَا مِنَ الْمُسْتَقْرِضِينَ.

الهِىَ اِطْلُبْنِي بِرَحْمَتِكَ حَتَّى أَصِلَ إِلَيْكَ، وَاجْذِبْنِي بِمَنْكَ حَتَّى أَقْبَلَ عَلَيْكَ.

الهِىَ إِنْ رَجَائِي لَا يَنْقَطِعُ عَنْكَ وَإِنْ عَصِيَّتُكَ، كَمَا أَنَّ خَوْفِي لَا يُزَالِنِي وَإِنْ أَطَعْتُكَ، فَقَدْ دَفَعْتَنِي الْعَوَالِمُ إِلَيْكَ، وَقَدْ أَوْقَعَنِي عِلْمِي بِكَرَمِكَ عَلَيْكَ.

نیایش در عرفات، ص: ۳۳۷

الهِىَ كَيْفَ أَخِيْبُ وَأَنْتَ أَمَلِي، أَمْ كَيْفَ أَهَانُ وَعَلَيْكَ مُتَّكِلِي، الْهِىَ كَيْفَ اسْتَعَزُّ وَفِي الدَّلَّةِ أَرْكَزْتَنِي، أَمْ كَيْفَ لَا اسْتَعَزُّ وَإِلَيْكَ نَسَبْتَنِي، الْهِىَ كَيْفَ لَا افْتَقَرُ وَأَنْتَ الَّذِي فِي الْفُقَرَاءِ أَقَمْتَنِي، أَمْ كَيْفَ افْتَقَرُ وَأَنْتَ الَّذِي بِجُودِكَ أَغْنَيْتَنِي، وَأَنْتَ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُكَ، تَعَرَّفْتَ لِكُلِّ شَيْءٍ فَمَا جَهَلَكُ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الَّذِي تَعَرَّفْتَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ، فَارَأَيْتَكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ.

یا مَنْ اسْتَوَى بِرَحْمَانِيَّتِهِ فَصَارَ الْعَرْشُ غِيْبًا فِي ذَاتِهِ، مَحَقَّتْ الْأَثَارَ بِالْآثَارِ، وَ مَحَوَّتْ الْأَغْيَارَ بِمُحِيْطَاتِ أَفْلَاكِ الْأَنْوَارِ، يَا مَنْ احْتَجَبَ فِي سُرَادِقَاتِ عَرْشِهِ عَنِ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصَارُ، يَا مَنْ تَجَلَّى بِكَمَالِ بَهَاءِهِ فَتَحَقَّقَتْ عَظَمَتُهُ الْأَسْتَوَاءَ، كَيْفَ تَخْفَى وَ أَنْتَ الظَّاهِرُ، أَمْ كَيْفَ تَغِيْبُ وَ أَنْتَ الرَّقِيْبُ الْحَاضِرُ، أَنْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ حُدَّهُ. [۲۳۳]

[۱] (۱) - سوره رعد، آیه ۱۵.

[۲] (۱) - سوره حديد، آیه ۴.

[۳] (۱) - سوره انعام، آیه ۴۰-۴۱.

[۴] (۲) - سوره اعراف، آیه ۱۸۸.

[۵] (۱) - سوره فاطر، آیه ۱۵.

[۶] (۱) - سوره مؤمن، آیه ۶۰.

[۷] (۲) - وسائل الشيعه، ج ۴، «باب استحباب اختيار اطالته الدعاء في الصلاة و بعدها

على اطالته القراءة» ص ۱۰۲۰، حديث ۱.

[۸] (۱) - نهج البلاغه فيض، حكمت ۱۳۰، ص ۱۱۵۱.

[۹] (۲) - «بخوانيد مرا، درخواست شما را روا می سازم».

[۱۰] (۳) - «كسى كار زشت انجام دهد يا به خود، ستم كند پس از آن از خدا آمرزش

بخواهد، خداوند را آمرزنده مهربان می يابد»

[۱۱] (۱) - «اگر شكر نعمت بجا آوريد، نعمت شما را افزون می سازيم»

[۱۲] (۲) - «خدا توبه كسانى را می پذيرد كه كار زشت و ناشايسته از روى نادانى بجا

آورده پس از آن بزودى (پيش از رسيدن مرگ) توبه كنند پس خدا آنها را می بخشد و

خدا (به توبه راستى) دانا و (درباره هر كس) درستكار است». (نهج البلاغه فيض،

حکمت ۱۳۰، ص ۱۱۵۱).

[۱۳] (۱) - نهاییه / ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۳ (باب الغین مع الیاء).

[۱۴] (۲) - سوره فتح، آیه ۱-۲.

[۱۵] (۱) - سوره طور، آیه ۳۵.

[۱۶] (۱) - سوره آل عمران، آیه ۶۴.

[۱۷] (۲) - سوره حجرات، آیه ۱۳.

[۱۸] (۳) - سوره قصص، آیه ۱۳.

[۱۹] (۱) - سوره نحل، آیه ۹۰.

[۲۰] (۲) - سوره فصلت، آیه ۳۴.

[۲۱] (۳) - تحف العقول، ص ۲۵.

[۲۲] (۱) - کافی، ج ۲، باب ان الدعا یرد البلاء والقضاء، ص ۳۴۱، ح ۷.

[۲۳] (۱) - نهج البلاغه / صبحی الصالح، حکمت ۲۵۰، ص ۵۱۱.

[۲۴] (۲) - لازم به تذکر است که: فسخ تصمیم و عزیمت، گاهی به واسطه اختلال

شرایط یا پیدایش موانع صورت می گیرد و گاهی به ملهم شدن شخص، به اموری که

خودبخود در فکر او وارد می شود و سبب فسخ عزیمت او می گردد و این معنی نیز از

بعض آیات و روایات استفاده می شود که در اینجا محل تفصیل آن نیست.

[۲۵] (۱) - سوره ملک، آیه ۳.

[۲۶] (۱) - عدة الداعی، (فی تفسیر اسماء الحسنی)، ص ۳۱۱.

[۲۷] (۱) - سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

[۲۸] (۲) - مفاتیح الجنان (بعد از دعای عدیله).

[۲۹] (۱) - سوره شعرا، آیه ۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷.

[۳۰] (۱) - تذکره الخواص / سبط بن الجوزی، فصل فی ذکر الهادی - علیه السلام -، ص

۳۶۱. البته این اشعار در کتابهای مختلفی با اندک اختلاف نقل شده است رک: مرآة

الجنان، ج ۲، ص ۱۶۰، نزهة الجلیس، ج ۲، ص ۱۳۸. الاتحاف بحب الاشراف، ص ۶۷. جوهره الکلام، ص ۱۵۲. در کتاب اخیر می گوید: اشعار فوق بر قصر سیف بن ذی یزن حمیری مکتوب بوده است و قبل از اشعار فوق، این ابیات نیز بوده است:

انظر ماتری ایها الرجل وکن علی حذر من قبل تنتقل

وقدم الزاد من خیر تسربہ فکل ساکن دارسوف یرتحل

وانظر الی معشر باتوا علی دغۀ فاصبحوا فی الثری رهناً بما عملوا

بنوافلم ینفع البیان وادخروامالاً فلم یغنهم لما انقضی الاجل یعنی: «ای مرد! نیک بنگر

که چه می بینی و قبل از رفتن بهوش باش».

« و توشه ای از اعمال نیک که خشنودت سازد، پیش فرست. و بدانکه هر ساکن خانه ای

بزودی خانه را ترک کرده خواهد رفت».

« به گروهی بنگر که مدتها در آرامش و خوشی زیستند و اینک در زیر خاک در بند

اعمال خود هستند».

« خانه هایی بنا کردند و اموالی گرد آوردند لیکن همینکه مدت آنان بسر آمد هیچیک،

آنان را سودی نبخشید».

[۳۱] (۱) - سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

[۳۲] (۱) - کافی، ج ۱، ص ۲۳.

[۳۳] (۲)

[۳۴] (۳) ۲ و - یعلمون - خ ل.

[۳۵] (۴) - مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۰۰.

[۳۶] (۱) - سوره انبیا، آیه ۲۲.

[۳۷] (۱) - عدة الداعی، باب الاول فی الحث علی الدعا و یبعث علیه العقل و النقل، ص

۲۵.

[۳۸] (۱) - « و از (میان) اصناف بندگان، تنها مردان دانا مطیع و خداترسند». (سوره



فاطر، آیه ۲۸.

[۳۹] (۲) - چون در هنگام نوشتن این کتاب - چنانچه قبلاً گفتم - دسترسی به مآخذ نداشتم لذا به نقل مضمون کلام محقق طوسی اکتفا شد. سپس بعد از بازگشت از سفر، مراجعه شد، حاصل فرمایش محقق - بر حسب نقل فروق اللغات جزائری - این است:

« ان الخوف والخشیه و ان كانا فی اللغه بمعنی واحد الا ان بین خوف اللہ وخشیته فی عرف ارباب القلوب فرقاً وهو ان الخوف تألم النفس من العقاب المتوقع بسبب ارتکاب المنهيات، والتقصیر فی الطاعات وهو يحصل لاكثر الخلق وان كانت مراتبه متفاوتة جداً والمرتبۃ العلیا منه لا تحصل الا للقلیل.

والخشیه: حاله تحصل عند الشعور بعظمه الخالق و هیئته و خوف الحجب عنه، وهذه حاله لا تحصل الا لمن اطلع علی حال الکبریاء و ذاق لذه القرب ولذا قال تعالی: «أَمَّا یَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» فالخشیه: خوف خاص و قد یطلقون علیها الخوف انتهى کلامه.

قلت: و یؤید هذا الفرق أيضاً قوله تعالی یصف المؤمنین: « یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب» حیث ذکر الخشیه فی جانبه سبحانه والخوف فی جانب الحساب». (فروق اللغات، باب الخاء، ص ۱۱۸ - ۱۱۹).

و همین مضمون را با همین عبارات، علامه مجلسی در بحار، ج ۶۷، ص ۳۶۰ از اوصاف الاشراف محقق طوسی نقل فرموده و ظاهر این است که: فروق اللغات، آن را از بحار اخذ کرده است.

[۴۰] (۱) - نهج البلاغه فیض، حکمت ۷۹، ص ۱۱۲۳.

[۴۱] (۱) - سوره نازعات، آیه ۴۰ - ۴۱.

[۴۲] (۲) - سوره نور، آیه ۳۷.

[۴۳] (۳) - سوره دهر، آیه ۷.

- [۴۴] (۱) - سوره الرحمن، آیه ۴۶.
- [۴۵] (۲) - امالی صدوق. ص ۱۹۷. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۷۸.
- [۴۶] (۳) - امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۰۶.
- [۴۷] (۱) - بحار، ج ۶۷، ص ۳۹۳.
- [۴۸] (۲) - سوره فاطر، آیه ۲۷-۲۸.
- [۴۹] (۱) - سوره یس، آیه ۱۱.
- [۵۰] (۲) - سوره بینه، آیه ۷.
- [۵۱] (۳) - سوره بینه، آیه ۷.
- [۵۲] (۱) - بحار، ج ۶۷ ص ۳۹۴.
- [۵۳] (۲) - سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۴ و ۹۵ (باب فضل البكاء).
- [۵۴] (۱) - سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۴ و ۹۵ (باب فضل البكاء).
- [۵۵] (۲) - سفینه البحار، ج ۱، ص ۹۴ و ۹۵ (باب فضل البكاء).
- [۵۶] (۱) - این حدیث اگر چه مشهور است ولی عین این لفظ را در حدودی که در کتب حدیث فحص شد نیافتیم ولی به این لفظ: «الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من وعظ بغیره» در کتب عامه مثل صحیح مسلم، باب قدر، و در کتب خاصه مثل روضه کافی، ص ۸۱، باب ۱۷، ح ۳۹ نقل شده است. و به این لفظ: «الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من سعد فی بطن امه» نیز در توحید صدوق، باب ۵۸، ح ۳ روایت شده است (مؤلف).
- [۵۷] (۱) - «چه بسیار شود که چیزی را شما ناگوار شمارید ولی به حقیقت خیر و صلاح شما در آن بوده و چه بسیار شود که دوستدار چیزی هستید و در واقع شر و فساد شما در آن است» (سوره بقره، آیه ۲۱۶).
- [۵۸] (۱) - کافی، ج ۲، باب من اذی المسلمین و احقرهم، ص ۲۶۳، ح ۸.
- [۵۹] (۱) - سوره هود، آیه ۱۰۵-۱۰۸.

- [۶۰] (۱) - مفاتیح الجنان، دعای سحرهای ماه رمضان.
- [۶۱] (۱) - کافی، ج ۲، ص ۳۹، باب خصال المؤمن، ج ۲ (ط منشورات مکتبه الاسلامیه).
- [۶۲] (۱) - سوره مائده، آیه ۶۴.
- [۶۳] (۲) - سوره واقعه، آیه ۵۹.
- [۶۴] (۳) - سوره واقعه، آیه ۶۳-۶۴.
- [۶۵] (۱) - سوره رعد، آیه ۳۹.
- [۶۶] (۱) - نهج البلاغه فیض، حکمت ۲۷۹ ص ۱۲۲۵.
- [۶۷] (۱) - نهج البلاغه فیض، حکمت ۲۲، ص ۸۷۳.
- [۶۸] (۱) - سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۲۷.
- [۶۹] (۲) - همان مدرک سابق.
- [۷۰] (۳) - الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۳۱.
- [۷۱] (۱) - مفاتیح الجنان (مناجات حضرت امیر (ع)).
- [۷۲] (۱) - اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۲۶.
- [۷۳] (۲) - اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۲۶.
- [۷۴] (۳) - همان مدرک سابق.
- [۷۵] (۱) - الهوف، ص ۴۲.
- [۷۶] (۱) - نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۸۴، ص ۶۱۲.
- [۷۷] (۲) - کافی، ج ۲، ص ۴۴، باب حقیقه الایمان والیقین، ح ۲.
- [۷۸] (۱) - مطلوب کل طالب / رشید الدین وطواط، ص ۲۸ (ط چاپخانه سلمان فارسی - قم).
- [۷۹] (۱) - نهج البلاغه فیض، حکمت ۹۳، ص ۱۱۳۰.
- [۸۰] (۱) - الکامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۵۸.

[۸۱] (۱) - همان مدرک، ص ۱۵۴.

[۸۲] (۱) - نفس المهموم، ص ۲۲۸ (منشورات مکتبه بصیرتی - قم).

[۸۳] (۱) - همان مدرک، ص ۲۲۹.

[۸۴] (۲) - همان مدرک.

[۸۵] (۳) - در اینجا به مناسبت این اشعار را که در این سفر خطاب به حضرت مولای

متقیان و امیرالمؤمنین - علیه السلام - عرض و به مجمع اسلامی جهانی هدیه نمودم،

توسلاً خدمت خوانندگان عزیز تقدیم می‌دارم:

علی ای واقف اسرار هستی علی ای رهنمای حق پرستی

علی ای شیریزدان شاه مردان علی ای عروۀ الوثقای ایمان

علی ای قاتل شجعان کفار علی ای دین حق را سیف تبار

علی ای سرور ارباب عرفان علی ای صاحب محراب و میدان

تو در ملک حقیقت پیشوائی جدا از حق نه ای و حق نمائی

الا ای گوهر بحر ولایت الا ای زینت عرش امامت

بیا در کربلا ای میر ابرار بین میزان صبر و اوج ایثار

به بحر خون بین نور دو عینت شهید خنجر عدوان حسینیت

فداکاری بین و پاکبازی زدنی و زعقبی بی‌نیازی

در آن دشت پر از اندوه و تشویر همه خون بود و تیغ و تیر و شمشیر

در آن صحرای محنت بار دلگیر تن آغشته در خونس به برگیر

در آن میدان پر شور بلاخیز به آن حلقوم تشنه جرعه‌ای ریز

قد سروش بین افتاده بر خاک تنش از زخم دشمن گشته صدچاک

زسوز تشنگی و از قحطی آب ز اطفال صغیرش رفته بد تاب

گلوی نازنین شیرخواره ز تیر حرمله گردیده پاره

به عهد خویش با یزدان وفا کرد فدا خود در ره دین خدا کرد [۸۶] (۱).

علی اکبر آن شبه پیمبر سرور سینه زهرا و حیدر  
 وفای اهل بیتش بین وانصار همه اعلام دین ابطال اختیار  
 همه رزمنده و مرد و تهمتن همه اخوان صدق و دشمن افکن  
 گذشته از زن و از مال و فرزندزجان خویش در راه خداوند  
 همه دین پرور و حریت آموز چراغ معرفت در عالم افروز  
 همه خصم ستمکار و بدانیش همه حق پیشه و حق گو و حق کیش  
 فداکاری آن آزاد مردان نگهداری نمود از دین و قرآن  
 پیام هر یک از آنها بود این نما تا می توانی یاری دین  
 تحیات فزون از حدّ احصا سوسی «لطفی صافی» به آنها [۸۷] (۱) - کافی، ج ۲، ص ۶۸  
 منشورات مکتبه الاسلامیه).

[۸۸] (۲) - «ای رسول! بگو به امت که من مانند شما بشری هستم که به من وحی  
 می رسد که خدای شما خدای یکتاست و هر کس به لقای (رحمت) او امیدوار است  
 باید نیکو کار شود و هرگز در پرستش خدا، احدی را با او شریک نگرداند (سوره  
 کهف، آیه ۱۱۰).

[۸۹] (۱) - عده الداعی، ص ۲۳۸.

[۹۰] (۲) - عده الداعی، ص ۲۱۴.

[۹۱] (۱) - بحار، ج ۶۹، باب ریا، ص ۲۹۸ و ۲۹۹، ح ۳۱.

[۹۲] (۲) - الجامع الصغیر، ج ۲، حرف الشین، ص ۴۲ (ط دارالکتب العلمیه - بیروت).

[۹۳] (۱) - نهج البلاغه، محمد عبده، حکمت ۲۲۸، ج ۴، ص ۵۰.

[۹۴] (۱) - بحار، ج ۶۷، ص ۲۴۹ باب اخلاص، ح ۲۵. عده الداعی، ص ۲۱۸.

[۹۵] (۱) - «حقیقتاً یاور شما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز پیا داشته و  
 به فقیران در حال رکوع زکات می دهند (به اتفاق مفسرین عامه و خاصه مراد از این آیه  
 شریفه علی - علیه السلام - است)». (سوره مائده، آیه ۵۵).

- [۹۶] (۱) - «طه (ای مشتاق حق و هادی خلق) ای رسول ما قرآن را از آن برای تو نازل نکردیم که خویشتن را به رنج افکنی» (سوره طه، آیه ۲).
- [۹۷] (۱) - بحار، ج ۲۰، ص ۲۱۵.
- [۹۸] (۱) - نهج البلاغه فیض، خطبه ۲۳۴، ص ۸۱۲.
- [۹۹] (۲) - «بگو ای پیغمبر! همانا نماز و طاعت و کلیه اعمال و حیات و ممات من همه برای خداست که پروردگار جهانهاست» (سوره انعام، آیه ۱۶۲).
- [۱۰۰] (۱) - مقتل / خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۷ (منشورات مکتبه المفید).
- [۱۰۱] (۱) - «ای پدر! هرچه مأموری انجام ده» (سوره صافات، آیه ۱۰۲).
- [۱۰۲] (۱) - «هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید، سخن او هیچ غیر وحی خدانیست» (سوره نجم، آیه ۳-۴).
- [۱۰۳] (۱) - سوره روم، آیه ۳۰.
- [۱۰۴] (۲) - نهج البلاغه فیض، حکمت ۴۲۴، ص ۱۲۸۷.
- [۱۰۵] (۱) - سوره اسراء، آیه ۷۲.
- [۱۰۶] (۲) - سوره طه، آیه ۱۲۴-۱۲۶.
- [۱۰۷] (۱) - سوره غافر، آیه ۶۰.
- [۱۰۸] (۱) - سوره طه، آیه ۴۹-۵۰.
- [۱۰۹] (۱) - سوره احزاب، آیه ۵۶.
- [۱۱۰] (۱) - سوره بقره، آیه ۲۵۵.
- [۱۱۱] (۲) - سوره بقره، آیه ۲۵۵.
- [۱۱۲] (۳) - سوره مریم، آیه ۵۷.
- [۱۱۳] (۴) - سوره مریم، آیه ۵۰.
- [۱۱۴] (۵) - سوره زخرف، آیه ۴.
- [۱۱۵] (۶) - المعجم الاوسط، ج ۳، ص ۸۹ ح ۲۱۷۷.

- [۱۱۶] ( ۱ ) - همان مدرک، ص ۷۶، ح ۲۱۴۶.
- [۱۱۷] ( ۱ ) - کافی، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۱۶ ( منشورات مکتبه الاسلامیه ).
- [۱۱۸] ( ۱ ) - سوره زمر، آیه ۷۱.
- [۱۱۹] ( ۱ ) - مکارم الاخلاق، ( منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات - بیروت ) باب ۱۲، فصل ۵، ص ۴۶۰.
- [۱۲۰] ( ۱ ) - سوره کهف، آیه ۱۰۹.
- [۱۲۱] ( ۱ ) - سوره لقمان، آیه ۲۷.
- [۱۲۲] ( ۱ ) - سوره انفال، آیه ۴۲.
- [۱۲۳] ( ۲ ) - سوره نساء، آیه ۱۶۵.
- [۱۲۴] ( ۳ ) - سوره یس، آیه ۷۰.
- [۱۲۵] ( ۴ ) - سوره یس، آیه ۱۱.
- [۱۲۶] ( ۱ ) - سوره انفال، آیه ۱۷.
- [۱۲۷] ( ۱ ) - « قال ابو عبدالله عليه السلام: من قال: « لا اله الا الله » مائة مرة كان افضل الناس ذلك اليوم عملاً الا من زاد » ( ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، منشورات مکتبه الصدوق، ص ۱۸، ح ۱ ).
- [۱۲۸] ( ۱ ) - ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ( منشورات مکتبه الصدوق ) ص ۲۱، ح ۱.
- [۱۲۹] ( ۱ ) - سوره اعراف، آیه ۲۰۱.
- [۱۳۰] ( ۱ ) - التفسير الكبير / فخر رازی ( منشورات دارالکتب العلمیه )، ج ۱، ص ۲۰۵.
- [۱۳۱] ( ۲ ) - همان مدرک، ص ۲۰۴.
- [۱۳۲] ( ۳ ) - همان مدرک، ص ۲۰۷.
- [۱۳۳] ( ۱ ) - سوره زمر، آیه ۴۵.
- [۱۳۴] ( ۲ ) - سوره انفال، آیه ۲،
- [۱۳۵] ( ۱ ) - سوره لقمان، آیه ۲۵.

[۱۳۶] (۱) - چنانکه همه می‌دانند انگلیسی‌ها برای تفرقه در عالم اسلام از این حربه، مذاهبهای اختراعی پرورده دست سیاست، استفاده بسیار نموده و عامل بزرگ تفرقه و اختلاف بودند.

در ایران اگر چه بایگری و ساختن این مذهب که بعد و بزودی منقسم به ازلیگری و بهائیکری و غیر اینها گروید، ساخته روسیها بود و آنها عامل پیدایش آن شدند و در مکتب شیخیگری خصوصاً در پیرامون شخصی به نام «سید کاظم رشتی» و شاگردانش نفوذ کردند و این مذهب را اختراع نمودند، اما سرانجام سیاست انگلیس این فرقه را زیر چتر حمایت خود گرفت و خصوص از فرقه بهایی در کارهای سیاسی و جاسوسی استفاده کرد و در فتح فلسطین در جنگ بین الملل اول این فرقه بهایی بر علیه اسلام و بر ضرر مسلمین به نفع انگلیس، خدمات مهمی کرد که وقتی انگلیسی‌ها این کشور اسلامی را غصب کردند «عباس افندی» پسر حسنعلی بهاء را با اعطای لقب «سری» (از القابی است که دولت انگلیس به خدمتگذاران خود می‌دهد) به وسیله ژنرال «النبی» پاداش دادند. بعد هم که - چنانکه می‌دانیم - این فرقه بهایی جاسوس، در اختیار امریکا قرار گرفت و در مقاصد استعماری و ضد اسلامی آمریکا همه گونه خوش خدمتی را به ارباب خود در نقاط مختلف انجام دادند مخصوصاً در ایران جواسیس بهایی از دربار شاه خائن گرفته تا جاهای دیگر نفوذ یافته و خیانت‌های بزرگی را به کشور و مردم ایران نمودند. و لذا وقتی در اثر انقلاب اسلامی و

[۱۳۷] (۱) تشکیل جمهوری اسلامی ایران، آنها از این مشاغل جاسوسی کنار گذارده شده و تا حدی به حساب خیانتها و سرقت‌های آنها از بیت‌المال و غیرها رسیدند، کسی که برای آنها اشک تمساح می‌ریخت و از جریان، سخت نگران بود رژیم

[۱۳۸] (۲) آمریکا و شخص ریگان رئیس جمهوری وقت آمریکا بود! چون می‌فهمید که با قطع ایادی بهائیش از نفوذ در امور کشور، چه منافی را از دست می‌دهد. و اگر بگوییم نگرانی آمریکا از جلوگیری از ادامه جاسوسی بهائیه‌ها به نفع



غرب و خصوص صهیونیسم در کل منطقه خاورمیانه و کشورهای اسلامی و عربی بیشتر از نگرانی آن از جهت گروگانهای آمریکایی بود، شاید مبالغه نباشد. باری این فرقه و فرقه قادیانیها و اسماعیلیهای آقاخانیه - اگر چه سابقه پیدایش فرقه اخیر بیشتر از بهائیه و قادیانیهاست - همه از عمال انگلیس و آمریکا بوده و هستند. و فرقه وهابی و رژیم سعودی نیز به وسیله انگلیس در عربستان روی کار آمدند و برای خوش خدمتی‌هایی که به انگلیسی‌ها در قبال حکومت عثمانی و در مسیر تجزیه این حکومت - که مانعی در راه تسلط کامل استعمار بر سرزمین‌های زیر نظام عثمانی بود - کرده بود «شریف حسین را» با اینکه به او هم وعده‌هایی داده بودند و چون دیدند او باز همه نغمه احیای خلافت می‌زدند و با «لامرکزی» (بی‌مرکزی) باطناً موافق نیست و اینها با آن مسلک ساختگی و استعماری بیشتر از شریف حسین آماده خیانت می‌باشند و برای ویرانگی در حرمین شریفین و محو آثار تاریخی و خالی کردن سرزمینهای حرمین از شواهد غیرقابل انکار بر تاریخ اسلام، هر جنایتی را به مصلحت استعمار مرتکب می‌شوند، لذا آنها را در حرمین شریفین حکومت دادند و تا این زمان که ارتش آمریکا، انگلیس و فرانسه و دیگر غربیها و طرفداران صهیونیست برای حمایت از سعودیها و در واقع حفظ موقعیت و نفوذ خود در منطقه، عربستان را اشغال نموده و به طور رسمی تحت‌الحمایه بودن رژیم سعودی را - که اگر حمایت امریکا نباشد دو ساعت هم در حرمین دوام نخواهد آورد - به جهانیان اعلام کردند که عربستان پایگاه دولتهای کفار علیه اسلام و مسلمین گردید «انا لله و انا الیه راجعون».

[۱۳۹] ( ۱ ) - سوره کهف، آیه ۱۱۰،

[۱۴۰] ( ۱ ) - سوره کهف، آیه ۱۱۰.

[۱۴۱] ( ۲ ) - سوره مؤمنون، آیه ۹۱.

[۱۴۲] ( ۳ ) - سوره قصص، آیه ۷۱ - ۷۲.

[۱۴۳] ( ۱ ) - سوره قصص، آیه ۷۱ - ۷۲.

- [۱۴۴] (۲) - سوره انبیاء، آیه ۲۲.
- [۱۴۵] (۱) - تفسیر اسرار القرآن، ج ۲، ص ۳۴ (ط دوم).
- [۱۴۶] (۲) - سوره بقره، آیه ۱۲۵.
- [۱۴۷] (۱) - نقل شده است که: مرحوم آیت‌الله آخوند خراسانی پس از سالها بعد از فوت آیت‌الله میرزای شیرازی - رحمه‌الله علیهما - به سامره مشرف شده بود، حلقه در خانه مرحوم میرزا را بوسیده و گریسته بود.
- [۱۴۸] (۱) - با اینکه این اعمال نیز تحت عنوان تعظیم شعائر یا تقدیر از استاد یا ترجم به فرزند و غیر اینها مشروع و سنت است.
- [۱۴۹] (۲) - این شعر یا از مجنون است و یا از زبان او گفته شده است.
- [۱۵۰] (۱) - «در خانه‌هایی (مانند معابد، مساجد، منازل انبیا و اولیا) خدا رخصت داده که آنجا رفعت یابد و در آن ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند» (سوره نور، آیه ۳۶).
- [۱۵۱] (۱) - الدر المنثور، ج ۵، ص ۵۰ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۱۰.
- [۱۵۲] (۱) - سوره انبیا، آیه ۸۷.
- [۱۵۳] (۱) - سوره اسراء، آیه ۴۴.
- [۱۵۴] (۲) - سوره نور، آیه ۴۱.
- [۱۵۵] (۱) - سوره بقره، آیه ۷۴.
- [۱۵۶] (۱) - «و (ای رسول) اگر ما این قرآن (عظیم‌الشان) را بر کوه نازل می‌کردیم مشاهده می‌کردی که کوه از ترس خدا خاشع و ذلیل، متلاشی می‌گشت» (سوره حشر، آیه ۲۱).
- [۱۵۷] (۱) - «در روی زمین برای اهل یقین ادله قدرت الهی پدیدار است و هم در نفوس خود شما» (سوره ذاریات، آیه ۲۰ - ۲۱).
- [۱۵۸] (۲) - «و این مردم بی‌خرد چه بسیار بر آیات و نشانه‌های قدرت حق در آسمانها

و زمین می گذرند و از آن روی می گردانند» (سوره یوسف، آیه ۱۰۵).

[۱۵۹] (۱) - نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۰۸، ص ۳۲۷.

[۱۶۰] (۱) - سوره طه، آیه ۵۰.

[۱۶۱] (۱) - سوره آل عمران، آیه ۳۳.

[۱۶۲] (۲) - سوره فاطر، آیه ۳۲.

[۱۶۳] (۱) - سوره نساء، آیه ۷۹.

[۱۶۴] (۱) - سوره نساء، آیه ۷۸.

[۱۶۵] (۱) - سوره مائده، آیه ۶۴.

[۱۶۶] (۱) - سوره زمر، آیه ۶۷.

[۱۶۷] (۲) - سوره فجر، آیه ۲۲.

[۱۶۸] (۳) - سوره فتح، آیه ۱۰.

[۱۶۹] (۴) - سوره توبه، آیه ۴۰.

[۱۷۰] (۵) - سوره طور، آیه ۴۸.

[۱۷۱] (۱) - سوره زمر، آیه ۴۲.

[۱۷۲] (۲) - سوره نحل، آیه ۳۲.

[۱۷۳] (۳) - سوره نساء، آیه ۹۷.

[۱۷۴] (۴) - سوره سجده، آیه ۱۱.

[۱۷۵] (۱) - سوره انعام، آیه ۶۱.

[۱۷۶] (۱) - سوره آل عمران، آیه ۴۹.

[۱۷۷] (۱) - نفس المهموم (منشورات مکتبه بصیرتی - قم)، ص ۲۳۹.

[۱۷۸] (۱) - سوره بقره، آیه ۳۰.

[۱۷۹] (۱) - سوره طلاق، آیه ۱۲.

[۱۸۰] (۲) - سوره انعام، آیه ۵۹.

- [۱۸۱] ( ۱ ) - سوره رعد، آیه ۸ - ۹.
- [۱۸۲] ( ۲ ) - سوره غافر، آیه ۱۹.
- [۱۸۳] ( ۳ ) - سوره بقره، آیه ۲۵۵.
- [۱۸۴] ( ۱ ) - حقیر، فعلاً چون رساله را بدون مراجعه به کتابی می نویسم لذا رقم بیان شده در نظر م نیست.
- [۱۸۵] ( ۱ ) - حقّ الیقین / شبر، ج ۱، ص ۴۷ ( مرکز انتشارات اعلمی - تهران).
- [۱۸۶] ( ۲ ) - وافی، ج ۱، باب ۳۴، ح ۹.
- [۱۸۷] ( ۱ ) - ستمکاران، علم و حلم او را انکار می نمایند یا مثل بعض فلاسفه منکر علم او به جزئیات می شوند یا سخنان دیگر که با تنزه و تقدّس حضرت او منافات دارد.
- [۱۸۸] ( ۱ ) - کافی، ج ۵، باب الحث علی الطلب و التعرض للرزق، ص ۷۸، ح ۶.
- [۱۸۹] ( ۲ ) - کافی، ج ۵، من کدّ علی عیاله، ص ۸۸، ح ۱.
- [۱۹۰] ( ۳ ) - کافی، ج ۵، باب الصناعات، ص ۱۱۳، ح ۱.
- [۱۹۱] ( ۱ ) - احياء الميت بفضائل اهل البيت، ح ۴۴. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۷۹، ح ۳۹۰۱۳ ( با اندکی اختلاف).
- [۱۹۲] ( ۲ ) - طبرانی که یکی از بزرگترین محدثین اهل سنت در قرن سوم و چهارم است از ابی الطفیل محامی و از ابی برزه که او نیز از مشاهیر اصحاب پیغمبر - صلی الله علیه و آله است روایت نموده است که پیغمبر فرمود:
- « لا تزول قدما عبد حتی یسأل عن اربعه عن جسده فیما ابلاه و عمره فیما افناه و ماله من این اکتسبه و فیما انفقہ و عن حبّ اهل البيت فقيل: یا رسول الله فما علامه حبکم ف ضرب بیده علی منکب علی -- علیه السلام -- ( المعجم الاوسط، ص ۱۰۴ - ۱۰۵، ح ۲۲۱۲).
- یعنی: « قدم بنده ی از مکان خود برداشته نخواهد شد تا از چهار چیز از او سؤال شود از جسده که در چه آن را کهنه و فرسوده کرده و از عمرش که در چه آن را فانی

نموده. و از مالش که از کجا آن را کسب کرده و در چه صرف نموده است و از دوستی اهل بیت. گفته شد: یا رسول الله علامت دوستی شما چیست؟ پیغمبر - صلی الله علیه و آله - دست بر شانه علی -- علیه السلام -- زد « یعنی دوستی این ». و شریف سمهودی یکی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت در کتاب جواهر العقدين در قسم دوم آن مشحون به فضائل اهل بیت -- علیهم السلام -- است این حدیث را به این لفظ در دو مورد از ابی برزه روایت کرده است:

« قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و نحن جلوس ذات یوم: والذی نفسی بیده لاتزول قدم علی قدم یوم القیامه حتی یسأل الله عزوجل عن اربع: عن عمره فیما افناه، و عن جسده فیما ابلاه، و عن ماله مما کسبه و فیما انفقہ، و عن حبنا اهل البیت فقال له عمر: یا نبی الله ما آیه حبکم فوضع یدہ علی رأس علی و هو جالس الی جانبه و قال: آیه حبی حب هذا من بعدی».

[۱۹۳] ( ۱ ) - عدة الداعی، ص ۱۲۸،

[۱۹۴] ( ۱ ) - بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۳.

[۱۹۵] ( ۱ ) - سوره نجم، آیه ۳.

[۱۹۶] ( ۱ ) - نهج الفصاحه ( با ترجمه )، ص ۱۹۱.

[۱۹۷] ( ۱ ) - سوره قلم، آیه ۴.

[۱۹۸] ( ۱ ) - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۱، ب ۱۶، ح ۱.

[۱۹۹] ( ۱ ) - سوره نحل، آیه ۳۲.

[۲۰۰] ( ۲ ) - سوره یونس، آیه ۶۴.

[۲۰۱] ( ۳ ) - کافی، ج ۳، باب ان المؤمن لایکره علی قبض روحه، ص ۱۲۷، ح ۲.

[۲۰۲] ( ۱ ) - سوره انبیاء، آیه ۱۰۳.

[۲۰۳] ( ۱ ) - کافی، ج ۲، باب ادخال السرور علی المؤمنین، ص ۱۵۲، ح ۸.

[۲۰۴] ( ۱ ) - سوره بقره، آیه ۱۵.

- [۲۰۵] (۲) - سورة آل عمران، آیه ۵۴.
- [۲۰۶] (۱) - سورة روم، آیه ۱۰.
- [۲۰۷] (۱) - المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۷۱ (ماده مکر).
- [۲۰۸] (۱) - عدة الداعی، ص ۱۵۴، کافی، ج ۲، باب الاوقات و الحالات التي يرجى فيها الاجابه، ص ۳۴۷، ح ۸.
- [۲۰۹] (۱) - کافی (با ترجمه)، ج ۴، باب البكاء ص ۲۳۳، ح ۱.
- [۲۱۰] (۲) - همان مدرک، ح ۲.
- [۲۱۱] (۱) - کافی، ج ۲، ص ۴۸۲.
- [۲۱۲] (۲) - کافی، ج ۲، ص ۴۸۲.
- [۲۱۳] (۳) - کافی (با ترجمه)، ج ۴، باب البكاء، ص ۲۳۵، ح ۸.
- [۲۱۴] (۱) - همان مدرک، ص ۲۳۶، ح ۱۱.
- [۲۱۵] (۲) - عدة الداعی، ص ۱۶۳-۱۶۴.
- [۲۱۶] (۱) - سورة احزاب، آیه ۵۶.
- [۲۱۷] (۱) - کافی (با ترجمه)، ج ۴، باب الصلاة علی النبی مُحَمَّدٍ واهل بيته عليهم السلام، ص ۲۴۹، ح ۷.
- [۲۱۸] (۲) - همان مدرک، ص ۲۵۰، ح ۸.
- [۲۱۹] (۱) - همان مدرک، ص ۲۵۲، ح ۱۵.
- [۲۲۰] (۲) - همان مدرک، ح ۱۷.
- [۲۲۱] (۳) - کافی (با ترجمه)، ج ۴، باب الصلاة علی النبی محمد و اهل بيته عليهم السلام، ص ۲۴۷، ح ۱.
- [۲۲۲] (۱) - همان مدرک، ص ۲۵۰، ح ۱۰.
- [۲۲۳] (۲) - همان مدرک، ص ۲۵۲، ح ۱۶.
- [۲۲۴] (۱) - سورة حج، آیه ۲.

[۲۲۵] (۲) - سوره شعراء آیه ۸۸ - ۸۹.

[۲۲۶] (۳) - سوره قارعه، آیه ۴ - ۵.

[۲۲۷] (۴) - سوره عبس، آیه ۳۴ - ۳۶.

[۲۲۸] (۱) - سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

[۲۲۹] (۲) - سوره ابراهیم: آیه ۴۹ - ۵۰.

[۲۳۰] (۳) - سوره کهف، آیه ۴۷ - ۴۹.

[۲۳۱] (۱) - سوره همزه، آیه ۶ - ۷.

[۲۳۲] (۱) - سید ابن طاوس علیه‌الرحمه در کتاب اقبال برای این دعا پس از جمله: «یا

رب یا رب» بخشهای دیگری نیز بیان کرده است که همه جمله‌های آن معرفت‌آموز و

بینش‌افزا و در اوج بلندی و مشحون به حقایق عرفانی است. امید است اگر به فضل و

عنایت خداوند متعال توفیق رفیق گردید پیرامون این بخشها در جلد دوم این کتاب در

حدّ فهم خود (نه در حدّ شأن دعا و معانی بلند آن) مطالبی را به عرض اهل دعا و

معرفت برسانیم. واللّٰه هوالموفق والهادی الی الصواب.

[۲۳۳] (۱) - مفاتیح الجنان، ص ۲۶۱.